

تسلية الاخوان

نوشته : عطا ملک جوینی

مؤلف تاریخ جهانگشای جوینی

متوفای ۶۸۱ هجری

تصحیح و تحشیہ : دکتر عباس مہیار

تسلية الاخوان

نوشته : عطا ملک جوینی

مؤلف تاریخ جہانگشاہی جوینی

متوفای ۶۸۱ ہجری

تصحیح و تحشیہ : دکتر عباس ماہیار

گروه انتشاراتی آباد

تسلیۃ الاخوان

عطا ملک جوینی

بہ تصحیح دکتر عباس ماہیار

چاپ اول

چاپ سعید نو

۱۳۶۱

وبه نستعين ومنه نستمد

مقدمه

میراث فرهنگی پر بار ادب ایرانی که از پشته‌وانهٔ يك هزار و چهارصد سال فرهنگ اسلامی برخوردار است در سده‌های چهارم و پنجم از فخامت و استواری ویژه‌ای برخوردار بوده است. و لیکن از قرن پنجم به بعد به جهت غلبهٔ زبان عربی بر زبان فارسی و روی آوردن نویسندگان به نشر و توسعهٔ زبان عربی و نیز توجه بیش از حد به صنایع لفظی و معنوی بدیعی، تصنع و پیچیدگی خاصی بویژه در نثر فارسی بوجود آمده است. و چون بنا به گفتهٔ نظامی عروضی سمرقندی^۱ هر نویسنده‌ای می بایست از هر علم بهره‌ای داشته باشد و از هر راستادی نکته‌ای فراگیرد و از هر حکیمی لطیفه‌ای بشنود و از هر ادیبی طرفه‌ای اقتباس کند، لا بلای نوشته‌های نویسندگان از نکته‌ها و لطیفه‌ها و طرفه‌ها انباشته شده و نیز استشهدادهای قرآنی و حدیث‌های نبوی و مثل‌های عرب و عجم بر آن‌ها افزوده شده است و بناچار، جمله‌ها طولانی تر گشته و شمار

۱- رك: چهارمقاله ص ۲۱.

جمله‌های مرکب از حد معمول و متعارف گذشته است که گه گاه پیدا کردن آغاز و انجام جمله‌ها به سادگی ممکن نیست. از سوی دیگر چون استفاده از این مقوله‌ها برای مؤلفان و مصنفان نوعی اظهار فضل و امتیاز به حساب می‌آمده است از این رو بسیاری از نویسندگان بابه کار گرفتن موارد بالا دشواری‌های راه را صد چندان کرده‌اند.

به نظر نگارنده این سطور تصحیح انتقادی این متن‌ها و توضیح دشواری‌های آن‌ها برای بر آوردن نیازهای سالکان راه پژوهش‌هایی از این قبیل، یاری‌گر شایسته توجیهی در فهم مطالب آن‌ها تواند بود و کوشش مصحح این کتاب نیز گامی است برای رسیدن به همین هدف، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

تسلیة الاخوان

شهاب‌الدین عبدالله شیرازی ملقب به و صاف الحضرة مؤلف تاریخ و صاف و نزدیک‌ترین کس به زمان مؤلف، آنجا که تاریخ حکومت ایلخانان مغول را رقم زده است خلاصه‌ای از این کتاب را حتی با استفاده از شعرها و تمثیل‌های فارسی و عربی آن در کتاب خود نقل کرده است و از این کتاب دوبار به صراحت با نام «تسلیة الاخوان» یاد کرده است. نخستین بار؛ آن گاه که از بازداشت عظاملك و مصادرة اموالش سخن به میان آورده، گفته است: «چنانچه در رسالة «تسلیة الاخوان» از انشاء آن صاحبقران شرح آن مستوفی آمده است^۱» و بار دوم به هنگامی که

درباره یکی از قصیده‌های علاء‌الدین عطاملك که در دلداری و تسکین برادرش شمس‌الدین محمد صاحب‌دیوان سروده است و در اثنای آن از تشویش و اضطراب برادر خویش اظهار ناخشنودی کرده است، داد سخن داده و نوشته است «وبعضی از آن در «تسلية الاخوان» مثبت و بعضی بر لوح حافظه بلغا و ادبای عصر مسطور^۱».

میرخواند مؤلف تاریخ روضة الصفا نیز از کتاب «تسلية الاخوان» در فصلی زیر عنوان «ذکر ترفع مجد الملك یزدی و تراجع اقبال صاحبی» نام برده است و مطالب کتاب را به گونه‌ای ملخص تر و با حذف تمثیل‌ها و شعرهای عربی و در لباس عبارتهای ساده به همان ترتیب که در کتاب تاریخ و صاف آمده است، بی آن که نامی از تاریخ و صاف به میان آورد. نقل کرده است^۲. و در پایان همین فصل گفته است: «و تفصیل این بلایا و محن علاء‌الدین عطاملك در رساله «تسلية الاخوان» که از مصنفات اوست مذکور و مسطور است^۳».

علامه محمد بن عبد الوهاب قزوینی در مقدمه مفصل خود بر کتاب تاریخ جهان‌نگشای جوینی در قسمت «تألیفات دیگر علاء‌الدین عطاملك» از دو رساله دیگر از تألیفات عطاملك جوینی نام برده است که یکی از آن دو، همین رساله «تسلية الاخوان» است، و در حاشیه همان صفحه یاد آور شده است که در رساله دوم سه بار از «تسلية الاخوان» به اسم و رسم نام برده شده است^۴. مرحوم ملك الشعرای بهار نیز در کتاب سبك‌شناسی از این رساله

۱- همان کتاب ج ۱ ص ۱۰۱.

۲- روضة الصفا ج ۵ ص ۳۱۸.

۳- روضة الصفا ج ۵ ص ۳۲۵.

۴- مقدمه قزوینی بر کتاب جهان‌نگشای جوینی ص عج.

با همان نام «تسلیة الاخوان» یاد کرده است.^۱
اما اغلب کاتبان نسخه‌های خطی در پایان نسخه‌ها از این کتاب با نام
«تسلی الاخوان» یاد کرده‌اند.^۲

با توجه به تصریحی که در نسخه‌های مورد استفاده علامه قزوینی
در باره عنوان رساله شده است و نیز با در نظر گرفتن نوشته‌های مؤلف
تاریخ و صاف و نظر به تصریح میرخواند در تاریخ و روضه الصفا، شکی باقی
نمی‌ماند که نام کتاب «تسلیة الاخوان» بوده است و نوشته‌های برخی
کاتبان را در پایان نسخه‌های خطی بر نوعی تسامح حمل توان کرد.

مصنف و مؤلف کتاب

کتاب حاضر یکی از دورساله‌ای است که علاءالدین عطاملک
جوینی در سال ۶۸۰ هجری قمری نوشته است. خانواده عطاملک از
خانواده‌های مشهور ایرانی است که همواره در دولت‌های سلجوقی و
خوارزمشاهی وایلخانان مغول صاحب مشاغل مهم بوده‌اند^۳ و غالباً سمت
صاحب دیوانی داشته‌اند.

علاءالدین به سال ۶۲۳ هجری قمری در جوین از شهرهای
خراسان به دنیا آمد و در حدود بیست سالگی به کار دیوانی پرداخت و
نزدیک به ده سال همراه خان مغول به کارهای محاسبات دیوانی اشتغال

۱- سبک شناسی ج ۳، ص ۵۲.

۲- مثلاً صفحه پایانی نسخه کتابخانه مرکزی.

۳- خواندمیر، دستورالوزراء ص ۲۶۷ و مقدمه قزوینی ص یا.

ورزید و در سال ۶۵۴ به حضور هلاکو خان معرفی شد.^۱

عظاملك ازین پس همراه هلاکو خان در حرکت بود و حتی در جریان قلع و قمع اسماعیلیه در سال ۶۵۴ از شاهدان عینی واقعه بود و شرایط صلح را نیز به فرمان هلاکو خان اونیشت و به قلعه فرستاد و پس از فتح قلعه الموت نیز کتابهای نفیس و وسایل نجومی بسارزش را از دیگر وسائل موجود جدا کرد و بقیه را بسوخت. در داستان فتح بغداد در سال ۶۵۶ در شمار همراهان خان مغول بود و پس از يك سال یعنی به سال ۶۵۷ بنا به تصریح همین کتاب حکومت بغداد به دست باکفایت وی سپرده شد.^۲

پس از درگذشت هلاکو خان حکومت بغداد و فارس به یکی از بزرگان مغول واگذار گردید ولیکن علاءالدین به نیابت آن امیر مغول در حدود هفده سال در بغداد و نواحی اطراف آن حکومت راند. مورخان گفته اند که: وی در مدت ۲۴ سال^۳ حکمرانی در بغداد به آن اندازه در آبادانی آن سامان کوشید که همگان اعتراف کردند که بغداد در ایام حکومت عظاملك آبادان تر از ایام حکومت خلفای بنی عباس گردید.^۴ در این مدت طولانی مخالفان وی چندین بار برای برانداختن وی دست

۱- تاریخ جهانگشای جوینی ج ۳ ص ۱۰۱.

۲- تاریخ جهانگشای جوینی ج ۳ ص ۱۲۹.

۳- رك: ص همین کتاب.

۴- شش سال در ایام حیات هلاکو و هفده سال در زمان سلطنت اباقاخان و يك سال نیز در روزگار خانی سلطان احمد تگودار.

۵- تاریخ اسلام ذهبی به نقل محمد قزوینی در مقدمه تاریخ جهانگشای

جوینی ص لب و دستورالوزرای خواندمیر ص ۲۶۹.

به کار شدند و مقدمه‌ها چیدند ولیکن به جهت نفوذ بیش از حد علاءالدین و بویژه برادرش شمس‌الدین در دربار ایلخانان مغول این توطئه‌ها نقش بر آب شد. سرانجام طمع ورزی ایلخان و سخن چینی و سعایت دشمنان کار خود را کرد و علاءالدین در حدود شصت سالگی گرفتار آمد و زندانی شد و پس از مدتی از زندان بیرون آمد و در چهارم ذی‌الحجّة سال ۶۸۱ هجری قمری در اران درگذشت. جنازهٔ او را به تبریز حمل کردند و در محلهٔ چرنداب به خاک سپردند^۱.

۱- چرنداب از محله‌های جنوبی شهر تبریز است و نیز نام یکی از گورستانهای قدیمی تبریز بوده است و هم‌اکنون نیز یکی از بقاع متبرکه در این محله زیارتگاه مردم تبریز است.

تا این اواخر نیز این گورستان به گونه‌ای متروک و ویران باستون‌هایی از سنگ قبرهای درگذشتگان سده‌های پیشین و آثاری از مقبره‌های آنان بساقی بوده است.

در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی شهرداری تبریز به تخریب آثار باقی ماندهٔ آن قبرستان اقدام کرده است. و در حال حاضر از این گورستان و عالمان و مردان بزرگی که شهرت تاریخی دارند و در این محل دفن شده‌اند اثر و نشانی دیگر بجز امام‌زادهٔ مشهوری که زیارتگاه است باقی نمانده است.

و آرامگاه علاءالدین عظاملک جوینی و برادرش خواجده شمس‌الدین محمد و هفت فرزند آن دو برادر در باباطشیخ فخرالدین ابوالفتح تبریزی در همین گورستان بوده است و مؤلف تاریخ و صاف در سال ۶۹۲ هجری قمری در محلهٔ چرنداب مقبره‌های آنان را زیارت کرده است. رک: تاریخ و صاف ج ۱ ص ۱۴۲ و نیز رک: روضات الجنان و جنات الجنان ابن کربلائی ج ۱ ص ۲۷۴ و حواشی و تعلیقات مصحح همان کتاب ص ۵۵۷ و ص ۵۶۹ و جامع‌التواریخ رشیدی ج ۲ ص ۷۸۹ و تاریخ مغول ص ۲۳۴.

موضوع کتاب

بیست و چهار سال حکومت علاءالدین عظاملك در خطه بغداد و عراق و ترقی و شهرت و ثروت وی به سادگی می توانست او را محسود رقیبان و دشمنان و خار چشم فرصت طلبان و نودولتان و جماعتی از اعیان و اشراف و متنفذان دربار ایلخان گرداند.

و برای خانان مغول که همواره چشم طمع به ثروت و اندوخته دیگران دوخته بودند دست آویزی مناسب به وجود آورد و سرانجام عظاملك را از اوج قدرت به پائین کشد و دست و پای او را در قید و زنجیر آرد و گردن او را با دوشاخ شکنجه آشنا سازد.

موضوع این کتاب طرح تلویحی پاره‌ای از این سخن چینی‌ها است که در آخرین سال زندگی عظاملك به وقوع پیوسته است.

ریشه‌های این داستان را باید در دشمنی‌ها و رقابت‌ها و کینه‌ورزی‌های شخصی و فردی میان مجدالملک یزدی و خواجه شمس‌الدین محمد جوینی صاحب‌دیوان جستجو کرد. و مجمل داستان بدان گونه که مؤلف در این رساله یاد کرده است و نیز در دیگر کتابها بدان اشارت رفته است، چنین است که: مجدالملک یزدی پسر صفی‌الملک ابوالمکارم که در شمار وزیرزادگان اتابکان یزد بوده است، به جهت رنجش خاطری که از اتابک پیدا می کند، ابتدا به خدمت خواجه بهاءالدین پسر خواجه

۱- نگک: تاریخ و صاف ج ۱ ص ۱۱۹. تاریخ روضة الصفا ج ۵ ص

۳۳۲. دستورالوزرای خواندمیر ص ۲۷۲. دستورالوزرای استرآبادی ص ۳۶.

شمس‌الدین حاکم اصفهان می‌رود و چون تباب تحمل درشتخوئی
خواجه بهاء‌الدین نمی‌آرد به خدمت خواجه شمس‌الدین صاحب‌دیوان
می‌پیوندد.

پس از اندک مدتی به سبب کارهای ناشایستی که از او سر می‌زند
اعتماد صاحب‌دیوان از او سلب می‌شود. مجدالملک هر چه برای ازمیان
بردن کدورت خاطر خواجه شمس‌الدین می‌کوشد نتیجه‌ای نمی‌گیرد
و با شفیع برانگیختن نیز توفیقی به دست نمی‌آورد، آنگاه به صف مخالفان
و بدخواهان خواجه شمس‌الدین می‌پیوندد. چون بازار سعایت و خوش-
خدمتی و بدگوئی درباره دیگران از گرمی و رواج ویژه‌ای برخوردار
بوده است، اطرافیان خان مغول همه در جستجوی عیب‌های دیگران
و در پی آشکارا کردن آنها بوده‌اند، تنها کسانی مورد حمایت بوده‌اند
که دیگران را به گناه یا گناهانی منتسب می‌داشته‌اند.

در ولایات مختلف مانند خراسان و فارس و کرمان و بغداد و
عراق عجم و آذربایجان و رودبار بکرو و موصل و میار فارقین خبرچینان
خاص گماشته شده بودند در نتیجه کشور به درج و مرج کشید و دزدان
و لشکریان بر امیران خود و کارداران مملکت بر همه دیگر شورید و بودند
و همه کارها اختلال یافته.

بنابه نوشته مؤلف در مدت دو سال از سال ۶۷۸ تا سال ۶۸۰
جماعتی بر اثر تهمت‌ها و افتراها از خانه و کاشانه خود گریخته بودند و
زن و فرزند آنان اسیر کارگزاران مغول گشته بودند.

در چنین موقعیتی مجدالملک با گریزی خاص خود و با همبستگی
مخالفان خواجه شمس‌الدین به دربار اباقاخان مغول راه پیدای کند و

هر آن در انتظار فرصتی می‌نشیند که به نحوی دربارهٔ خواجه شمس الدین زبان به افترا و دروغ‌زنی بگشاید. تا در سال ۶۸۰ ه‍.ق که لشکریان مغول از سپاهیان شام شکستی سخت خورده بودند و اباخان لشکری به یاری برادر خود به سوی شام گسیل داشته بود، خود نیز شخصاً عازم آن سامان می‌گردد.

چون مرکب ایلخانی در نزدیکی زنجان نزول می‌کند مجد الملک با اغتنام فرصت به اطلاع ایلخان می‌رساند که: خواجه بهاء الدین فرزند خواجه شمس الدین به هنگامی که حاکم اصفهان و عراق عجم بوده است ششصد هزار دینار زر، زیاده از واجب استخراج کرده و به خزانه خانی نفرستاده است و امثال همین سخن‌ها در مقولات دیگر دربارهٔ خواجه شمس الدین بر زبان می‌آورد.

داستان وصول زر و مال در گوش دل ایلخان غارتگر جای می‌گیرد و در خلوتگاهی موضوع را با صاحب‌دیوان در میان می‌گذارد و صاحب‌دیوان از بیان حقیقت امر با نمی‌کند و می‌گوید: آنچه تقریر شده است انکار کردنی نیست و آنچه گرفته‌ایم و خورده‌ایم و به‌مأموران دیوانی داده‌ایم و سهمی هم به عنوان هدایا و پیشکش‌ها صرف کرده‌ایم همه از دولت ایلخان بوده است و آنچه باقی مانده است به هر که ایلخان دستور فرماید تحویل می‌دهیم و تا پایان عمر، در خدمت ایلخان به خدمتگزاری ادامه می‌دهیم.

خان مغول پس از شنیدن این سخنان از زبان صاحب‌دیوان، او را می‌بخشد و بار دیگر ادارهٔ کارهای مملکت را به دست او می‌سپارد.

چون توطئهٔ مجد الملک دربارهٔ خواجه شمس الدین نقش بر آب

می شود درصدد آزار برادرش خواجه علاءالدین عظاملك برمی آید و می گوید که هر سال ۲۰ تومان زرتو و فیرمال بغداد است که به خزانهٔ خانی نمی رسد و مدت ده دوازده سال است که عظاملك در حد و دویست و پنجاه تومان از درآمدهای بغداد و نواحی اطراف آن را وصول کرده و در خزانه های خود انباشته یا در زیر زمین ها مدفون ساخته است.

ابا قخان به موجب فرمانی مخصوص شغل اشراف در کارهای مالیاتی کل کشور را به مجدالملک تفویض می کند و او را مأمور وصول آن همه زرومال و رساندن آنها به خزانه ایلخان می گرداند.

در این میان نامهٔ خواجه شمس الدین که داستان او با ایلخان در آن بشرح مطرح بوده است به دست علاءالدین می رسد. عظاملك چون باریکی اوضاع و احتیاج خزانهٔ خان به مال و زر را درمی یابد در ربیع الاول سال ۶۸۰ به اردوی ایلخان می شتابد و خزاینی را که همراه برده بوده تقدیم می دارد و پس از سه روز خزانه ای دیگر به اسم توفیر عرضه می کند.

اما این هدیه ها عطش ایلخان و اطرافیان او را برای وصول اموال بیشتر افزون تر می گرداند و مجدالملک همه عاملان دیوانی و زیردستان و نواب عظاملك را جمع می کند و با تهدید و تطمیع آنان را وامی دارد تا بر ضد علاءالدین گواهی دهند و او را به اختلاس متهم دارند.

پس از این مقدمات محاسبان مالیاتی عازم بغداد و نواحی اطراف می شوند و پس از بررسی های لازم اعلام می کنند که: برعهدهٔ علاءالدین چیزی باقی نمانده است و اگر مقداری از مالیات به خزانه نرسیده است برعهده رعایا و کسانی است که امکان وصول آن نیست

واگر از رعایا به قهر و زور گرفته شود خسارت های ناشی از آن از درآمدهای حاصل به مراتب بیشتر خواهد بود و موجب خرابی نواحی و تفرقه مردم آن خواهد شد.

پس از این دادرسی علاءالدین مورد عفو و بخشش ایلخان واقع می شود و با نواخت و دلگرمی شغل و مقام پیشین خود را باز می باید. چون ایلخان شخصاً قصد حرکت به سوی بغداد می کند، عطا ملک برای ترتیب چاپارخانه ها و رسولان آنها پیش از موکب ایلخانی حرکت می کند. در غیبت علاءالدین باردیگر حاسدان داستان بقایای مالیاتی کهن را نو می کنند و به فرمان ایلخان جمعی را برای دستگیری علاءالدین به دنبال او می فرستند. فرستادگان ایلخان در شهر تکریت بهوی می رسند و فرمان ایلخان را به او ابلاغ می کنند و می گویند: زر و مال در حوضهای مالا مال در مدرسه و رباطی در بغداد مدفون است.

عطا ملک بدانچه در غیبت او اتفاق افتاده است پی می برد و رضا به قضا می دهد و چون وارد بغداد می شود هر چه در خزانه و انسدرون خانه از ترو خشک و سیم و زر و وسایل جواهر نشان و لباس های نادوخته و هر چیز مورث و مکتسب و هر گونه ظرف از زرین تا سفالین تقدیم می دارد و همه روستاها و آسیاب ها و زمین ها و قنات ها و باغ ها و خانه ها و گرمابه ها و همه املاک خویش در شهرهای عرب و عجم را تسلیم می کند. و همه غلامان و کنیزان و حیوانات و هر آنچه نام ملکیت بر آن اطلاق توان کرد از آن خود و فرزندان به تمامت در اختیار می گذارد و پس از آن متقبل می شود و خط می دهد که پس از این اگر به مقدار يك درم مدفون یا مودوع بیرون آید مستوجب انکار و ملامت باشد و در

معرض معاتبه ومؤاخذه در آید.

صاحب‌دیوان نیز برای خاموش کردن آتش فتنه از ایلخان کسب اجازه می‌کند و برای تهیه اموال مورد ادعا به بغداد می‌رود و حتی بیش از علاءالدین برای فراهم آوردن زر و مال می‌کوشد، تا شاید این گره محکم را به دست تدبیر باز کند. نخست هرچه در خانه خود و فرزنداناش موجود بوده جمع می‌کند و سپس همه نائبان و معتمدان را حاضر می‌کند و به اندازه وسع هر یک از آنان، از ایشان وام می‌گیرد و همه آن وجوه را بدانچه پیش از آن فراهم آمده بود اضافه می‌کند و از همه دارائی خود صرف نظر می‌کند. و لیکن همه آنچه جمع آوری می‌شود به یک دهم آنچه به گوش ایلخان رسانیده بودند بالغ نمی‌شود. و از طرف دیگر کوشش صاحب‌دیوان به معاملات و مراقبت بیشتر تعبیر می‌شود.

سرانجام مجدالملک به اتفاق تغاجار یار غوچی با امرای محصل به بغداد می‌روند تا گنجینه‌های مدفون و جواهر گرانبها را با شدت عمل استخراج کنند. خازنان بیرونی و اندرونی را حاضر می‌سازند و برای آن که بتوانند با فراغ بال به کارها و خواست‌های خود برسند علاءالدین را بازداشت می‌کنند. آنگاه ثقات و معتمدان علاءالدین را تحت بازجوئی و شکنجه قرار می‌دهند. آنان را با قید و زنجیر می‌بندند. و چندین بار به رباط و مدرسه‌ای که مدفن کودکان و عزیزان علاءالدین بوده است می‌روند و به جستجوی دفینه‌ها و گنج‌هایی پردازند و حتی پس از نبش قبرهای نیز چیزی به دست نمی‌آورند. چون هیچ تفتیشی باقی نمی‌ماند به استخراج و جمع آوری قماش‌ها و ملبوس‌های نو و کهنه و

اثاث داخل خانه و تبع آن آغاز می کنند و هرچه از مأکول و مشروب و انواع داروها که برای داروخانه های تبریز و خراسان و تستروم وصل و غیر آن آماده شده بود، به دست می آورند، می فروشند. و علاءالدین را به قلعه ای دیگر منتقل می کنند. زنجیرهای آهنین را بر می دارند و دوشاخ شکنجه برگردن او می نهند، چون از گنجهای موهوم چیزی به دست نمی آورند به مساجد و مواضع رباط و مدرسه مراجعه می کنند و هر چیز که کمترین ارزشی داشته از جزو تا کل از چیزهای نفیس تا مبتذل از مروارید تا صدف از لباس تا فرش از کلاه تا کفش همه را استخراج می کنند و از بغداد منتقل می نمایند. باین همه در هیچ دادرسی و جستجو کاری منکر بروی ثابت نمی شود و از طرف هیچ متظلمی نه در آغاز کار و نه پس از دستگیری علاءالدین نه در آشکار و نه در نهان هیچ نوع سخنی بر ضد علاءالدین به زبان نمی آید. پس از بررسی های بسیار و کاوش منازل و موقوفه ها و مدرسه ها و کاروانسراها، علاءالدین را در غل و زنجیر به اردوگاه ایلخان می آورند و به زندانش می اندازند. پس از چهل روز حبس و زندان به شفاعت برخی از شاهزادگان و خواتین از بند و زندان آزاد می شود.

مطالب یاد شده با استفاده از استشادهای قرآنی و حدیث های نبوی و امثال عرب و عجم با سبکی فنی و مصنوع و ماهرانه خاص عظاملك در این کتاب عنوان شده است و می تواند نشان دهنده گوشه هایی از اوضاع اجتماعی حکومت ایلخانان مغول در ایران باشد.

معرفی نسخه‌ها

الف: نسخه اساس باعلامت اختصاری «تر»

این نسخه که هفده سال پس از درگذشت علاءالدین عظاملك جوینی در سال ۶۹۸ هجری قمری نوشته شده است ظاهراً قدیمترین نسخه «تسلية الاخوان» است. کاتب آن محمدشاه بن محمود بن علی بن شاد بخت اصفهانی است و پیوست تاریخ جهانگشای جوینی است. این نسخه به جهت قدمت و صحت نسبی به عنوان نسخه اساس انتخاب شده است. اصل نسخه به کتابخانه عجمه پاشای ترکیه تعلق دارد و فیلمهای آن به شماره‌های ۳۴۲۵ و ۴۰۲۵ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است و کاتب در پایان کتاب می‌نویسد: «تم المختصر تسلی الاخوان من تصنیف الصاحب العادل دستور ممالك العالم سلطان الورزاء علاءالدین والدين عظاملك بن محمد بن محمد المستوفی الجوینی رحمة الله علیه فی منتصف ذی القعدة سنة ثمان وتسعين وستمائة علی يد العبد اضعف عباد الله واصغرهم محمد شاه بن علی بن محمود بن شاد بخت الاصفهانی ساکن محلت کران والحمد لله رب العالمین والصلوة علی سیدنا محمد وآله اجمعین» این نسخه با خط تقریباً خوب و خوانا در صفحه‌های ۲۵ سطری نوشته شده است. ذکر يك نکته درباره همه نسخه‌های خطی این کتاب ضروری است. و آن این که عبارات و جمله‌های عربی و احادیث و اخبار و آیات قرآنی و اشعار عربی که در این رساله آمده است بی اعراب ضبط شده و غالباً مغلوط است و در بعضی نسخه‌ها آیات

قرآنی هم مصون از اشتباه نمانده است. این امر یکی از اساسی ترین دشواریهای تصحیح این متن بوده است و غالباً با مراجعه به دیوان شاعران و یا کتابهای محاضرات و نظایر آنها ابیات و امثال تصحیح شده است. نسخه اساس نیز از این عیب مبرا نبوده است.

ب، نسخه کتابخانه ملی با علامت اختصاری «مل»

دومین نسخه‌ای که در تصحیح کتاب مورد استفاده واقع شده است نسخه‌ای است متعلق به کتابخانه ملی ملک به شماره ۹۳۸ با خط نسخ زیبا و به خط خوشنویس معروف میرزا زین العابدین محلاتی که در ۳۸ صفحه ۱۱ سطری استنساخ شده است این نسخه در سال ۱۲۸۸ به پایان رسیده است و در پایان کتاب آمده است «تم المختصر تسلی الاخوان من تصنیف الصاحب العادل دستور ممالک العالم سلطان الوزراء علاءالدین والدین عطا ملک بن محمد بن محمد المستوفی الجوبینی فی منتصف سنة ثمان وتسعين وستمائة. قد فرغت من تسوید هذالاوراق شهر ربیع المولود سنه ثمان وثمانین ومأتین بعد الالف من الهجرة. زین العابدین محلاتی». همان گونه که از این اندک استنباط می شود کاتب این نسخه را از روی نسخه الف که پیش از این معرفی شد استنساخ کرده است ولی با کمال تأسف با وجود خط زیبای خویش نه تنها نتوانسته است در راهنمایی پژوهنده یاری شاطر باشد بلکه بار خاطر گشته و گه گاه بر مشکلات متعدد نیز چیزهایی افزوده است.

ج نسخه کتابخانه ملی پاریس با علامت اختصاری «پا»

این نسخه در قسمت پایانی یکی از نسخه‌های کامل تاریخ جهانگشای

جوینی آمده است و به شماره ۱۵۵۰ در کتابخانه ملی پاریس نگهداری می‌شود. این نسخه که به خط نسخ خوانا نوشته شده است تاریخ کتابت ندارد و نامی از کاتب کتاب نیز در آن دیده نمی‌شود و همانند همه نسخه‌های کتاب اشعار و عبارات عربی آن به صورتی مغلوط ضبط شده است.

د: نسخه‌دانشکده ادبیات باعلامت اختصاری «مر»

نسخه‌ای است تقریباً خوانا به شماره ۲۳۸ - ج کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران که اخیراً به کتابخانه مرکزی دانشگاه منتقل شده است. این نسخه به خط حاج اسدالله تفرشی و به فرمان مرحوم میرزا محمد حسین تفرشی نوشته شده است که پیرانه سر به تحریر آن پرداخته است و ضمیمه تاریخ جهان‌نگشای جوینی است و تاریخ کتابت آن بنا به آنچه در پایان کتاب آمده است پانزدهم صفر المظفر سال ۱۳۰۳ هجری قمری بوده است و نویسنده درین قسمت از این کتاب به عنوان جلد پنجم تاریخ جهان‌نگشا یاد کرده است و آن را تسلی الاخوان نامیده است.

ه: نسخه‌ای دیگر از دانشکده ادبیات به شماره ۱۴۸ - ج باعلامت اختصاری «می»

این نسخه را شادروان مجتبی مینوی از روی نسخه متعلق به آقای حسابی استنساخ کرده‌اند و نسخه متعلق به آقای حسابی همان نسخه «د» است که به خط حاج اسدالله تفرشی از روی نسخه محمد شاه بن علی بن محمود شادبخت اصفهانی استنساخ شده بوده است مرحوم مینوی با حفظ امانت عین نسخه مغلوط را استنساخ کرده‌اند و در پاره‌ای موارد به تصحیح قیاسی پرداخته و در حاشیه به توضیح آن مبادرت نموده‌اند.

و: نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی با علامت اختصاری «مج»

نسخه مجلس شورا تاریخ کتابت ندارد و ظاهر آکانب آن در نظر داشته است که اشعار عربی و امثال را به خطی دیگر یا مرکبی دیگر بنویسد جای آنها را خالی و سفید گذاشته است ولیکن معلوم نیست به چه مناسبتی توفیق اتمام و تکمیل آن را نیافته است و ظاهراً از روی نسخه کتابخانه ملی ملک استنساخ کرده است چون اغلب اشتباهاتی که در آن نسخه دیده می شود در این نسخه نیز تکرار شده است. و خط زیبای نستعلیق نویسنده نتوانسته مغلوط بودن نسخه را از نظر دور بدارد.

روش تصحیح کتاب

در تصحیح این مختصر که به سبک نثر فنی مصنوع از قلم وزیر و حکم روائی بزرگ تراوش کرده است و به دست کاتبانی انسک مایه استنساخ شده است مشکلات بیشماری روی نهوده است که برای از میان بردن آن دشواری ها مصحح بناچار به کتاب های متعدد مراجعه کرده است ولیکن اساس کار خود را بر پایه نسخه کتابخانه عجمه پاشای ترکیه قرار داده سعی کرده است تا آنجا که میسر بوده از جملات و عبارات آن استفاده کند و از توسل به حدس و گمان پرهیز نماید اما در پاره ای موارد نظیر ضبط آیات قرآنی و احادیث و امثال در صورتی که بدانها دسترسی پیدا کرده است از ضبط درست آیات و احادیث و امثال باکی به خود راه نداده است و در تصحیح اشعار و مصراع های عربی کوشیده است تا شاعران سراینده بیت ها یا مصراع ها را پیدا کند و با توجه به

دیوان‌های آنان و کتاب‌های محاضرات صورت صحیح آن‌ها را ثبت نماید و نیز برای آن که آزدشواری متن بکاهد و آن را قابل استفاده برای دانش آموزان و دانشجویان و دیگر پژوهندگان در آورد لغات مشکل را در ذیل صفحات معنی کرده و شعرها و مثل‌ها و آیه‌های قرآنی را به فارسی ساده برگردانده است و تا آنجا که ممکن بوده است با اتکاء به مآخذ معتبر اسناد آنها را یاد آور شده است تا چنان که خواننده‌ای را شوق و مجال مراجعه باشد به سادگی مآخذ آن‌ها را در دسترس داشته باشد و برای سهولت مراجعه نیز در پایان کتاب از ترتیب فهرست‌های مختلف مضایقه نکرده است و امیدوار است که پژوهندگان باریک بین با ذهن و قاذ خود مشکلاتی را که برای مصحح مکتوم مانده است بازگو فرمایند تا چنانکه مجال و فرصت چاپ بعدی پیش آید از راهنمایی با ارزش سروران در رفع نقیصه‌ها بهره برده شود. والسلام علیکم.

عباس ماهیار

تهران ۱۳۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم و به القوة^۱

و^۲ آن یمسک الله بضرفلا کشف له الا هو وان یمسک بخیر فهو علی کل شیء قدیر^۳. به حکم آنکه بهر وقتی و زمانی و هنگامی و اوانی^۴ از انواع سراء و ضراء^۵ و آلاء^۶ و بلوی^۷، در قطری از اقطار^۸ جهان، و طرفی از اطراف عالم، بر سیل عموم یا خصوص، به حسب اشخاص،

۱- بنام خداوند بخشاینده مهربان و نیرو توان از اوست. می، مل و،

مج: «و به القوة» ندارد.

۲- می: پیش از آیه قرآن جمله‌های زیر را افزوده است: الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی نبیه محمد و آله الطیبین الطاهرین.

۳- و اگر خداوند تعالی گزندی به تو رساند آن گزند را جز خدای کسی باز برنده نیست و اگر خداوند نیکی به تو رساند اوست که بر همه چیزی توانا است. «سوره الانعام سوره ۶ آیه ۱۷».

۴- اوان: وقت و هنگام «غیاث اللغات».

۵- سراء و ضراء: به فتح سین و ضاد راحت ورنج «غیاث اللغات».

۶- آلاء: جمع الیء به کسر اول به معنی نعمت است «غیاث اللغات».

۷- بلوا: بالفتح بلا و زحمت «غیاث اللغات».

۸- اقطار: بالفتح: کنارها جمع قطر است به معنی کناره «غیاث اللغات».

حادثی^۱ به ظهور آید و در اکناف^۲ و اطراف مشهور گردد، اکثر خلائق^۳ - علی اختلاف طبقاتهم^۴ - به استعمال^۵ و تفحص^۶ آن احوال^۷ مواع^۸ باشند و به استکشاف^۹ اسباب موجبات و کیفیت و کمیت آن حریص، و به استماع خبری گوش بر آواز، و به دیدن واردی از آن طرف چشم باز، خاصه آن جماعت که به سبب^{۱۰} بعد مسافت حالی^{۱۱} نداشته باشند و صدق از کذب نشناخته و به هر وقت از خزاین ایام خلعت کرامات و انعام بیرون فرستند، اگر در اعلام امور تأخیری افتد، تفاوتی از آن سبب در تصور نیاید، اما چون از نیام روزگار شمشیر انتقام برکشند، دلها دم آه لیالی از سر لاابالی^{۱۲} زند^{۱۳} و روزگار پهلوی از کار باز دهد^{۱۴} و با یکی از ابنای

۱- حادث: آنچه نوید آمده.

۲- اکناف: بالفتح به معنی اطراف، و کنارها «غیاث اللغات».

۳- خلائق: جمع خلیقه به معنی مردم «منتهی الارب».

۴- علی اختلاف طبقاتهم: با وجود اختلاف در درجات و مراتب آنان.

۵- استعمال: آگاهی خواستن «غیاث اللغات».

۶- تفحص: کاویدن «غیاث اللغات».

۷- مع: از احوال.

۸- مواع: بدضم میم و فتح لام، حریص گردانیده شده «غیاث اللغات».

۹- استکشاف: جستجو کردن «معین».

۱۰- غیر از مع: سبب.

۱۱- پا: خالی.

۱۲- لاابالی: بهضم ثالت که همزه است، صیغه متکلم وحده از مضارع

به معنی باک ندارم در فارسی به معنی شخصی بی باک و بی پروا مستعمل است.

۱۳- تر: رند. پا: رند روزگار، مع: این عبارت را ندارد.

۱۴- پهلوی از کار باز دادن: نظیر شانه خالی کردن.

خود در لباس عتب^۱ عتابی آغاز کند و از راه بی حسابی، حسابی و کتابی
پیش نهد، به دالت^۲ آنکه،^۳ مصرع:
وياً تيك بالاخبار من لم تزود.^۴
آوازه آن^۵ در اقطار منتشر گردد و حدیث طایر^۶ و مشتهر^۷ و^۸ مثل
شده است^۹ که خبر بد زود به جایگاه دور رسد.^{۱۰}

۱- عتب: بالفتح خشم گرفتن «غیاث اللغات».

۲- دالت: آنچه وسیله دلیری کسی باشد پیش دیگری «حاشید کلمله
و دمنه مینوی ص ۲۸۵»، راهنمایی، هدایت.

۳- مج: «به دالت آنکه» ندارد.

۴- و برای تو کسی که زاد و تو شد اش نداده باشی اخبار را می آورد.
این مصرع از معلقه مشهور طارفة بن العبد البکری است و مصرع دوم بیت زیر است:
ستبدی الک الایام ما کنتم جاهلاً و یأ تیک بالاخبار من لم تزود
نگ: شرح معلقات ابی عبدالله حسین زوزنی ص ۸۵ و جمهرة الاشعار
العرب ج ۱ ص ۴۲۳ و اغانی ج ۲ ص ۱۷۳ و دیگر کتب. این مصرع به صورت
مثل سائر در کتابهای فارسی نیز به کار رفته است. نگ: کلمله و دمنه ص ۳۱۷ و
تاریخ و صاف ص ۶ س ۷.

۵- مل و مج: «آن» ندارد.

۶- طایر: پرواز کننده و مجازاً در این مورد به معنی فراگیر و منتشر آمده است.

۷- مشتهر: آشکار شده، شهرت یافته.

۸- مر، می: «و» ندارد.

۹- تر: شایسته.

۱۰- این مثل در امثال و حکم دهخدا به صورت زیر آمده است:

خبر بد «یا خبر مرگ» زود می رسد. خبر بد «خبر مرگ» پنهان نمی ماند.

امثال و حکم ج ۲ ص ۷۱۵.

مقالة السوء الى اهلها اسرع من منحدر^۱ سائل^۲
 ومن دعا الناس الى ذمه ذموه بالحق وبالباطل
 وبه حسب ميلان^۳ ضماير^۴، - هر صنفی^۵ بدانچه موافق^۶ طبع
 خویش باشد^۷ - زمرة حساد^۸ و اضداد، انواع اخبار موحش^۹ را زیادت^{۱۰}
 دست و پای نهند و از طریق خبیث^{۱۱} اعتقاد، به حسب اختیار و ارادت خود،
 شیب و بالائی گویند تادل های دوستان پیچان و بی قرار گردد و اندیشه
 ضمیر یکی هزار، و در آن حال که اخوان صدق و صفا و ارباب مروت و

۱- مل: منهدر.

۲- گفتار ناپسند بسوی صاحبش از آب روان در سراشیب، شتابانتر
 است و هر کس مردم را به سرزنش خود فراخواند به حق و به باطل سرزنش
 می کنند. نویسنده زهر الآداب این دوبیت را به محمد بن حازم باهلی نسبت
 داده است ج ۲، ص ۵۴۱ ولیکن برخی مؤلفان متأخر این دوبیت را از
 شعرهای زهیر بن ابی سلمی یاد کرده اند. نگت: الاوسیط ص ۱۵۴ و درمجلد
 دوم عقد الفرید بی ذکر نام شاعر ضبط شده است ج ۲، ص ۲۴۹ و همان گونه
 که در عقد الفرید آمده است در مرزبان نامه نیز مذکور افتاده است ص ۲۵۷
 و مؤلف مجانی الحدیث به نقل از کتاب الحيوان جاحظ دوبیت مذکور را به
 کعب بن زهیر بن ابی سلمی منسوب دانسته است ج ۲، ص ۱۸.

۳- میلان: بالفتح خواهش طبیعت. «غیاث اللغات».

۴- پا، تر: میان ضماير.

۵- مج: هر صنفی.

۶- پا: به موافق.

۷- مر، می، مج: باشند.

۸- حساد: رشك برندگان.

۹- موحش: اندوهگین کننده «غیاث اللغات».

۱۰- تر، پا! زیا، مر «زیاد» ندارد.

۱۱- خبیث: پلیدی، پلید شدن، «غیاث اللغات».

وفا چون بر حقیقت کار و مکیدت لیل و نهار و قوفی تمام نداشته باشند، تململ^۱ واضطراب بر وجود ایشان غالب باشد، و قوافل هموم^۲ و غموم^۳ به منزل دل و سینه ایشان نازل.

بنابر این مقدمات^۴، چون سپهر پرستیز و چرخ سرسبک و سر - تیز^۵ از زیر حقه^۶ به بازی بازی^۷ - چنانکه شیوه^۸ او باشد - مهره^۹ بی مهری بر بساط وجود انداخت، و ازدغا^{۱۰} و فریب تعبیه^{۱۱} آن ساخت و به منصوبه^{۱۲} هائی که دفع آن به رأی صائب متعذر^{۱۳} بود، مششدر^{۱۴} گردانید، و دست

۱- تملل: به فتح اول و ثانی و سکون لام و ضم میم بقراری و بی آرامی «غیاث اللغات».

۲- هموم: به ضمتین جمع هم، اندوهها و اندیشهها «غیاث اللغات».

۳- غموم: جمع غم به دو ضمه اندوهها غمها.

۴- مج «بنابر این مقدمات» ندارد.

۵- مج و مل: سیر تیز.

۶- حقه: بالضم ظرفی باشد با سرپوش که درون آن چند طبقه باشد و در میان آن هر لحظه چیزی دیگر نماید «غیاث اللغات».

۷- بازی: سوای معنی معروف به معنی فریب و دغا نیز آمده «غیاث اللغات». پس بازی بازی در اینجا به معنی فریبکاری و دغلکاری است.

۸- دغا: مکرو فریب «معین»

۹- تعبیه: آراستن و آماده کردن «منتهی الارب».

۱۰- منصوبه: چیزی بر پا کرده شده و تدبیر کار و بازی شطرنج و نام بازی هفتم از هفت بازی نرد «غیاث اللغات». با توجه به جمله های بعدی، مؤلف به معنی اخیر کلمه نیز توجه داشته است.

۱۱- متعذر: دشوار «غیاث اللغات».

۱۲- مششدر: بروزن مکمل متحیر مأخوذ از ششدر و این تراشیده فارسی

زبانان عربی دان است «غیاث اللغات». در ششدر مانده «معین».

تقدیر پای^۱ فلکسای تدبیر را - که هنگام اصابت گفتی^۲ قضا و قدر^۳ مذلل^۴
و مسخر اوست - به قیود موانع بسته گردانید، و مشرب زندگانی^۵ از
روی نظر ظاهر بینان چند روزی کدورت پذیرفت، و لشکر [۱۸۸ب] بیداد
و عدوان مملکت تن را بگرفت، و آوازه آن به نزدیک و دور رسیده و دل
و اندرون عزیزان و اخوان و فرزندان به سهام^۶ افکار^۷ افکار^۸ ورنجور
گشته باشد^۹ و به ائقال^{۱۰} هموم گرانبار . و از تصادم آن آوازه ها یقین
حاصل است^{۱۱} که غم و هم بر ضمائر و خواطر^{۱۲} عزیزشان - که با شادی
و راحت مبدل باد - استیلای بسیار یافته و دست سلوت^{۱۳} و راحت را بر تافته،

۱- میج، پای ندارد.

۲- مر: کفتی، میج و مل: گفته.

۳- قضا و قدر، قضا آن است که حکم الهی در حق مخلوقات دفعه
واقع شده و قدر آنچه به تدریج بر طبق آن حکم اولین در عرصه ظهور می رسد
لذا قضا ابراست و قدر مأمور «غیاث اللغات».

۴- مذلل: خوار پنداشته شده و نرم گردانیده شده.

۵- میج، زندگانی آن.

۶- سهام: جمع سهم، تیرها.

۷- میج و مل: انکار.

۸- افکار: آزرده، خسته، زخمی، مجروح «معین».

۹- مر: گشته باشند.

۱۰- ائقال: بارها و گرانیها «غیاث اللغات».

۱۱- مر، می، مل: «است» ندارد.

۱۲- خواطر، اندیشه ها.

۱۳- سلوت: آرام و خوشی و بیغمی «غیاث اللغات».

و غلبه و ساوس^۱ به حدی رسیده که در استعمال^۲ آن حال که باعث بر آن محض مهربانی و وفور دل نگرانی و جواذب^۳ و^۴ دواعی^۵ اشفاق^۶ مضاف به احسن مکارم اخلاق تواند بود، اکثر ایشان بلکه همه جماعت تقاعد نموده اند^۷، و از وقوع آن حال استنطاق^۸ نکرده و به انسداد و بسیار^۹ سوال^{۱۰} و استکشاف^{۱۱} واجب نداشته، اللهم^{۱۲} مگر از گیلان بایکی از بزرگان ایشان که به وقت عزیمت زیارت مکه - حرسها الله تعالی^{۱۳} - اتفاق ملاقاتی افتاده بود و دوسه روز حق مصاحبت حاصل شده که متعمداً^{۱۴}

-
- ۱- وساوس: جمع وسواس و وسوسه، تردید و شک که در ضمیر انسان پدید آید، دودلی، «معین».
 - ۲- استعمال، آگاهی خواستن «غیاث اللغات».
 - ۳- جواذب: جمع جاذبه به معنی کشنده ها «غیاث اللغات».
 - ۴- مر، می، مج، «و» ندارد.
 - ۵- دواعی، باعثها و خواهشها «غیاث اللغات».
 - ۶- اشفاق: مهربانی کردن «غیاث اللغات».
 - ۷- تقاعد نمودن: بازماندن از کاری باز نشستن از انجام دادن کاری.
 - ۸- پا: استطلاق.
 - ۹- اسار.
 - ۱۰- بجز می: سؤال استکشاف.
 - ۱۱- استکشاف: جستجو، تجسس.
 - ۱۲- اللهم: ای بار خدای، اللهم الا ان، مگر این که، جز این نه، چنان که ملاحظه می شود لفظ اللهم زاید آمده است و در متون عربی و فارسی این گونه استعمال فراوان دیده می شود. نگه: تاریخ و صاف ص ۳۶۳ س ۵ و ترجمه احیاء علوم الدین ج ۱ ص ۲۰۸. در صفحات خراسان اصطلاح «ای خدای توبه» را در همین مقوله به کار می برند.
 - ۱۳- حرسها الله تعالی: خداوند تعالی نگهش بدارد.
 - ۱۴- مج: متعمداً رسولان فرستاد.

رسولان فرستاد و دلمودگیهای^۱ بسیار نمود. - توفیق قضای حق او میسر باد - .

دوسه^۲ بیت به یکی از عزیزان بغداد اتفاق افتاده بود، اندك نسبتی دارد، در این مقام بررهگذر قافیه افتادند، برسبیل تمثیل^۳ نه بقصد در قلم می آید:

حبیبی قل لی این الوفا	لعمری رسم الوفا قدعفا ^۴
یعلیٰک الدهر عاداته	والا فمن این هذا الجفا ^۵
ولست الوملک یا صاحبی	ومن کدر ^۶ ای شرب صفا ^۷
فانی مریض لهجرانه	ولقیالاحبة ^۸ فیها الشفاء ^۹

و این احوال رانه بوجه تقدیر دیگر نوشت که ترك التفات وعدم

۱- رسم الخط نسخه‌های: تر، مر، دلمودگیها بسا حذف همزه و یا «ی» اضافه است و رسم الخط دیگر نسخه‌ها «دلمودگیها» می باشد.

۲- پا: سه بیت.

۳- مع، مل: تمثیل.

۴- دوست من برای من بگو که وفا کو؟ به جان خودم سوگند که نشان وفا محو شده است.

۵- درهمه نسخه‌ها بجز نسخه «می» «اعملک» ضبط شده است و تنها «می» «اعلمک» ثبت کرده است.

۶ بجز «می» بقیه نسخه‌ها: «بهذا الجفا»

۷- این روزگار است که عادات خود را به تو تعلیم می کند و گرنه این جفا و ستم از کجا است؟

۸- مع: ومن الداری شرب صفا.

مبالات^۱ تصور رفته، و اشارت بدین حکایت نه بر رهگذر شکایت قلم به سر داده و یا - عیاذاً بالله-^۲ بر روی مصافات^۳ گردی نشسته و چشمه^۴ اعتقاد در اتحاد مکدر گشته.

و هر چه از این شیوه از عالم غیب^۵ آید، عیب از زمانه باید دانست و در عداد آسیبهای دیگر شمرد.

وقتی اتفاق قطعه‌ای افتاده بود از آن جملت این دوبیت ملایم وقت می‌افتد. والعمر مضی^۶. شعر^۷:

خذ من زمانك ماصفا	ودع الذی فیہ الکدر ^۸
فالعمر اقصر من معا	تبه الزمان علی الغیر ^۹

→

۹- ای دوست من ترا سرزنش نمی‌کنم. چه کدامین بهره از آب از آلودگی و تیرگی بکنار است؟

۱۰- بجز «می» بقیه نسخه‌ها: لاجبه.

۱۱- بی گمان من بیمار دوری و هجران اویم و تندرستی و بهبود در دیدار دوستان است.

۱- مبالات: فکر کردن در امری، اندیشیدن.

۲- عیاذاً بالله: پناه بر خدا، پناه به خدا می‌برم، خدا نکرده. «معین».

۳- مصافات: دوستی و اخلاص «غیاث اللغات».

۴- مر: «چشمه» ندارد.

۵- عالم غیب: مراد جهان معقول و مجردات نوریه است که غایب از عالم شهادت می‌باشد. «فرهنگ علوم عقلی».

۶- والعمر مضی: و عمر سپری گردید.

۷- مل: هر بیت را به صورت يك مصراع آورده است.

۸- از دور روزگار خود آنچه صاف و پاکیزه است برگیر، و آنچه تیرگی

←

وچون از این جانب هنگام صواعق^۱ [و] رعود^۲ و بروق^۳ نقت^۴،
انوار^۵ و فود^۶ و شروق^۷ نعمت الهی مشاهده می کردم. و در تضاعیف^۸
ثوران^۹ عواطف نکبای^{۱۰} نکبت^{۱۱}، هبوب^{۱۲} بسباب^{۱۳}(؟) رحمت

→

در آن است رها کن.

۹- زندگانی کوتاه تر از آن است که به جهت دگرگونیهای آن زمانه
مورد عتاب واقع شود. این دوییت در کتاب احیاء علوم الدین با اندک تغییری
درییت اول و دوم بدین گونه ضبط شده است:

خذ من خلیک ماصفا ودع الذی فیه الکدر

فما العمر اقصر من معا تبة الخلیل علی الغیر

احیاء علوم الدین ج ۲ ص ۱۸۵.

- ۱- صواعق: جمع صاعقه، آتشی است که از ابر بر زمین می افتد «غیاث اللغات». آتشی که بر اثر رعد و برق شدید پدید آید «معین».
- ۲- رعود: جمع رعد، رعد: بانگ ابر «منتهی الارب».
- ۳- بروق: جمع برق: درخش و آذرخش «منتهی الارب».
- ۴- نقت، بالكسر، عقوبت و کینه و عذاب «غیاث اللغات».
- ۵- وفود: جمع وفد و وفد جمع و افد است. و افد: به رسولی پیش کسی رونده. پس وفود جمع الجمع است «غیاث اللغات».
- ۶- مج و مل و مر: «و» ندارد.
- ۷- شروق: بهضمین برآمدن آفتاب «غیاث اللغات» در متن مطلق برآمدن مراد است.
- ۸- تضاعیف: افزونیها.
- ۹- ثوران: به دو فتحه. جوش، برخاستن گرد و فتنه «غیاث اللغات».

←

نامتناهی معاینه، و از اشتعال^۱ آتش بلا و محنت، حقیقت «یا نار کونی بردا و سلاماً»^۲ در احوال باطن خود یافته بر سبیل تسلیه خواطر^۳ عزیزان مشفق و تسکین و اطمینان یاران [الف ۱۸۹] و برادران و فرزندان و دوستان چون جان و دیده عزیز موافق، این حرفها اصدار^۴ می گرداند و در اثنای آن خود به عرض غرض از وقوف بر کیفیت و مجاری امور و احوال به ایما^۵ و تلویح^۶ نه مرموز و صریح به حصول پیوندد. و^۷ ابتدا بدین آیت می کند. و در دعوات صادق^۸ علیه السلام^۹ آمده است:

→

۱۰- نکبا: بادی که از سه طرف وزد و آن به غایت بدست «غیاث اللغات».

۱۱- نکبت: بالفتح، خواری ورنج.

۱۲- هبوب: بهضمین، وزیدن باد.

۱۳- طرز خواندن و معنی این کلمه برای نگارنده معلوم نشد.

۱- پا: اشتغال.

۲- ای آتش سرد گرد و سلامت. قسمتی از آیه ۶۹ سوره ۲، انبیاء است.

۳- مج: خاطر.

۴- اصدار: باز گردانیدن «منتهی الارب» اصدار گردانیدن نیز همان باز

گردانیدن خواهد بود.

۵- ایما: اشاره کردن «منتهی الارب».

۶- تلویح: اشارت کردن و روشن و ظاهر ساختن «غیاث اللغات».

۷- می: به جای «و» «در» دارد.

۸- صادق: مراد امام جعفر بن محمد (ع) ملقب بدصادق (۸۳-۱۴۸) ششمین

امام شیعیان است مادر وی ام فروة دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است حضرتش

با منصور دوانیقی هم عصر بوده است و بسیاری از بزرگان روزگار در مجلس درس

آن حضرت حاضر می شدند.

←

اللهم^۱ انى اشهد واعلم واعتقد ان ما فى العالم من عدل و حکمة و فضل و نعمة، فانت ولى ذلك و مبدأه^۲ و علتة و موجبہ و ما فى العالم من غير ذلك فالامر لو كشف لنطق^۳ من عدلك و فضلك و حکمتك و رحمتك.

هر صاحب بصیرتى كه به نظر تحقيق در اين معانى تأمل^۴ نمايد همه دشواری براو آسان گردد و هر چه در اين عالم کون و فساد^۵ از سراء^۶ و ضراء^۷ و بؤس^۸ و نعم^۹ به ظهور آيد، نزد اويکسان نمايد. و ذوالجلال درازل آزال^{۱۰} ارزاق و آجال^{۱۱} و اعمال را در لوح محفوظ^{۱۲}

→

۹- عليه السلام: درود براو.

۱- اللهم...، خدايا من گواهی می دهم و می دانم و باور می کنم که آنچه عدل و حکمت و فضل و نعمت و غیر آن در جهان است تو صاحب و مبداء و علت و موجب آنی و چون امر ظاهر شود بی گمان از عدل و فضل و حکمت و رحمت تو سخن می گوید.

۲- پا: مبدأ.

۳- پا: و نطق.

۴- تأمل: اندیشه نمودن. «غیاث اللغات».

۵- عالم کون و فساد: مراد عالم طبیعت و عناصر و موالید است. «فرهنگ علوم عقلی».

۶- سراء: شادمانی و مسرت «معین».

۷- ضراء: گزند، آسیب تنگدستی و رویهم به معنی راحت و رنج آمده است.

۸- بؤس: درویشی و شدت احتیاج و سختی «غیاث اللغات».

۹- نعم: نعمت و این اسم جنس است نه صیغه جمع «غیاث اللغات».

۱۰- آزال: جمع ازل، از لها، دیرینگیها. «معین».

۱۱- آجال: جمع اجل که به معنی وقت موت است. «غیاث اللغات».

←

ثابت گردانیده.

فرغ الله من الخلق والخلق والرزق والاجل،^۱ و مراد اسباب حصول اوقات ساخته وازکارها پیش از من توپرداخته. شعر:

ان مفتاح السدى^۲ تطلبه بيدالمقدار فاصبر^۳ واتكل^۴
فرغ الله من الرزق ومن مدة العمر ومن وقت الاجل^۵

۱۲- لوح محفوظ: لوح محفوظ عبارت از نفس کلیه فلکیه است زیرا آنچه درجهان ساری و جاری شود مکتوب و ثابت و مرتسم در نفس کلیه فلکیه است بالوازم و حرکات و حالات خود. و همانطوری که بواسطه قلم در لوح حسی نقوش حسیه مرتسم می شود از عالم عقل، صور معلومه و مضبوطه بوجه کلی در نفوس کلیه فلکیه که قلب عالم اند مرتسم می شود و از آن جهت لوح محفوظ گویند که صور فائضه بر آن همواره محفوظ و مصون از تغییر و تبدیل است و مستمر است بر نسق واحد. «فرهنگ علوم عقلی».

۱- خداوند از آفرینش و خوی و روزی و مرگ «پیش از این» برداخت این حدیث را علامه مناوی در کتاب خود چنین ثبت کرده است: فرغ الی ابن آدم من اربع: الخلق والخلق والرزق والاجل. فیض القدير ج ۴: ص ۴۲۹ ذیل شماره ۵۸۴۸. و در تفسیر ابوالفتح رازی بدین گونه ثبت افتاده است: فرغ الله من اربع من الخلق والخلق والرزق. تحقیق در تفسیر ابوالفتح رازی ج ۲، ص ۸۵ این حدیث در دیگر کتابهای فارسی نیز آمده است: نگ: تاریخ و صاف ص ۱۸۸. س ۱۴.

۲- بجز می بقیه نسخه ها المفتاح.

۳- مل و مج، و اصبر.

۴- بی گمان کلیدی که تودر جستجوی آنی، در دست تقدیر است پس

شکیبا باش و کار بر تقدیر واگذار.

و اولیاء الله تعالی را که حکمای بحقیقت ایشانند در هر چه سانح^۱
 گردد از خیر و شر و نفع و ضرر هیچ اقرار و انکار نباشد و از مدح و قدح^۲
 و جنگ و صلح فراغت کلی حاصل دارند. بیت:
 به دست ماچو ازین حل و عقد چیزی نیست
 به عیش ناخوش و خوش گرو رضادهم سزا است
 که زیر گنبد خضرا چنان توان بودن
 که اقتضای قضای گنبد خضرا است.^۳
 این است طریق مردم پرورده^۴. اما جماعتی که از انوار عقول

→

۵- خداوند از روزی و مدت عمر و وقت مرگ «پیش از من و تو» پرداخت.
 این دوبیت ظاهراً از ابن معتز است وی که از خلفای عباسی است بیش از یکی
 دو روز بر مسند خلافت تکیه نداد. بیت دوم از دوبیت بالا در کتاب التمثیل
 والمحاضرة به نام ابن معتز ثبت شده است رک: التمثیل والمحاضرة ص ۱۲.
 ۱- سانح: چیزی که ظاهر شود کسی را «غیاث اللغات» سانح گشتن،
 ظاهر شدن.

۲- قدح: عیب کردن و طعن زدن «غیاث اللغات».

۳- این دوبیت از قصیده‌ای است از انوری در مدح ابوالفتح طاهر به مطلع:
 اگر محول حال جهانیان نه قضا است چرا مجاری احوال بر خلاف رضا است
 دیوان انوری ص ۴۹
 بیت اول به صورت مثل درج ۱، ص ۴۰۴ امثال و حکم دهخدا نیز
 آمده است.

۴- پا: این جمله را مصراع دانسته و پیش از جمله نیز کلمه مصراع را
 آورده است.

لمعه‌ای^۱ بروجود ایشان تافته است، و در عجائب این عالم پر شغب^۲ و شور،
تفکری کرده، و در تغییر و تبدیل احوال بر طریق اعتبار تدبیری^۳ واجب
داشته، به یقین دانسته اند که کار دنیا^۴ فراز است و شیب، و نوازش و نمایش^۵
او همه مکر است و فریب، همه خار است بی خرما «ساعت مستقرأ و مقاما»^۶.
شعر^۷

توق مکر الزمان واحذر ولا تثق^۸ فالزمان خب^۹
جميع احواله غرور وجل^{۱۰} مانحن فيه لعب^{۱۱}
ولیس ببقی علیه شیء* یکرهه المرء اویحب^{۱۲}
ناز و نعیم او عین جمیم و گنج او رنج، شراب او سراب. اما

۱- لمعه: بالفتح، روشنی اندک «غیاث اللغات».

۲- شغب: به فتح حین شور و خروش و فتنه و فساد. «غیاث اللغات».

۳- پا: تدبیری.

۴- پا: همه بر فراز است و شیب.

۵- مج و مل: نمایش و نوازش.

۶- آرام جای و جای گاه بدی است. قسمتی است از آیه ۶۴ از سوره
الفرقان سوره ۲۵ و منظور از این آرام جای و جایگاه در قرآن کریم جهنم است.

۷- در نسخه مج و مل جای ابیات زیر سفید مانده است.

۸- بجز می: لایق.

۹- از نیرنگ روزگار بهره‌یز و بر حذر باش و بر آن اعتماد مکن که
روزگار گریز و فریبنده است.

۱۰- پا: وحل مانحن و فیه.

۱۱- همه کار و بار روزگار فریب و امید واهی است و بخش بزرگی از
مطلب مورد بحث بازیچه است.

۱۲- در زمانه چیزی باقی و پایدار نمی ماند خواه انسان آن را دوست
داشته باشد و یا ناپسند بدارد.

بر حسب اقتضای حکمت و خرد، بنی آدم را به اوتاد^۱ قوای^۲ طبیعی و نفسانی مساندند خشم و شهوت و آزو کین و حسد و بخل محکم بسته اند و در کان او خیر باشر^۳ و حلو^۴ با امر^۵ بهم^۶ سرشته، «فالهملها فجورها و تقویها»^۷ تا با حصول معرفت احوال او که نتیجه آن خسران^۸ و ندم است و در یک نفس و دم عافیت [۱۸۹ب] انتقال و عدم، غطاء^۹ غفلت و اغترار^{۱۰}، حجاب انوار عقل آن شده است. و به وقت کتابت این معنی این^{۱۱} دوسه بیت به زبان و خاطر گذشت شعر:

نظرت فی الدهر و فی شانه فی وصله حیناً^{۱۲} و فی ضده^{۱۳}

- ۱- اوتاد: میخ ها و این جمع و تداست «غیاث اللغات».
- ۲- بجز، می، قوی.
- ۳- میج: خیر باش و حلو یا امر بهم برشته.
- ۴- حلو: به ضم حا و سکون لام. شیرین «غیاث اللغات».
- ۵- مر: تلخ «غیاث اللغات».
- ۶- می: «بهم» ندارد.
- ۷- در دل او شناخت نهاد تا بداندست بدی خویش و نیکی خویش «کشف الاسرار ج ۱۰ ص ۵۰۴» آیه ۸ از سوره ۹ سوره الشمس.
- ۸- خسران: زیان «غیاث اللغات» و این کلمه در نسخه پا حفران آمده است.
- ۹- غطاء: پرده و پوشش «غیاث اللغات».
- ۱۰- اغترار: فریفته گردیدن. «منتهی الارب» در میج و مل: اغترار.
- ۱۱- مر، مل، میج، می «این» ندارد.
- ۱۲- میج: جینا.
- ۱۳- در شأن و منزلت زمانه و روزگار و به پیوند گاه آن و خلاف پیوندش نظر افکندم.

رایته لیس لقی ^۱ صاحباً	قط ولا یفتر ^۲ عن قصده ^۳
ولیس یصفو ^۴ ورده عن قذی	لکل من یکرع فی ورده ^۵
فبؤسه تسابع ^۶ نعمائسه	کالشوک لاینفک عن ورده ^۷
نعمیه ممتزج بالعتا	وجوده بخل لدی رده ^۸
وضره اکثر من نفعه	ونحسه اکبر ^۹ من سعده ^{۱۰}
وضحکه ^{۱۱} یبقی بطول البقا	کالبرق لایخبر عن رده ^{۱۲}

۱- مر، مل، میج: نفی.

۲- میج و مل: یفتر.

۳- روزگار را چنان دیدم که هرگز با کسی روبرو نگردید که او را در انجام دادن قصد خود دچار فتور و سستی نکرد.

۴- تر، پا: یصفوا.

۵- آبشخورزندگی برای همه کسانی که جرأت ورود به سرچشمه آن را دارند از خس و خاشاک صافی و پاکیزه نبوده است.

۶- تر و پا: مابع، میج و مل: بایع.

۷- در پی نعمت روزگار سختی ها و درشتی ها است همچنان که خوار پیوسته همراه گل است و از آن جدا نیست.

۸- وسیله خوشی و شادکامی روزگار با درد و رنج آمیخته است و به هنگام نپذیرفتن و قبول نکردن، بخشش آن زفتی است.

۹- پا، مر، مل: اکثر.

۱۰- ضرر و زیان آن بیشتر از سودمندی آن و نحوست آن بزرگتر از سعادت آن است.

۱۱- پا. صحله، می: ضحکه.

۱۲- بدجهت نامحسوس بودن وجه شبه در این بیت معنی دقیق آن برای

کورد دلفی^۱ فاذاذقته^۲ سم ویلهیک سناحده^۳
 هر کس در غمرات^۴ ژرف گذرا و قسدم نهاد بر مثال بهمیه^۵ در
 خلاب^۶ آن غایص^۷ گشت چندانکه حرکت و اضطراب بیشتر کند در
 آن ورطه^۸ محکم تر ماند. و اکثر اهل دنیا از امثال ماکه دعوی عقل-
 ریزه‌ای^۹ کنند- و یعلم الله^{۱۰} که از روایح^{۱۱} آن بوئی به دماغ ایشان نرسیده-
 دنیا را نکوهش و ذم کنند و تمنی آن نمایند که از مصاحبت او کرانه
 جویند و از مهالك^{۱۲} او^{۱۳} بیرون بویند.

→

بنده روشن نشد بدگمان من ناپایداری خنده دنیا به ناپایداری آذرخش
 تشبیه شده است. پایداری خنده روزگار به اندازه يك نگریستن است چون
 آذرخشی که از تندر پس از خود خبری نمی دهد.

۱- مج: ملی.

۲- مج: زقته.

۳- همانند خر زهره است چون بچشی زهر قاتل است در حالی که
 روشنی کناره‌های آن ترا به بازی می گیرد.

۴- غمرات: بسیاری‌های آب، سختی‌ها. «غیاث اللغات».

۵- بهیمه: هر جاندار بی تمیز «منتهی الارب».

۶- پا: خلاف. خلاب: آب و گل که در راهها می باشد. «غیاث اللغات».

۷- غایص: غوطه زننده «غیاث اللغات».

۸- ورطه: محل هلاکی و زمینی که در آن راه نباشد. «غیاث اللغات».

۹- مر، می: ریزه.

۱۰- یعلم الله: خدای می داند.

۱۱- روائح: جمع رائحه به معنی بوی خوش «غیاث اللغات».

۱۲- مهالك: جاهای هلاک. «غیاث اللغات».

←

من کان مرعی عزمه^۱ وهمومه روض الامانی لم یزل مهزولا^۲
 و چون کردار نه مناسب گفتار است و آن معنی و تمنی را هیچ
 نتیجه و معنی پدید نمی آید، بلکه به هوا جس^۳ نفسانی و وساوس^۴
 شیطانی دم بدم و روز بروز تعلقات زیادت می گردد، مانند کرم پيله^۵

→

۱۳- مر: آن.

۱- نسخه ها «عرضه» و بیت با توجه به دیوان شاعر تصحیح شده است.
 ۲- چراگاه عزم و خواست های هر که باغ آرزوها باشد همواره لاغر
 خواهد بود. شعرا از ابوتمام طائی است: از قصیده ای به مطلع.
 یوم الفراق لقد خلقت طویلا

لم تبق لی جلدأ ولا معقولا

ص ۱۸۲ دیوان

در کتاب محاضرات الادبا و محاورات الشعرا به همین صورت که در
 متن آورده ایم ذکر شده است ج ۲ ص ۴۵۵ و در کتاب ادب الدنيا والدین
 نیز در ص ۱۷۷ مضبوط است در کتابهای فارسی نیز بدان مثل جسته شده است
 از جمله نگاه کنید به کتاب مرزبان نامه ص ۲۳۷.

۳- هوا جس: خطرات شیطانی که در دل گذرند این جمع هاجسه
 است. «غیاث اللغات».

۴- وساوس: جمع وسواس. وسواس: اندیشه بد آنچه در دل گذرد.
 «منتهی الأرب».

۵- کرم پيله: کرم ابریشم و مانند کرم پيله بر خود تنیدن: خود را بیشتر
 محصور نمودن. و در کلیله و دمنه نیز آمده است «و آدمی را در کسب آن چون
 کرم پيله دان که هر چند بیشتر تند بند سخت تر گردد و خلاص متعذر تر شود».
 کلیله و دمنه. ص ۵۳

برخود می‌تند^۱ و به‌مسامیر^۲ زر و سیم حب او را بردل می‌دوزند و آینه^۳ روح را که [اگر] از کدورات خلاص یافتی صورت عالم‌غیب^۴ دروی مشاهده کردی، نیرنگ میلان^۵ و محبت او هر روز تیره‌تر می‌گرداند.

شعر:

يا عجباً منها ومن شأنها عدوة^۶ للناس معشوقة^۷

این معانی که تقریر رفت و این مبانی که ممهد^۸ شد قاعده و قیاسی مطرد^۹ نیست. «والامور بخواتیمها»^{۱۰} و معلوم است که اهل اشغال^{۱۱} دنیوی

۱- مر، می: می‌تند.

۲- مسامیر: جمع مسمار. مسمار: آنچه بدان چیزی را استوار کنند و میخ آهن «منتهی‌الارب».

۳- پا: آئینه.

۴- عالم غیب: جهان معقول و مجردات نوریه است که غایب از عالم شهادت می‌باشد «فرهنگ علوم عقلی».

۵- میلان: برگردیدن. «منتهی‌الارب».

۶- معج: عدوه.

۷- معج: معشوقه. معنی بیت: شگفتا از دنیا و کار و حال آن که برای مردم هم دشمن است و هم محبوب و معشوق. مصراع دوم این بیت در کتاب التمثیل والمحاضرة در محبت دنیا مذکور است. التمثیل والمحاضرة ص ۲۴۹

۸- ممهد: گسترده شده و نیکو کرده شده «غیاث اللغات».

۹- مطرد: مستقیم و بریک و تیره شونده «غیاث اللغات».

۱۰- چگونگی کارها با به‌پایان بردن آنها آشکار می‌شود. این جمله با

تغییر بخش نخستین آن به «الاعمال» از حدیث نبوی است و در نهایت‌الارب به

و مباشران^۱ اعمال دنی^۲ برد و صنفند:

اکثر و اغلب^۳ ایشان آن قومند که «نسوا لله فانسیهم انفسهم»^۴ از زهرات^۵ و طیبات^۶ حیات^۷ دنیا ایشان را نصیبی اوفی^۸ و حظی^۹ اوفر^{۱۰} گردانیده و از راه راست و اندیشه معاد و مآل^{۱۱} دور دور^{۱۲} انداخته

→

صورت «الاعمال بخواتمها» آمده است ج ۳ ص ۴ و در المعجم المفهرس به شکل: «انما الاعمال بالخواتیم» در ذیل کلمه ختم یاد شده است و نیز ابوالفتح رازی در تفسیر خود به صورت «الامور بخواتمها» یاد کرده است. تحقیق در تفسیر ابوالفتح رازی ج ۲ ص ۲۱ و در امثال و حکم نیز به صورت «الاعمال بخواتمها». ثبت شده است امثال و حکم ج ۱ ص ۲۳۴.

۱۱- اشغال: جمع شغل: کارها.

۱- مباشر: عامل، پیشکار «فرهنگ معین».

۲- دنی: حقیر، ضعیف. «منتهی الارب».

۳- مع: اغلب و اکثر.

۴- قسمتی از آیه ۱۹ از سوره ۵۹ سوره الحشر است و اصل آیه چنین است: «ولا تکونوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم اولئك هم الفاسقون». چون ایشان نباشید که الله را فراموش کردند تا الله تیمار داشتن تنهای ایشان را برایشان فراموش گردانید. ایشانند که از دین و طاعت الله بیرون اند.

۵- زهرات: جمع زهره و یکی از معانی زهره خوبی است «منتهی» -

الارب» زهرات: خورینها. پا: زمرات.

۶- طیبات: خوشبها. «غیاث اللغات».

۷- رسم الخط اکثر نسخهها حیوة است.

۸- اوفی: تمامتر.

۹- حظ: بهره «منتهی الارب».

←

وبه صفرا وبيضاى^۱ اوبر^۲ منوال کودکان مشغول ومغرور گردانیده و از صدمات نکبات^۳ [الف ۱۹۰] لیالى در اکثر حالات مصون ومحفوظ داشته تا حقیقت حکمت «انما نملی لهم لیزدادوا ثمناً^۴». از قوت^۵ به فعل آید آن جماعت را خلیع العذار^۶ فرو گذاشته وبه عاجل الحال^۷ از مکاید روزگار ایمن داشته. نعوذ بالله من غضب الرحمن و خاتمة^۸ العمر بطالع الخذلان^۹.

→

۱۰- اوفر: بیشتر، وسیعتر «معین».

۱۱- مآل: جای رجوع، جای بازگشت وبه معنی انجام کار مستعمل است.
«غیاث اللغات».

۱۲- میج: دور اندخته.

۱- صفرا و بیضا: زرد وسفید وبه جهت مراعات مرجع ضمیر او که کلمه دنیا است مونث آورده شده است.

۲- بحز «می» دیگر نسخه ها «بر» ندارند.

۳- نکبات: خواری ها ورنج ها.

۴- قسمتی از آیه ۱۷۸ از سوره سوم آل عمران واصل آیه این است:
«ولا تحسن الذين كفروا ان مانملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا ثمناً ولهم عذاب مهین». میندار، ایشان که کافر شدند، آنچه ما برای ایشان فرامی گذاریم برایشان بهتر است. ما برای ایشان از آن جهت مهلت می دهیم که بزه و گناه ایشان افزون گردد و برای ایشان عذابی خوارکننده است.

۵- میج: قوه.

۶- خلیع العذار: مهار گسسته، رها کرده افسار «معین».

۷ عاجل الحال: بدون درنگ، فوراً.

۸- تر، پا: خاتمت.

←

رباعی^۱

هان تاتو نبندی به مرا عاتش پشت^۲ کوبا دل نرم پرورد خار درشت
 زنهار به دریای کرم غمره مشو کوب رلب بحر تشنه بسیار بکشت
 و این معنی را نیز قیاسی کلی نیست چه از انتقام عزیز ذوانتقام^۳
 کجا ایمن توان بود «أفامنوا مکر الله فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون»^۴
 و امثال ایشان از آن وجه که «انامن المجرمین منتقمون»^۵ چون به بلیه ای از
 بلیات مواخذ گردند و به عقوبتی از عقوبات به عاجل معاقب^۶ گردند، چون
 از آن خلاص یابند، باز با همان سرو کار و پیشه خویش روند و از انتقام
 جبار هیچ اندیشه نکنند. و صنف دوم^۷ که حکم «الا الذین آمنوا و عملوا

→

۹- به خداوند پناه می بریم از غضب او که دشمن پرور به بخشایندگی
 است و پناه می بریم به خدا از پایان گرفتن زندگی در طالع درماندگی و خواری.

۱- تر: بیت و مع: رباعی را ندارد.

۲- مل: به مرا عاتش نشست.

۳- عزیز ذوانتقام: قوی و سخت گیر صاحب انتقام و کینه کشی، مؤلف
 این عبارت را از آیات قرآنی گرفته است که در قرآن کریم سه بار در سوره های
 آل عمران و مائده و ابراهیم به ترتیب در آیات ۴ و ۹۵ و ۴۷ به صورت «والله
 عزیز ذوانتقام» آمده است.

۴- ایمن اند ایشان از سازنهایی الله؟ که کاری سازد پنهان از ایشان. ایمن
 نشینند از سازنهایی الله مگر گروه زیانکاران. آیه ۹۹ از سوره ۷ سوره اعراف
 است. معنی از تفسیر کشف الاسرار است. ج ۳ ص ۶۸۳.

۵- ما از ناگرویدگان کین کشانیم قسمتی است از آیه ۲۲ از سوره
 سجده سوره ۳۲ و همه آیه چنین است «ومن اظلم ممن ذکر بآیات ربه ثم
 اعرض عنها انامن المجرمین منتقمون».

←

الصالحات وقليل ماهم^۱ دارند در مبدأ فطرت چون به موسم^۲ عناية الازلية^۳ و كفاية الابدية^۴ موسوم شده اند، روان ایشان به حقیقت قلب خود رسیده و کدورات طاری^۵، به حسب سابقه سعادت ازلی به مثبتات همزه ای سلب گشته، اگر يك چندی به مخالطت^۶ و مباشرت دنیا ملوث و آلوده گردند و به مصاحبت و معاشرت^۷ او مبتلا و ممتحن^۸ مانند، عاقبت به اضطراب و به اختیار او را با سرکار آرند و چشم باطن او را از خواب غفلت و پنداشت بیدار کنند.

آن جماعت که به اختیار ترك دنياي مكار کردند حکم: جذبة^۹ من

→ ۶- معاقب: عقوبت و عذاب شده.

۷- پا و مج: دویم

۱- قسمتی است از آیه ۲۴ از سوره ۳۸ سوره ص. مگر گرویدگان و نيك كاران و ایشان اندکی اند. تمام آیت این چنین است: قال لقد ظلمك بسؤال نعجتك الى نعاجه وان كثيراً من الخطاء لينى بعضهم على بعض الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و قليل ماهم و ظن داود انما فتناه فاستغفر ربه و خروا كعاً و اناب. ۲- وسم: نشان کردن، نشان، داغ «غیاث اللغات».

۳- در «ج» جای همه عبارات عربی و آیات خالی مانده است.

۴- ایمان آورندگان و صالحان که شمار آنان هم اندك است به جهت این که نشانی از عنایت ازلی و كفايت ابدی بر آنان خورده است به حقیقت رسیده اند.

۵- طاری: ظاهر شونده بر کسی ناگاه «غیاث اللغات».

۶- مخالطت: در آمیختن با کسی «غیاث اللغات».

۷- بجزمی: مباشرت.

۸- ممتحن: رنج دیده و درمانده.

جذبات الحق ستوازی^۱ عمل الثقلین^۲ داشته باشند.
«والسابقون السابقون اولئك المقربون»^۳

→ ۹- پا: جذبت.

۱- پا، می، مر: توازی، مل: یوازی.

۲- بعضی ها از جمله مولانا جلال الدین و نجم الدین آن را حدیث دانسته اند. در مشنوی آمده است:

این چنین سیری است مستثنی ز جنس

کسان فرود از اجتهاد جن وانس

این چنین جذبی است نی هر جذب عام

کسه نهادش فضل احمد والسلام

ص ۳۶۵ س ۴

در مرصاد العباد پنج بار یاد شده است و با عبارت قال رسول الله آغاز گشته است. رک: ص ۱۱۹، ص ۱۲۶، ص ۱۹۰، ص ۲۰۸، ص ۲۹۴.

اما مولانا عبدالرحمن جامی در نفحات الانس ص ۴۲ این گفتار را به ابوالقاسم ابراهیم بن محمد نصر آبادی نسبت داده است و نیز در طبقات الصوفیه ص ۵۹ از گفته های ابوالقاسم ابراهیم بن محمد نصر آبادی شمرده شده است در کتاب فیه ما فیه به صورت: جذبة من جذبات الله تعالى خیر من عبادة الثقلين آمده است و شادروان فروزانفر در توضیح آن چنین یاد کرده است:

«از سخنان ابوالقاسم ابراهیم بن محمد نصر آبادی است ازا کا بر متصوفه در قرن چهارم (متوفی ۳۷۲) مطابق نص جامی در نفحات الانس که به مناسبتی در ضمن شرح حال ابراهیم ادهم بامختصر اختلافی در عبارت آورده است بدین طریق: «جذبة من جذبات الحق تربی علی عمل الثقلين».

و این عبارت را ابوسعید ابی الخیر با تعبیر «كما قال الشيخ» ذکر کرده که مؤید گفته جامی تواند بود «اسرار التوحید چاپ طهران ص ۲۴۷» و به هر حال جزو احادیث نیست چنانکه در بادی امر تصور می شود...» فیه ما فیه ص ۲۷۶.

←

و به نادرا^۱ مثل چنین دری شب افرروز در دست افتد و درامم^۲ سالقه^۳ از کیخسرو^۴ که از شرق تا غرب در حکم و تحت نگین او بود از عدل و سیاست او جهانی بازیب و آفرین، این شیوه باز گفته اند که از

→

۳- پیشی گیرندگان به سوی طاعت خداوندی پیشی گیرندگان در رحمت الهی اند ایشانند مهربان و نزدیکان. آیه ۱۰ از سوره ۵۶ واقعه.

۱- به نادرا: امروزه به جای این ترکیب ترکیب ندره و بدندرت مستعمل است.

۲- امم: جمع امت: گروههای مردم «غیاث اللغات».

۳- سالقه: گذشته، پیشین، ذکر صفت مونث برای اسم جمع مکسر به جهت مراعات قواعد صرفی عربی است که جمع مکسر را در حکم مفرد مونث می گیرند و صفت آن را مونث می آورند.

۴- کیخسرو: سومین پادشاه از سلسله کیانیان است. پدر او سیا و خش پسر کیکاووس است که با سرگذشتی بس عجیب و طولانی به توران زمین افتاد و با دختر افراسیاب به نام فرنگیس ازدواج کرد. چون سیا و خش بد فرمان افراسیاب کشته شد فرنگیس پسری به دنیا آورد. افراسیاب فرمان داد تا او را به کوهی دوردست فرستادند تا از نسب و نژاد خود آگاهی پیدا نکند. سرانجام گویو پسر گودرز مأموریت پیدا کرد که او و مادرش فرنگیس را پیدا کند و به ایران بیاورد و گویو این مأموریت را به انجام رسانید. کیخسرو پس از جلوس به تخت شاهی به خونخواهی پدر کمر انتقام بست و نیای خود افراسیاب را گرفتار ساخت و کشت.

چون بدخواهان کشور را از میان برد به یزدان اندیشید و پادشاهی را به لهراسپ داد و باتنی چند از پهلوانان به کوهی رفت و همراه طوس و گویو و فربرز و بیژن و گسته هم بر سر چشمه ای رسید و تن خود در آن چشمه شست و سحرگاهان ناپدید گشت نگ: شاهنامه ج ۵

تخت مملکت برخواست و در غاری مأوی ساخت و کافی ظفر^۱ کرجی به
 زبان پهلوی^۲ خوش گوید: بیت
 غلام کیخسرومی^۳ که نیکش اندیشه بکا
 اژی میانه بورت بحر ش کاله ورا^۴

→ ۱- کافی ظفر کرجی: حمدالله مستوفی می گوید: «وهو ابو الفرج احمد بن محمد مداح مجدالدین علاءالدوله همدانی بود به اول فترت مغول در گذشت به زبان کرجی اشعار خوب دارد دوسه بیت نوشته شد از جهت تبرک» تاریخ گزیده ص ۷۴۷ در دنبال مطالب بالا شش بیت از اشعار او را که به زبان کرجی «به قول حمدالله مستوفی» سروده شده است نقل کرده است. این شاعر را نباید با کافی ظفر همدانی که به گفته عوفی ص ۲۱۰ ج ۲ «لباب الالباب» معاصر ملک شاه سلجوقی بوده است اشتباه کرد چه در میان اشعاری که از کافی ظفر همدانی باقی مانده است شعر پهلوی دیده نمی شود. و اما کافی ظفر کرجی چنانچه مؤلف تاریخ گزیده گفته است به زبان کرجی اشعار خوبی داشته است که نمونه هایی از آنها را یاد کرده است.

۲- ظاهراً منظور از زبان پهلوی در این مورد زبان محلی کرج بوده است که شهری در میانه راه همدان و نهاوند بوده است. و مقصود زبان فارسی میانه نبوده است.

۳- مل: «می» ندارد.

۴- این بیت در نسخه های مختلف بدین گونه ثبت شده است.

تر: غلام کیخسرومی کی نیکش اندیشه بکا

اژی میانه بورت سحرش کاله ورا

پا: غلام کیخسرومی کی نیکش اندیشه بکا

اژی میانه بورت سحرش کاله ودا

ودراین دور که دور ملت^۱ اسلام است ابراهیم ادهم^۲ و سبتی^۳
 پسر هارون الرشید^۴ خلیفه دیبای هفت رنگ دنیا از سر بر کشیدند و از
 اندرون دل و جان حب او بیرون کردند و از سلم^۵ و حرب و شیرین و چرب^۶

→

مل: غلام کیخسرو که نیکش اندیشه بکا

اژی میانه بورت بحر متش کاله ورا

مر: غلام کیخسرو می که نیکش اندیشه بکا

اژی میانه بورت بحر میش کاله ورا

می: غلام کیخسرو می که نیکش اندیشه بکا

اژی میانه بورت بحر منس کاله ورا

معنی مصراع دوم این بیت برای نگارنده این سطور معلوم نگردید.

۱- ملت: ملت در لغت به معنی دین آمده است و ادبای متقدم غالباً همین

معنی را در نظر داشتند از جمله:

«ملت حنیفی را به اقطار و آفاق جهان برسانیدند» ص ۳ کلیله و دمنه .

«چون می بایست این ملت مظلومانند» ص ۴ کلیله و دمنه.

«خلاف میان اصحاب ملتها هر چه ظاهر تر» ص ۴۸ کلیله و دمنه.

۲- ابواسحق ابراهیم بن ادهم بن سلیمان بن منصور بلخی از پارسیان

بزرگ نیمه اول قرن دوم هجری است وی از بلخ به مکه رفت و مجاورت کعبه

اختیار کرد و به فیض حضور در مجلس اولیای بزرگ مانند سفیان ثوری و فضیل

بن عیاض نائل آمد و سرانجام در یک جنگ کشته شد. نگ: طبقات الصوفیه

ص ۵۶ و نفحات الانس ص ۴۱ و تذکرة الاولیاء ص ۱۰۲.

۳- احمد بن هارون الرشید معروف به سبتی پسر هارون الرشید خلیفه عباسی

است. وی به سبب ترك و تجرید و توجه به آخرت و عبادت شهرت بسیار کسب

کرده است. درباره او گفته اند که: روزهای شنبه مزدوری می کرد و از حاصل

←

اوفارغ و آزاد آمدند. «اولئك الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى»^۱
 اما آن جماعت که طور نجات در نظر طور^۲ ایشان نمی آید و در
 دریای حیات، کشتی اعمال از اوزار^۳ چنان^۴ بار کرده^۵ که امید^۶ بروصول
 به ساحل خلاص منقطع می نماید. واستغراق^۷ در غمرات^۸ آن به حدی

→ دسترنج خود باقی روزهای هفته را زندگی می کرد و از این روی به سببی
 معروف گردیده است. رک: لغت نامه. رسم الخط این کلمه بحر می: سعی
 ۴- هارون از خلفای مشهور بنی عباس است که در سال ۱۴۸ متولد شد
 و در سال ۱۷۰ هجری قمری به جای هادی نشست و تا سال ۱۹۳ با قدرت تمام
 خلافت کرد در سال ۱۹۲ به قصد سرکوبی حاکم خراسان که عاصی شده بود
 عازم خراسان شد و در میان راه بیمار شد و چون به طوس رسید درگذشت. رک
 تاریخ الخلفاء ص ۲۸۳.

۵- سلم: بالکسر آشتی و صلح و گاه مفتوح نیز می آید «منتهی الارب»
 ۶- تر: سلم و حرب و شیرین و چرب پا، سلم و چرب و شیرین و حرب.
 ۱- قسمتی است از آیه سوم از سوره ۴۹، حجرات. ایشانند که خداوند
 برای پرهیزگاری، دلهای آنان در امتحان آورد. و همه آیه بدین قرار است.
 ان الذي يغضون اصواتهم عند رسول الله اولئك الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى
 ولهم مغفرة واجر عظیم.

۲- طور: ظاهراً در اینجا به معنی حد و نهایت چیزی است «منتهی الارب».
 و در نظر طور ایشان نمی آید در دید حد نهائی خاطرشان متصور نیست.

۳- اوزار: جمع وزر و وزر: گرانی و بزه «منتهی الارب».

۴- مل: جبان.

۵- مج: چنان باز کرده.

۶- نسخه ها «و» «که» تصحیح قیاسی است.

۷- استغراق: همه را فرا گرفتن «منتهی الارب» غرقه گشتن.

۸- غمرات: سختیها، و بسیاریهای آب. «غیاث اللغات».

رسیده که [۱۹۰ب] جز از قلب حبس، «سبح اسم ربك الاعلیٰ»^۱ بر زبان دل نرانند و جز در دیوان زندان محاسبه «حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا»^۲ از دستور فکر باطن مطالعه نکنند، و بر صحایف سیئات^۳ اعمال حال «یالیتنی کنت تراباً»^۴ جز در آن حالت نیفشانند.

پس به مرد دانا آن سزد که به هر وقتی که از عالم غیب بدو بلائی فرستند، روان زنگ زده رنگ سودا گرفته^۵ اوبه صیقل حادثه‌ای از حوادث که حکم جاذبه‌ای از جواذب حق دارد جلاد دهند^۶. و در صورت تعذیب و بلیت از ارجاس^۷ و انجاس^۸ اموال او را تطهیری دهند. بر مثال

۱- آیه یکم از سوره ۸۷ سوره «اعلیٰ». به پاکی و بی عیبی بستی خداوند خویش را آن برتر پاکتر.

۲- از احادیث نبوی است رک: معجم المفهرس احادیث نبوی ذیل کلمه حسب ص ۴۶۳. و در کتاب مآخذ احادیث مثنوی به نقل از کتاب المنهج القوی بدین گونه آمده است: «حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و زنوا انفسکم قبل ان تؤزنوا و موتوا قبل ان تموتوا». مآخذ احادیث مثنوی ص ۱۶ و نیز رک امثال و حکم ج ۲ ص ۶۸۶. معنی: پیش از آنکه مورد محاسبه واقع شوید حساب نفس خویش باز رسید.

۳- سیئات: جمع سیئه، بدی و خطا «منتهی الارب».

۴- «ای کاش که من خاک می بودم» قسمتی از آیه ۴۱ از سوره ۷۸ سوره النبأ است و همه آیه ازین قرار است: یوم ينظر المرء ما قدمت يداه و يقول الکافر یالیتنی کنت تراباً.

۵- می: رنگ زده رنگ سودا گرفته مل و میج: رنگ سودا گرفته.

۶- ظاهراً این عبارت از مضمون بیت مشهور زیر گرفته شده است.

لله در الثائبات فانها صلبة اللثام و صیقل الاحرار

جامهٔ پروسخ^۱ چرکین شده که آن را به قصار^۲ دهند تا ساعتی برسنگش می‌زند و ساعتی به چوب سرو برش می‌کوبسد و به حدیث صابون مکتسبات^۳ برانی^۴ (؟) اوساخ^۵ را ازومی‌ستانند^۶ تا به آخر به آب طهور^۷ غسل دهد^۸ و آنگاه پاک و سفید بیرون آرد و نفس آینهٔ او نقش^۹ (؟) کند و نفس جز به شکر و حمد آلاء^{۱۰} منتقم^{۱۱} که در کسوت بلیت نعمت بخشد برنیارد و آن محنت را علامت محبت داند و آن بلیت را آلت دولت شناسد.

البلاء موکل بالانبياء ثم الاولياء ثم الافضل فالافضل^{۱۲}.

-
- ۷- ارجاس: جمع رجس، رجس: پلیدی و گناه و کفر و هر کار پلید و زشت و کاری که موجب عذاب باشد «منتهی الارب».
- ۸- انجاس: جمع نجس: ناپاک و پلید «منتهی الارب».
- ۱- وسخ: ریم «منتهی الارب».
- ۲- قصار: گازر «غیاث اللغات».
- ۳- می، مر: مکتسبات. و چون کلمه بعدی ناخوانا است معنی جمله برای نگارنده معلوم نیست.
- ۴- تر: برانی پا: براتی، مر: لرانی، می: براقی، مج و مل: برانی.
- ۵- اوساخ: جمع وسخ: چرک‌ها و ریم‌ها.
- ۶- مر: می‌ستانند.
- ۷- طهور: پاک‌کننده و پاک «غیاث اللغات».
- ۸- پا، مر: دهند.
- ۹- تر: نفس‌کند، مر، ومی: نقش‌کند.
- ۱۰- آلاء: جمع: الی، الی، الی نعمت «منتهی الارب».
- ۱۱- منتقم: انتقام‌گیرنده و کینه‌کشنده از کسی «غیاث اللغات».
- ←

رباعی^۱

خواهی که خدا آنچه نکو با تو کند
 ارواح ملایک همه روباتو کند
 یا آنچه رضای او در آن است بکن
 یا راضی شو بدانچه او باتو کند

و به حقیقت صنوف صروف^۲ زمانه و جنس حبس و تغییر و تغییر^۳
 دوست و بیگانه، آزردۀ دنیا را تریاق است^۴ و بستگان دام و داهول^۵
 شهوت متبوع^۶ را اطلاق^۷، چه در اکثر احوال گردنکشان تجبر^۸ و

→

۱۲- مر، می: الامثل فالامثل. این حدیث به شکل های گوناگون در کتب حدیث نقل شده است برای دوری از اطالۀ کلام از ذکر آنها صرف نظر می شود.
 رك: معجم المفهرس احادیث ذیل «بلاء» جامع الصغیر ج ۱ ص ۴۲ كنوز الحقائق ج ۱ ص ۳۰ و مأخذ احادیث مثنوی ص ۱۰۷. اصول کافی ج ۳ ص ۳۵۱ و تحقیق در احادیث تفسیر ابولفتح رازی. در ادب فارسی نیز بدین حدیث تمسك شده است و در متون ادبی یاد شده از جمله نك: تاریخ جهانگشای جوینی ج ۱ ص ۵۴ مرصاد العباد ص ۵۷ تاریخ و صاف ص ۳۲۹ و امثال و حکم ج ۱، ص ۲۳۷ و مولانا جلال الدین نیز گفته است:
 زین سبب بر انبیاء رنج و شکست از همه خلق جهان افزون تر است.

۱- تر: بیت.

۲- صروف: به ضم تین حوادث «غیاث اللغات».

۳- تعبیر: سرزنش. «غیاث اللغات».

۴- مج و مل: تریاقی است.

۵- مل: راهول، می: احوال. داهول: و آن آدم شکلی است که برای

رمانیدن و خوش و طیور در باغ و کشت سازند «غیاث اللغات».

۶- متبوع: پیروی کرده شده «غیاث اللغات».

←

خیلای^۱ انسانی، آنگاه نرم وشکسته گردن^۲ کردند که اغلال^۳ برمنوال اوام^۴ وشمشیرزنان^۵ بلکه چون قضا و قدر در گردن افتاده باشد^۶ و سلاسل^۷ و قیود مساعد و معاضد^۸ شده و سر بر پای نهاده و دست در گردن انداخته، آنگاه در آن حالت گردن از حق نتوانند پیچید و نه گردن افرازی کرد. و حدیث «عجبت من اقوام یقادون الی الجنة بالسلاسل^۹» اشارت به مناسبت این حال تواند بود.

→

۸- اطلاق: رها کردن «غیاث اللغات».

۹- تجبر: گردن کشی کردن «غیاث اللغات».

۱- خیلاء: کبر و بزرگ منشی «منتهی الارب».

۲- مر: نرم گردن وشکسته کردند.

۳- اغلال: طوقهای آهنی «غیاث اللغات».

۴- اوام: بانگ و نعره زنندگان. مر، می: ادام.

۵- پا، مر، می: شمشیرزبان.

۶- می: باشند.

۷- سلاسل: زنجیرهای آهن و غیره و این جمع سلسله است. «غیاث اللغات».

۸- معاضد: یاری دهنده.

۹- این حدیث به اشکال مختلف در کتب احادیث نقل شده است:

در کتاب المعجم المفهرس احادیث نبوی به صورت: «عجبت من قوم یقادون الی الجنة فی السلاسل». رک: ذیل «عجب». در کنوز الحقائق به صورت: «عجب المؤمن قوم یدخلون الجنة فی السلاسل». کنوز الحقائق ج ۲، ص ۱۰ در کتاب فیض القدیر به شکل: «عجب ربنا من قوم یقادون الجنة فی السلاسل». فیض القدیر ج ۴، ص ۳۰۲. نیز رک: مأخذ احادیث مشنوی ذیل شماره ۳۰۵ و نیز جامع الصغیر ج ۲، ص ۵۸ و فیها فیه ص ۱۱۶ و تعلیقات استاد فروزانفر بر ص ۲ همان کتاب.

←

تشبيب^۱ این مقدمات و تقریر^۲ این کلمات قاعده‌ای کلی و کاری اصلی است که فایده آن به شرط قبول واصغاء^۳ عام شامل است، چه محقق است تا اهل دنیا را که چنان مستغرق اوشده‌اند از لذت نفسانی خود نیز استیفای^۴ حظی نتوانند کرد و از عمرو عیش هیچ تمتع^۵ نتوانند گرفت.

رباعی^۶

دنیا که چنین غره در او شد خواجه
وز بی خبری در تک و پوشد خواجه
بنیاد وجود آدمی بر دو دم^۸ است
گر برناید یکی فروشد خسواجه

→

درشگفت شدم از جماعتی که بازنجیرهای آهنی بسوی بهشت کشیده می‌شوند.

۱- تشبيب: در اصطلاح آنچه در ابتدای قصیده قبل از مدح ممدوح یعنی چند در بیان عشق ذکر کنند «غیاث اللغات» مؤلف در این مقام بدجای مقدمه و بیان پیشگفتار به کار برده است.

۲- تقریر: سخن گفتن. «غیاث اللغات».

۳- اصغاء: گوش نهادن «غیاث اللغات».

۴- استیفاء: تمام را فرو گرفتن، تمام گرفتن حق «غیاث اللغات».

۵- تر: تمتع، تمتع: برخورداری یافتن «منتهی الارب».

۶- تر: نتواند.

۷- تر: بیت.

۸- مر: بردوداست.

جز به چنین^۱ منبهی^۲ در شب از خواب غفلت بیدار نگردند و تا مثل این راهنمایی نباشد بر راه [۱۹۱ - الف] راست و هدایت میل نکنند. و تا و ازعی^۳ سلطانی دست^۴ به پیشانی نفسانی ایشان باز نهد^۵ تا لب گور - حاشاکم^۶ - پای از کوی غوایت^۷ باز نکشند^۸ و حدیث^۹ «ما یزع السلطان اکثر مما یزع القرآن^{۱۰}». شرح حال من پر گناه المقصر فی جنب الله^{۱۱} است. و بر تصدیق این حال - که به صد آتم - گواه.

۱ - پا: کسی

۲ - منبه: آگاه کننده هوشیار کننده «معین»، مر: منبهی، مج: منتهی

۳ - و ازع: بازدارنده «غیاث اللغات».

۴ - پا و مل: «به» ندارد.

۵ - می و مج: ننهند.

۶ - حاشاکم: دور از شما و نظیر حاشا لمن یسمع می باشد و در ص ۷۳ نیز تکرار شده است و امروزه ظاهراً به جای این عبارت، عبارت دور از جان معمول و مصطلح است:

۷ - غوایت: گمراهی. «غیاث اللغات».

۸ - می و مل: باز کشند.

۹ - آنچه سلطان (یعنی حکومت و قدرت دولتی) آدمیان را از آن باز می دارد (از قبائح و معاصی) بیش از آن است که قرآن از آن باز می دارد. ذیل ص ۴ کلیله و دمنه.

میدانی در مجمع الامثال این گفته را از گفته های عثمان بن عفان یاد کرده است. مجمع الامثال ج ۲، ص ۲۵۳ و نیز ابو منصور ثعالبی در کتاب التمثیل و المحاضرة آن را به عثمان ذوالنورین نسبت داده است. التمثیل و المحاضرة

چنانکه از مطاوی^۱ آنچه در سلك کتاب کشد - هر چند در غایت
ایجاز خواهد بود - مفهوم گردد و مقصود^۲ از آن معلوم شود.

شعر:

اسمع عداك الذم قول امرء	ماشانه بالكذب والمين ^۳
وانظر ^۴ الى الدهر و حالاته	يا صاحبي في الوصل والبين ^۵
ان فسد ^۶ الدهر فلا تبحت	فان هذا عالم الكون ^۷
واي نمام و شى قاصداً	بينك يا دهر و ما ^۸ بيني ^۹

→

ص ۲۹ اما مرحوم قزوینی در ذیل ص ۱۲ جهانگشای جوینی گفته است: اشاره
است به حدیث معروف «من یزع السلطان اکثر ممن یزع القرآن» و به کتاب لسان
العرب ارجاع کرده است.

ابو المعالی نصرالله منشی در دیباچه کتاب کلیله و دمنه گفته است که: عمر بن
المخطاب می گوید: ما یزع... کلیله و دمنه ص ۴ آنچه مسلم است از گفته های عثمان
است و نیز رک: نهاية الارب ج ۳، ص ۶

۱۰ - المقصر فی جنب الله: اهمال و تقصیر کننده در نزد خداوند.

۱ - مطاوی: پیچیدگی ها، شکن ها، نوردها. «غیاث اللغات».

۲ - جای این کلمه در نسخه «تر» خالی مانده است.

۳ - ای که از سرزنش به دور باشی، گفتار کسی را که کار و حال او کذب

و دروغ نیست بشنو.

۴ - تر، پا: مر، انظر و، میج: جای هرشش بیت سفید مانده است مل:

این بیت را ندارد.

۵ - ای دوست من به روزگار و حالات آن در حال پیوند و جدائی

نگاه کن.

←

ما جازان تفعل بی هکذا لو كنت عندی^۱ صاحب الدین^۲
 یا ممحياً^۳ رسم الوفا والحبیا من قبلك الباسر^۴ والعین^۵
 حاکم دارالملک^۶ «توتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء»^۷
 ممالک عراق^۸ وبغداد وخورستان را چون از قبضه تصرف وتملک خلفای

→

۶- در برخی نسخه ها مصراع اول این بیت به صورت: «انظر الى الدهر فلا تبحت» آمده است.

۷- اگر روزگار تباه گشت تفتیش مکن ومکاو که بی گمان این جهان، عالم حرکت وسکون است.

۸- بجز می: یا بینی.

۹- ای روزگار کدامین ناما و سخن چین میان من وتو بقصد سخن چینی کرده است.

۱- تر، پا، مل، یا صاحب الدین.

۲- اگر وام خواه من نیز بودی روا نبود که با من این چنین کنی.

۳- بجز می: محبياً.

۴- تر، پا، مر: الباسر، می: الباسر، مل: الباسر

۵- معنی مصراع دوم معلوم نشد

۶- دارالملک: شهری که در آن پادشاه سکونت دارد «غیاث اللغات» اما مراد از حاکم دارالملک خداوند است چون آیه قرآن مضاف الیه آن است. حکمران دارالملک توتی الملک من تشاء... یعنی خداوند عالم.

۷- پادشاهی را به آنکه خود می خواهی می دهی و آن را ازدست هر که می خواهی بیرون می کنی. قسمتی است از آیه ۲۶ از سوره سوم سوره آل عمران و همه آن آیه بدین قرار است: قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدک الخير انک علی کل شیء قدير.

۸- تر، پا، مل، میج «و» ندارد.

بنی العباس^۱ استنزاع^۲ کرد و به پادشاه جهان هلاکو^۳، دست بدست

۲- خلفای بنی العباس: فرزندان عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف
عم پیغمبر اسلام اند که پس از بنی امیه به خلافت رسیدند خلفای بنی عباس از سال
۱۳۲ تا سال ۶۵۶ خلافت کردند وعده آنان ۳۷ تن وانقضای ایشان بردست
هلاکونبیره چنگیزخان بوده است. محل خلافت آنان ابتدا انبار و بعد کوفه
وسپس بغداد بود و عبارتند از:

- | | |
|-----------|-------------------|
| ۱۳۶ - ۱۳۲ | ۱- ابوالعباس سفاح |
| ۱۵۸ - ۱۳۶ | ۲- منصور |
| ۱۶۹ - ۱۵۸ | ۳- مهدی |
| ۱۷۰ - ۱۶۹ | ۴- هادی |
| ۱۹۳ - ۱۷۰ | ۵- هارون الرشید |
| ۱۹۸ - ۱۹۳ | ۶- امین |
| ۲۱۸ - ۱۹۸ | ۷- مأمون |
| ۲۲۷ - ۲۱۸ | ۸- معتصم |
| ۲۳۲ - ۲۲۷ | ۹- واثق |
| ۲۴۷ - ۲۳۲ | ۱۰- متوکل |
| ۲۴۸ - ۲۴۷ | ۱۱- منتصر |
| ۲۵۱ - ۲۴۸ | ۱۲- مستعین |
| ۲۵۵ - ۲۵۱ | ۱۳- معتز |
| ۲۵۶ - ۲۵۵ | ۱۴- مهتدی |
| ۲۷۹ - ۲۵۶ | ۱۵- معتمد |
| ۲۸۹ - ۲۷۱ | ۱۶- معتضد |
| ۲۹۵ - ۲۸۹ | ۱۷- مکتفی |

تسلیم و ایداع.^۲

→

۲۹۵ - ۳۲۰	۱۸- مقتدر
۳۲۰ - ۳۲۲	۱۹- قاهر
۳۲۲ - ۳۲۹	۲۰- راضی
۳۲۹ - ۳۳۳	۲۱- متقی
۳۳۳ - ۳۳۴	۲۲- مستکفی
۳۳۴ - ۳۶۳	۲۳- مطیع
۳۶۳ - ۳۸۱	۲۴- طایع
۳۸۱ - ۴۲۲	۲۵- قادر
۴۲۲ - ۴۶۷	۲۶- قائم
۴۶۷ - ۴۸۷	۲۷- مقتدی
۴۸۷ - ۵۱۲	۲۸- مستظهر
۵۱۲ - ۵۲۹	۲۹- مسترشد
۵۲۹ - ۵۳۰	۳۰- راشد
۵۳۰ - ۵۵۵	۳۱- مقتفی
۵۵۵ - ۵۶۶	۳۲- مستنجد
۵۶۶ - ۵۷۵	۳۳- مستضیء
۵۷۵ - ۶۲۲	۳۴- ناصر
۶۲۲ - ۶۲۳	۳۵- ظاهر
۶۲۳ - ۶۴۰	۳۶- مستنصر
۶۴۰ - ۶۵۶	۳۷- مستعصم

نگه: لغت نامه ذیل آل عباس.

۲- استنزاع کردن: از جای برکشیدن و کندن.

←

در شهر^۱ سنه سبع و خمسين و ستمائة^۲، که از میعاد واقعه بغداد يك سال بود تدبیر مصالح و مهمات آن ملك به محرر این احوال تفویض^۳ گردانید و دست او در حل و عقد^۴ امور و رتق و فتق^۵ مصالح جمهور^۶ مطلق، و چنانکه عادت این گردنده سپهر است و سیرت این چرخ بی چهر^۷ و فلك باجورو [بی]^۸ مهر نوبت خانیت^۹ را به انتها انجامید. انگشتی

→

۳- هلاکو: هلاکوخان پسر چهارم تولوی بن چنگیز است او در سال ۶۵۱ مأمور تسخیر و سرکوبی قسمت های مرکزی و غربی ایران گردید و در سال ۶۵۴ در الموت بر اسماعیلیان چیره شد و در سال ۶۵۶ آخرین خلیفه عباسی را کشت و بساط خلافت بنی العباس را برچید و پس از پیروزی بر باقی ماندگان سلاطین ایوبی و فتح شام و الجزیره به آذربایجان برگشت به سال ۶۶۳ بیمار شد و در گذشت. وی رادر کوه شاهی در وسط دریایچه ارومیه به خاک سپردند.
دک: تاریخ جهانگشای ج ۳ و جامع التواریخ ج ۲، ص ۷۳۶-۶۷۷.

۴- ایداع: و دیعت نهادن به کسی «منتهی الارب».

۱- شهر: به ضمتین ماهها و این جمع شهر باشد «غیاث اللغات».

۲- سبع و خمسين و ستمائة: ۶۵۷

۳- تفویض: کار بر کسی گذاشتن «منتهی الارب».

۴- حل و عقد: گشاد و بست، گشادن و بستن.

۵- رتق و فتق: بستن و گشادن. «غیاث اللغات».

۶- می: «جمهور» ندارد.

۷- مل: بدون «بی» مع: بی چهر.

۸- فقط می کلمه «بی» را به تصحیح قیاسی افزوده است.

۹- خانیت: خان بودن، امیری. «معین» مصدر جعلی است که با افزودن

بسوند «یت» عربی به دنبال اسم «خان» ترکی ساخته شده است.

دولت را در انگشت خلف صدق، پادشاه نیکو خلق اباقا^۱ کرد و عذر گذشته از جهان بخواست و قواعد و احکام پدر را مستحکم گردانید، و خستگی‌های^۱ عالم را به لطف و عدل مرهم نهاد. برقرار مستمر ممالک بغداد را مقرر فرمود و انواع نواخت و سیور غامیشی^۳ زیادت تسر. و چنانکه معلوم خاص و عام است از ابتدای شروع در مصالح آن ملک عماماً بعد عام^۴ کار عمارت بر من یزید بود^۵ و دست متعدیان از آن خطه مکفوف^۶، به اندک زمانی بایرات^۷ عمودها^۸ و انهار و سواقی^۹ جاریات

۱- اباقاخان پسر هلاکو خان از خانان مغول در سال ۶۳۱ هجری به دنیا آمده و در سال ۶۶۳ پس از مرگ هلاکو بر تخت خانی نشسته است و تبریز را پایتخت خود قرار داده، پس از هفده سال و چهار ماه سلطنت به هنگام بازگشت از بغداد در شهر همدان دچار غشی شده و در گذشته است. رک: جامع التواریخ رشیدی ص ۷۸۰-۷۳۹ و جلد پنجم روضة الصفا ص ۳۲۵-۲۷۳ و تاریخ و صاف از ص ۵۲ به بعد.

۲- خستگی‌ها: خستگی در این مورد در معنی لغوی خود یعنی جراحت به کار رفته است.

۳- سیور غامیشی: لغت مغولی است به معنی التفات کردن، عنایت فرمودن «معین».

۴- عماماً بعد عام: امروزه به جای این اصطلاح «سال بسال» مستعمل است.

۵- من یزید: جمله فعلی است به معنی: که زیاد می کند و در اصل برای بیعی است که هر که بیشتر از دیگر خریداران برای کالائی بهاء پردازد کالا از آن او خواهد بود. و در متن به معنی افزونی آمده است.

۶- مکفوف: بازداشته «معین».

شد و در اثر قرايا^۱ و مزارع عواطل^۲ به زراعت حاليات [مبدل] گشت
و خير و برکت در آن ديار دابر^۳ و اموال ديوانی مضاعف و بسيار شد و به
عزيمت اقامت از مواضع نزديك و دور خلایق جمع شدند و بنای بيوت
و دور^۴ نهادند و اكثراً خرابها معمور^۵ شد. شعر [۱۹۱ب]

ان آثارنا^۶ تدل علينا فانظروا بعدنا الى الآثار^۷

چون معلوم است که مشرب زندگانی از کدورت^۸، و گل
امانی^۹ از خار و حشت - که در قفای او باشد - به هیچ وقت خالی نبوده
است، و به هريك چندی جمعی حساد و اضداد^{۱۰} «حسد آمن عند انفسهم»^{۱۱}

→

۷- بايرات: زمینهای خراب و لم یزرع مقابل دایرات.

۸- عمود ظاهراً به معنی همان چوب ایستاده ای است که بر آن چرخ
چاه گذارند «منتهی الارب» این لغت در اکثر نسخه ها «عمور» آمده است:
مر، مل، مج.

۹- سواقی: جمع ساقیه به معنی جوی خرد است «غیاث اللغات».
۱- قرايا: ظاهراً جمع قریه تصور شده است ولیکن در کتب لغت چنین
جمعی به نظر نرسید.

۲- عواطل: جمع عاطل: بی پیرایه «منتهی الارب». در این ترکیب بر طبق
قواعد زبان عربی صفت مطابق موصوف جمع بسته شده است.

۳- بجزمی، دار.

۴- دور: جمع داره: سرایها و داره اخص از دار است «منتهی الارب».

۵- معمور: آباد شده، آبادان «معین».

۶- پا: ان آثار.

۷- بی گمان آثار ما است که بر ما دلالت می کند، پس از ما به نشانهای
باقی مانده از ما نگاه کنید.

←

برسبیل اذالم اجن کنت مجن جانی^۱، انواع قصدهای مالی و عرضی بلکه جانی می پیوسته اند و جمیل افعال را در کسوت قبیح می پیچیده و حسنات را در صورت سیئات می نموده شعر.

لی حيلة فيمن^۲ ينم م وليس في الكذاب حيلة

→

۸- مر: کدورات.

۹- امانی: آرزوها و مرادها و این جمع امنیه است «غیاث اللغات».

۱۰- عظاملك در کتاب خود دشمنان و مخالفان خود را تحت عنوان حساد و اضداد یاد کرده است ولیکن در تساریخ و صاف ص ۹۴ و جامع التواریخ ص ۷۷۶ چگونگی ما وقع مطرح شده است و صراحتاً مجدالملك و اطرافیان او به عنوان حسادان و بدخواهان عظاملك قلمداد شده اند.

۱۱- از حسدی که در دلهای ایشان است. بخشی از آیه ۱۰۹ از سوره بقره است و آیه چنین است «ود كثير من اهل الكتاب لو يردونكم من بعد ايمانكم كفاراً حسداً من عند انفسهم من بعد ما تبين لهم الحق فاعفوا واصفحوا حتى ياتي الله بامر» ان الله على كل شيء قدير».

۱- هر گاه که مرتکب جنایتی نشدم وسیله و سپری برای هر جنایتکاری بودم مصراع دوم بیت زیر است.

وانی لا ازال اخا حروب اذالم اجن کنت مجن جانی

گوینده این بیت سوار بن المضرب السعدی یکی از مردم بنی ربیعہ بن کعب بن زید مناة بنی تمیم است. این بیت در اغانی ابوالفرج اصفهانی به صورتی که در بالا ثبت شد آمده است و بسا اندک تغییری در مصراع اول در کتاب عیون الاخبار نیز ثبت شده است و به «معلوط» نسبت داده شده است. و معلوط لقب این شاعر است و کتابهای تاج العروس و منتهی الارب ذیل «علط»

←

من كان يخلق مايقو ل فحيتي فيه قليله^۱
 وجمعی از ارکان حضرت نیز که نظر بر آن می داشته^۲ که ممالك
 بغداد مفوض^۳ بدیشان باشد اضاافت علت می شده^۴ و خصم مسأله می گشته
 و بسیار کوشش و کشش می کرده و ماه ها بلکه سال ها در جست و جوی
 معایب و مثالب^۵ باحث^۶ بوده و جمعی را براغراء^۷ و قصد محرض^۸ و

→

بدین امر اشارتی دارند. رک: اغانی ج ۶، ص ۳۰۱ و عیون الاخبار ج ۱، ص ۱۸۹
 والحيوان ج ۳، ص ۴۴۰

۲- بجز می: فیم

۱- من در برابر کسی که سخن چین است چاره ای دارم ولیکن از برای
 دروغگو مرا چاره ای نیست.

آنکه هرچه می گوید خود می آفریند، چاره سازی من درباره او کم
 و اندک است. مؤلف کتاب المستطرف فی کل فن مستطرف این دوییت را به محمود
 بن ابی الجنود نسبت داده است. المستطرف ج ۲، ص ۱۰ و مبردر کتاب خود از
 قول یکی از محدثین ثبت کرده است. کامل ج ۲، ص ۱۹. گرد آورنده مجانی
 الادب نیز این دوییت را از محمود بن ابی الجنود دانسته است. مجانی الادب
 ج ۱، ص ۴۴

۲- مع: می داشت.

۳- مفوض: کاری به کسی وا گذاشته شده. «غیاث اللغات».

۴- می: در داخل قلاب [اند] افزوده است.

۵- مثالب: عیب ها و زبونی ها «غیاث اللغات».

۶- باحث: کاونده «غیاث اللغات». نسخه ها باعث است فقط می، در

حاشیه افزوده است: شاید باحث.

←

باعث، و در اذهان و^۱ ضمائر خاص و عام مصور می کرده که حاصل ممالك بغداد اضعاف^۲ آن است که می نماید و از کثرت تکرار در مسامع^۳ همایون آن سخن مثل «من یسمع یخل»^۴ بر مثال گشواره^۵ می شده^۶ و تأنی^۷ و تثبیت^۸ و استقراء^۹ را^{۱۰} جای نمی مانده تا آن جماعت به حسب^{۱۱} اشارت همایون به استکشاف^{۱۲} آن حال به بغداد می آمده

→

۷- اغراء: بر غلا نیدن، به جنگ برانگیختن کسی را «غیاث اللغات».

۸- محرض: ورغلا ننده و کسی را بر جنگ انگیزنده «غیاث اللغات».

۱- معج: «و» ندارد.

۲- اضعاف: دو چند گردانیدن. «غیاث اللغات».

۳- مسامع: گوشها. «غیاث اللغات».

۴- هر که [اخباری] بشنود به فکر فرو می رود.

از امثال است و میدانی در مجمع الامثال درباره این مثل چنین یاد کرده

است: «من یسمع اخبار الناس و معا یبهم یقع فی نفسه علیهم المکروه». مجمع الامثال

ج ۲، ص ۳۰۰ به شماره ۴۰۱۳ این مثل در کتابهای فارسی نیز آمده است از جمله

رك: تاريخ و صاف ص ۳۳۵

۵- به جز با: گشواره.

۶- مل، معج «می شده» ندارد.

۷- تأنی: درنگ «غیاث اللغات».

۸- تثبیت: درنگ کردن، بجای آوردن، برقرار ماندن «منتهی الارب».

۹- استقراء: تلاش و جستجو کردن «غیاث اللغات».

۱۰- مر: «را» ندارد.

۱۱- معج: بر حسب.

۱۲- استکشاف: روشن کردن خواستن: طلب کشف کردن، جستجو.

«معین».

و مدتی مقام می ساخته و دفاتر می پرداخته، و تفتیش حاکمی که حکم «فیک الخصام وانت الخصم والحکم»^۱ داشته باشد به تقدیم می رسانیده و در ضمن استمالت و ترغیب اهل و شایت^۲ و فساد و استمالت ارباب سعایت و عناد به استحضار مظلومان و ستم رسیدگان منادیان در بغداد و اعمال^۳ سواد می فرستاده. و چون از صغار و کبار امم مختلف السنه^۴ و صور و ادیان از اهل فقر و فاقه تا اصحاب مکنت و یسار، از ساکنان [منازل] مشایخ و فئات و تجار و مجتازان^۵ بقاع^۶ و دیار کسی را که غرض ایشان به تکذیب عرض این ضعیف حاصل آید ندیده، و بر موجبی که

۱- جنگ و جدل درباره تست در حالی که هم توثی خصم و هم توثی داور مصراع دوم بیتی از متنی است.

یا عدل الناس الافی معاملتی

فیک الخصام وانت الخصم والحکم

«دیوان متنبی ج ۴، ص ۸۳»

این بیت در کتاب العمده ابن رشیق قیروانی نیز آمده است رک ج ۲، ص ۱۶۴. و به عنوان مثل سائر در کتابهای فارسی نیز دیده می شود رک: کلیله و دمنه ص ۱۳۶ تاریخ و صاف ۲۰۶

۲- و شایت: سخن چینی کردن «منتهی الارب».

۳- اعمال سواد: روستاهای عراق و ضیاع هائی که در عهد عمر بن خطاب به دست مسلمانان افتاد، و به مناسبت نخلستانها و کشت زارهای سبز چنین نامی به آنها داده شده است. «معجم البلدان به نقل لغت نامه».

۴- امم مختلف السنه: مردمانی که به زبانهای گوناگون حرف می زنند.

۵- مجتاز: رهگذر و رهسپار «معین».

۶- بقاع: جمع بقعه: جاها «غیاث اللغات».

بدان واسطه مواخذت سلطانی و معاتبه^۱ ایلخانی گردد از سفک^۲ دمای
 بناحق^۳ یا طمع به اموال ارباب ثروت و استظهار^۴ برسبیل جنایت یا به
 امتداد دست^۵ به اموال دیوانی از روی خیانت یا استیفای^۶ مالی به
 عموم، ظاهرأ براتباع^۷ متصرفان برات^۸ و قبجور^۹ و یا درتضییع حقی و
 یا تحقیق^{۱۰} باطلی در مصالح دیوان و رعایا به خصوص^{۱۱}. باطناً به اسم
 برطیل^{۱۲} و رشوت و امثال آن، هیچ ظفر نیافته بلکه عموم اهالی مملکت
 بغداد در واقعه ای که سانح می شده^{۱۳} از غم و هم^{۱۴} مساهم^{۱۵} بوده و در صبح

۱- معاتبه: عتاب کردن «غیاث اللغات» ملامت کردن یا خشم گرفتن
 «غیاث اللغات».

۲- سفک: ریختن خون «غیاث اللغات».

۳- سفک دمای بناحق: خونریزی نا به جا و ناحق.

۴- استظهار: پشت و پناه شدن، قوی پشت شدن «غیاث اللغات».

۵- امتداد دست: دست درازی کردن.

۶- استیفاء: تمام بازستدن مالیات، تصفیه مالیات. «معین»

۷- اتباع: پیروان «غیاث اللغات».

۸- برات: کاغذ نوشته ای که به موجب آن از خزانه زربسه دست آید

«غیاث اللغات».

۹- قبجور مالیات متعلق به مواشی و حیوانات «معین».

۱۰- تحقیق: درست و راست کردن «منتهی الارب».

۱۱- مل و مج: مخصوصی. در مقابل عموماً که پیش از این گذشت آمده

است و به معنی خصوصاً است.

۱۲- برطیل: رشوت «منتهی الارب».

۱۳- سانح شدن: روی دادن.

ومسا همدم، وبه آخر کار آن جماعت اصحاب^۱ اغراض از آن اندیشه اعراض می نموده وبه اعتذار^۲ برمی خاسته^۳ و در خدمت پادشاه به استدراك^۴ مشغول می شده. و این معانی که تقریر رفت به حسب معامله متداول انسانی [۱۹۲-الف] تواند بود نه از وجه معاملات حقیقت یزدانی، چه محقق و یقین دانسته است که هر چه از انواع وقایع واقع شود و از عالم غیب به ظهور پیوندد همان سخن پیر هری^۵ است: از ما است که بر ما است^۶ وحديث «انما هی اعمالکم یرد الیکم»^۷ براین

→

۱۴- هم: اندوه. «منتهی الارب».

۱۵- مساهم: شريك و انباز «غیاث اللغات».

۱- می، میج «اصحاب» ندارد.

۲- اعتذار. عذرخواستن «غیاث اللغات».

۳- پا، مر، مل: برمی خواسته.

۴- استدراك: اراده تدارك مافات کردن. «غیاث اللغات»

۵- پیر هری: پیر هری لقب خواجه عبدالله انصاری است که در سال ۳۹۶

متولد و در سال ۴۸۱ در گذشته است.

۶- از ما است که بر ما است: نظیر: آنچه بر ما می رسد آن هم زما است:

مولوی.

از ما بر ما است چون نگاه کنی نیک

در تپو در درخت و آهن و سوهان

گله از هیچ کس نبایسد کرد

کز تن ما است آنچه برتن ما است

ابوحنیفه اسکافی

این عبارت در آخرین بیت قطعه ای هم آمده است که در دیوان

←

تقریر گواست.^۱

رباعی^۲

بر من همه بیداد بود از بود من است

در دسرم از پای گل آلود من است

در راه طلب زیان جان سود من است

وین تیرگی چشم دل از دود من است

چه محال است این که مباشران اعمال دیوان که احوال ایشان

سراسر به عتاق^۳ (?) این مرده^۴ دیوان است بر منهاج^۵ قویم^۶ قدم توانند.

→

ناصر خسرو مسطور است. مرحوم دهخدا در تعلیقات دیوان ناصر خسرو اصل آن قصه را به شاعری یونانی به نام «اشیل» نسبت داده است و شادروان مجتبی مینوی نیز در همان تعلیقه از مویدالدین طغرائی صاحب لامية العجم قطعه‌ای نقل کرده‌اند و ترجمه مصراع آخر قطعه ناصر خسرو را بدین گونه یاد کرده‌اند:

«من ذا الوم و حنفی جاء من قبلی». رك دیوان ناصر خسرو ص ۶۸۹

۷- جز این نیست که آن کارها و کرده‌های شما است که به سوی شما باز

گردانده می‌شود. این حدیث در کتابهای معتبر حدیث دیده نشد.

فقط در المعجم المفهرس ذیل «عمل» حدیثی به صورت زیر آمده است:

انما هی اعمالکم احصیها لکم. ص ۳۸۵.

۱- مج: گواه است.

۲- تر: بیت.

۳- مج: قنق، مر: بفساق مل: ناخوانا است فضا. و معنی آن برای بنده

روشن نشد.

←

نهاد و از هر چه نه حق باشد دست و قلم کشیده تواند داشت^۱ و از آثام^۲ و اوزار^۳ اجتناب تواند نمود. هیئات^۴ که جز زمهره^۵ انبیاء را - علیهم السلام -^۶ این مرتبه مسلم تواند بود و در حدیث است که: الخبر، «یا طالب الدنیا التبرکک الدنیا ابر ابر»^۷.

بیت

بترس از خدای و میازار کس ره رستگاری همین است و بس
و آنچه^۸ تقریر رفت به دالت^۹ آنکه «وبعض الشراھون من بعض»^{۱۰}

→

۴- مرده: دیوان سرکش، متمردان و سرکشان و این جمع مارد است.
«غیاث اللغات».

۵- منهاج: راه راست و گشاده. «غیاث اللغات».

۶- قویم: راست و استوار. «غیاث اللغات».

۱- می: داشتن.

۲- آثام: جمع اثم به معنی گناهان «غیاث اللغات».

۳- اوزار: گناهها و بارها که بر پشت بردارند. «غیاث اللغات».

۴- هیئات: بعید شد و این اسم فعل است یعنی اسمی که معنی فعل ماضی دارد «غیاث اللغات» در مقام تاسف به معنی بعید شدم از مقصود استعمال می شود.

۵- مل و میج: رموز.

۶- علیهم السلام: جمله اسمی است به معنی درود بر ایشان باد.

۷- ای دنیا دار و دنیاخواه که می خواهی بدان وسیله نیکی کنی بترك دنیا گفتنت اصلح و نیکو است.

امام محمد غزالی در کتاب احیاء العلوم خود این جمله را به حضرت

←

صورت حالی بود که معلوم عزیزان و دوستان است نه تزکیه نفس و خویشتن بینی بلکه قلم قلماش درای^۱ پای براین بساطنهاد و این دلیری و انبساط نمود.

شعر

انالفی زمن ترك القبیح به من اکثر الناس احسان واجمال^۲

→

عیسی نسبت داده است. رك: احیاء العلوم ج ۳، ص ۲۰۶

۸-- پا: آنکه.

۹-- دالت: توانائی، جرأت. حق که کسی بردیگری حاصل می کند.

رك: کلیله ص ۶۷ و ۶۵

۱۰- بعضی از بدی ها نرم تر و خواهم تر از بعضی دیگر است. از مثلهای

سائر در زبان عربی است. مجمع الامثال شماره ۴۵۵ و بسیاری از شاعران بدان تمثل جسته اند.

ابامنذر افئیت فاستبق بعضنا حنانیک بعض الشراھون من بعض

طرفة بن العبد. محاضرات ج ۴، ص ۷۱۲

حمدت الهی بعد عروۃ اذنجنا خراش و بعض الشراھون من بعض

ابو خراش هذلی. رك: دیوان الھذلیین ص ۱۵۷

این مثل در کتاب های فارسی نیز آمده است: رك: مرصاد العباد ص ۸

۱- قلماش بهضم قاف بیهوده و هرزه «غیاث اللغات» درآیدن: کلام بی

معنی گفتن و روی هم بیهوده گو و هرزه لاف.

۲- ما در روزگاری هستیم که کار زشت نکردن از بسیاری از مرمان نیکی

و خوبی است.

از اشعار متنبی است که در کتاب های عربی و فارسی بدان تمثل جسته شده

←

و نفس اماره^۱ نیز با مساعدت اقدار^۲ بر طلب انتقام و ثار^۳ و تتبع آثار مخالفان و طاعنان در حرکت می آمده و در درون دل القاء می کرده که در این حالت که استیلا^۴ معاندان^۵ و شماتت^۶ اعدا است^۷ ترك كار دنيا كردن و برگ راه آخرت ساختن به عجز و قصور همت نسبت دهند، تاباز به استدراك آن بر می خاسته^۸ و با خود مقرر می کرده^۹ که چون کار نظام و التیام^{۱۰} پذیرد از سر تمکن^{۱۱} و اقتدار اندزوا و اعتزال اختیار رود، به فضل الهی و الطاف نامتناهی و میامن دولت روز افزون ایلخانی چون مطلوب به حصول می پیوسته و اضداد منکوب و مخدول^{۱۲} می گشته و مواد مشوشات دور، باز خود را در غمرات^{۱۳} امواج دریای

→

است. دیوان متنبی ج ۳، ص ۳۹۴ التمثیل والمحاضرة ص ۱۱۲، محاضرات الادباء ج ۲، ص ۳۱۴ و ترجمه تاریخ یمنی ص ۵۰۲.
۱- مراد از نفس اماره نفس پست است که تابع هوا و هوس است و روح انسانی را به اعتبار غلبه حیوانیت نفس اماره گویند «ان النفس لامارة بالسوء».

۲- اقدار جمع قدر: حکم اندازه کرده خدای بر بشر «منتهی الارب»

۳- ثار: کینه و کینه کشیدن «منتهی الارب». می: دثار.

۴- استیلا: دست یافتن «غیاث اللغات».

۵- معاندان: عناد کنندگان و دشمنان.

۶- شماتت: شاد شدن بر خرابی حال کسی «غیاث اللغات».

۷- می: اعدای تست.

۸- مر، مل، مج: بر می خواسته.

۹- مل، مج: می کرد.

۱۰- التیام: به یکدیگر پیوسته شدن و بهم آمدن. «غیاث اللغات».

←

ژرف عمیق چنان غایب^۱ و غریق می‌دیده، که ساحل انقطاع در نظر فکر نمی‌دیده، و چندان قیود و سلاسل^۲ تعلقات دنیاوی^۳ بر ظاهر و باطن پیچیده که^۴ آیت «فی سلسله ذرعها سبعون ذراعاً فاسلکوه» عبارت از آن تواند بود و هلم جراً^۵. کرة بعد کرة و مرة بعد مرة^۶ به امثال این وقایع و مصایب - حاشاکم^۷ - مبتلا می‌شده و از دست نام و ننگ در آن دام‌تنگ می‌افتاده.

→

۱- تمکن: دست یافتن، توانا شدن. «معین».

۱۲- مخذول: خوار کرده شده. «غیاث اللغات».

۱۳- غمرات: بسیاری‌های آب «غیاث اللغات».

۱- غائص: غوطه زننده. «غیاث اللغات».

۲- سلاسل: زنجیرهای آهن و غیره و این جمع سلسله است. «غیاث

اللغات».

۳- پا، مل، میج: دنیوی.

۴- میج: پیچیدگی.

۵- در زنجیری که درازیش هفتاد ذراع است پس بکشیدش. بخشی

از آیه ۳۲ از سوره ۶۹ سوره الحاقة است.

۶- روارو، همچنین، هلم: یعنی بیا و جراً از نظر نحوی مفعول مطلق

است که عامل آن حذف شده است و معنی تحت اللفظی آن «بیا بکش کشیدنی»

است که مختصراً بدمعنی همچنین و الی آخر ترجمه می‌کنند.

۷- يك دفعه پس از دفعه دیگر و يك بار پس از بار دیگر نظیر به کرات

و مرات و امروزه به جای آن مکرر و پیاپی به کار می‌برند.

۸- رك: ص ۵۵.

بیت:

گفتم: همه نام و ننگ شد در سرتو

گفت: این^۱ همه نام و ننگ کی بود ترا^۲

و براین داستان لیالی جوانی که سرمایه زندگانی بود سپری شد

و ایام کهولت^۳ نیز با سری^۴. بیت [۱۹۲-ب]

از عمر هر آنچه بهترین^۵ بود گذشت

بگذشت چنانکه بگذرد باد به دشت

و ماهی^۶ آب حیات در شست عشر شصت^۷ نشست^۸ (؟) و لشکر

پیری سواد^۹ لشکر شباب^{۱۰} درهم شکست نیت انزوا در خاطر^{۱۱} موج می زد

و آن عزیمت را تصمیم می دادم و می گفتم:

۱- تر، مج و مل: ای.

۲- این بیت در صفحه ۳۶ تاریخ و صاف نیز آمده است.

۳- مج: کهولت حیات.

۴- با سری: علاوه، سرباری در متون قدیم غالباً به صورت بر سری آمده

است. انوری گفته است:

فعل طبع از راه تسخیرست بی هیچ اختیار

در جماد و در نبات آنگاه درما بر سری

ص. ۷۴ دیوان انوری

۵- مر: بهتری.

۶- پا: مباحی.

۷- مر، مج، مل «شصت» ندارد.

۸- ظاهراً معنی عبارت اینست که عمر من به حدود شصت سالگی رسید.

۹- مج و مل: سوار

۱۰- مل: شباب را.

۱۱- مل و مج: خارج.

بیت:

گاه آن است دلم را که بسامان گردد
کار دریابد و از کرده پشیمان گردد^۱

شعر^۲

هب الشبیهة^۳ تبلی^۴ عذر صاحبها مابال اشیب یستهویه شیطان^۵
و خود را یکباره به کنار کشم و دست از اعمال و اشغال^۶ دنیوی
که لایق جوانان جویای نام است باز دارم و قدم در راه آخرت نهم و زاد
راه دور و دراز را که در پیش است بعد از این ساز کنم و مرکب تن ضعیف
را در میدان تنگ رقعہ عمر در کار آرم.

شعر

ماذا ارجی من حیوة تکدرت
ولو قد صفت^۷ کانت کاضغات اسلام^۸
و در این معنی این دو بیت وقتی اتفاق افتاد.

۱- این بیت مطلع قصیده‌ای است از قصاید خلاق المعانی کمال الدین

اصفهانى رك: دیوان ص ۸

۲- مع: این بیت را ندارد.

۳- مر، مل، پا: اشیبه.

۴- می: تنلی.

۵- تصور کن که جوان بودن عذر جوان را بپذیرد اما آن پیری که

شیطانیش سرگشته و حیران می کند حال و شأنش چیست؟

۶- اشغال: جمع شغل: کارها

۷- مر: صفت.

مضت الشبيبة^۱ وانمحي اثر الهوى

والعيش من بعد الشباب مكدر^۲

ان الشبيبة^۳ جوهر وارى الهوى

عرضاً يسزول اذا يزول الجوهر^۴

براین اندیشه بودم و اعتداده توجه به بندگی حضرت در پیش گرفتم. در اثنای آن خبر رسید که جمعی از حساد اهل فتنه و فساد^۵ اتفاقاً کرده اند و کمان ایقاقی^۶ برزه، و بر رهگذر عناد ایستاده، چون با خود می اندیشیدم آن فتنه را موجبى نمى شناختم، نه آن جماعت را از خود

→ ۸- از زندگانی که تیره و تار است چه امیدواری داشته باشم و هر چند اگر صافی نیز می بود همانند خواب های پریشان بود.

این بیت از اشعار ابوالحسن محمد بن محمد بن جعفر معروف به ابن لنکک بصری است (شرح حال او را درج ۷ معجم الادباء ص ۷۷ بخوانید). آخرین قسمت بیت در برخی از کتب به صورت «کاحلام نائم» نیز آمده است : زهر الاداب ج ۱، ص ۳۱۳ و مجانی الادب ج ۳، ص ۷ و نیز زک: التمثيل والمحاضرة ص ۱۱۶ و یتممة الدهر ج ۲، ص ۳۵۶ با اندک تغییری در آخر بیت.

۱- پا، مر، مل: الشبيبة

۲- جوانی گذشت و اثر خواست ها و آرزوها را محو کرد و زندگی پس از سپری شدن جوانی تیره و تار است.

۳- پا، مر، مل: الشبيبة.

۴- بی گمان جوانی به منزله جوهر است و من آرزوها را عرض در نظر می گیرم وقتی که جوهر از بین برود عرض نیز از میان می رود. یعنی با سپری شدن جوانی امیال و آرزوها نیز فروکش می کند.

۵- اعتداد: آماده گردیدن.

۶- منظور مجد الملك و یاران اوست.

آزاری و نه خود را فعلی صادر، که آن را کسی دست افزاری سازد و به حقیقت از حال قصدی که از خود به حقیقت در حق برادر^۱م - اطلال الله عمره^۲ - انسیدشیده اند و در آن بساب جمعی به هم پیوسته و سلسله ها درهم بسته. هیچ نشنیده، ناگاه در میان آن حال مکتوب راحت زای جان افزای اورسید مشتمل بر سپاس یزدان منطوی^۳ برشکر عواطف و

→

۷- ایقاقی: سخن چینی، نمایی «معین».

۱- توطئه ای که درباره خواجه شمس الدین صاحب دیوان برادر عظامک اندیشیده شده بود در تاریخ و صاف چنین آمده است:

«در شهور سنه ثمان و سبعین و ستمائه بعضی امرا را که در بطن ایشان مخالفت و انکار صاحب را می شناخت (فاعل این فعل مجدا المک یزدی است) مروج نقده ناسره خود ساخت و انتهاز فرصتی کردند و هنگام مقام شرویا که که شرا و باز به وی عاید خواست شد او را به بندگی حضرت خانیت بردند، حقیقت حسن جریزه با حسن تقریر یار داشت و آداب خدمت سلاطین و داب ایشان و اداء سخن را بواجبی دانسته، عرضه داشت که صاحب دیوان در این مدت که بدین شغل خطیر مشغول است هرگز مال ممالک را برآستی تقریر نکرده و تمامت ملک پادشاه را املاک خاصه خود ساخته و در هر طرفی از اطراف دیوانی پرداخته و هم چنین داستانی دروشایت صاحب علاء الدین عالی طریق الاشباغ باز رانده و باری تعالی به قبول در دل ایلخان جای داد و جوهر تقریر او چون تعلق به زر گرفته بود هر چند در نظر عقل نقدی مزیف می نمود گوش هوش پادشاه بدان مشغول گشت. تاریخ و صاف ص ۱۸۴ و نیز ر ک: ص ۳۶ دستورالوزراء استرآبادی.

۲- جمله دعائی است به معنی خداوند زندگانی او را دراز و طولانی کند.

←

دعای دولت روزافزون ایلخان^۱ مضمون آنکه: جمعی به^۲ مقام شرویاز^۳ فرصتی را انتهاز^۴ کرده بودند و به هنگام خلوت و فرصت غیبت به موقوف عرض رسانیده که فرزند مرحوم^۵ ششصد تومان^۶ زر که شش هزار هزار^۷ دینار باشد از اعمال عراق در مدتی که متصرف آن بوده است به زیادت از واجب استخراج کرده و به خاصه خود تصرف نموده و امثال آن سخن های دیگر از من گفته و بدین سبب جمعی از خواص حضرت به استحضار^۸ نواب و وکلا به تبریز رفته^۹. در تضاعیف آن احوال چون

→

۳- منظوی: درهم پیچیده شونده، نور دیده شونده «غیاث اللغات».

۱- منظور از ایلخان ابا قاسم فرزند هلاکوخان دومین ایلخان مغولی

ایران است که از سال ۶۶۳ تا سال ۶۸۱ در ایران حکومت کرد.

۲- می: «به» ندارد.

۳- شرویاز: نام موضعی و یا ناحیه ای بوده است در حدود چمن سلطانیه

حالیه نزدیک زنجان و یا نام خود چمن سلطانیه بوده است «حاشیه قزوینی بر مقدمه جهانگشای جوینی ص لظ.»

۴- انتهاز: فرصت یافتن و غنیمت شمردن «منتهی الارب».

۵- پا، مل، مرحوم، و مراد از فرزند مرحوم خواجه بهاء الدین محمد

بن شمس الدین صاحب دیوان است که به فرمان ابا قاسم حاکم اصفهان و عراق عجم گردید و در اندک مدت ظلم و ستم از حد گذرانید و درسی سالگی در گذشت. رك: حبيب السیرج ۳، ص ۱۰۹، تاریخ و صاف ص ۹۲.

۶- تومان معادل ده هزار دینار بوده است و ششصد تومان مساوی ۶ میلیون

دینار است.

۷- هزار هزار: پیش از ورود لفظ میلیون به زبان فارسی به جای آن هزار

هزار بکار می بردند.

۸- استحضار: به حضور خواستن «معین».

←

به بندگی حضرت رسیدم عنایت قدیم شاهاته و شفقت و مرحمت خسروانه که مذکر^۱ حقوق خدمات قدیم باشد و ماحی^۲ حدیث [۱۹۳-الف] دور از منهج مستقیم، در اهتزاز آمد و مرا در خلوت خانه‌ای که خلوتگاه الطاف یزدانی و نواخت ایلخانی، طلب فرمود و آن سخن‌ها را که عرضه داشته بودند بر زبان راند. در جواب آن عرضه داشتم که چگونه ایادی^۳ پادشاه و نعمتی را که همه اندوخته دولت او باشد^۴ انکار توان کرد، ای والله، همه^۵ از دولت پادشاه بلکه از عین مال و خزانه پادشاه گرفتیم و خوردیم، بر سبیل مد و مدد هم ایثار^۶ خدمت ایلخان کردم و هم به پادشاهزادگان از پسران و برادران و خواتین دادم و [به] تمامت امرا و مقربان حضرت و دیگر لشکر و حشم صرف گردانیدم و آنچه متخلف^۸

→ ۹- مجد الملك یزدی پس از تقرب به ابا قحان و سخن چینی درباره خواجه شمس الدین و پسرش بهاء الدین و برادرش علاء الدین فرمان اشراف بر مخارج همه مملکت را از اباخان گرفت و در این فرمان حتی هر گونه دخالت مقربان و امرا و شاهزادگان را نیز سلب کرد و برای استحضار نواب خواجه شمس الدین محمد ایلچیان به تبریز فرستاد. ج ۳، ص ۱۱۲ حبیب السیر. مل: «به» ندارد.
۱- مذکر: یاد دهنده «غیاث اللغات» پا: مذکور.

۲- ماحی: محو کننده، نیست و نابود کننده. «غیاث اللغات».

۳- ایادی: نعمت‌ها و این جمع ایدی است و ایلی جمع ید است.

«غیاث اللغات».

۴- مل: آن را انکار توان کرد.

۵- ای والله: آری سوگند بخدا.

۶- پا: بلکه.

۷- ایثار: برگزیدن.

۸- متخلف: بازمانده.

است از ملك واسباب وممالك^۱ ودواب وصامت وناطق^۲ و نقد و اجناس بی هیچ تشویش و احتباس^۳ معد^۴ است همه فدای پادشاه است به هر کس که فرمان شود تسلیم افتد [وتا از عمر مهلتی مقدر است با]^۵ يك جامه پوشیده وخامه تراشیده و يك اسب تنگ کشیده بندگی کنم وكوچ دهم^۶. و گوئی این دوبیت^۷ که اتفاق افتاد ترجمان حال وزبان

۱- ممالك: جمع مملوك است و آن غلام و کنیز و دیگر اشیاء باشد.

«غیاث اللغات».

۲- صامت و ناطق: صامت کنایه از زر و نقره و غیره در مقابل ناطق که عبارتست از کنیز و غلام و چهارپا «غیاث اللغات».

۳- بجز «مر» از دیگر نسخه ها این دو کلمه افتاده است. احتباس: در بند داشتن و بازداشتن «غیاث اللغات».

۴- معد: آماده «غیاث اللغات».

۵- این عبارت از تاریخ و صاف افزوده شده است تاریخ و صاف ص ۹۴.

۶- خواند میر این قسمت را چنین نقل کرده است: «در دولت ابد پیوند، من و برادر و فرزند ستدیم و دادیم و برداشتیم و خوردیم و بردیم و چیزی در خدمت درگاه سلطنت و چیزی جهت صدقات دولت صرف کردیم و آنچه امروز در تحت تصرف است از ضیاع و عقار و املاك و اسباب و نقود و دواب و آماء و عبید نواله ای از خوان انعام پادشاه است... هرگاه فرمان شود، هر وقت مصلحت باشد به هر که اشارت نافذ گردد تسلیم رود... و تا از زلال حیات قطره ای در جام زندگانی باقی باشد به يك قبا میان خدمت بسته زبان دعا گشاید». ص ۱۱۳، ج ۳ حبیب السیر.

۷- بیت: ظاهراً مراد از بیت در این مقام عباراتی است که در يك سطر

جای می گیرد و دوبیت: گفته های شمس الدین صاحب دیوان در پیش ابا قحان می باشد.

مثال او بوده است. چون از انفت^۱ مقابلت بدانچه گفته بودند اعتراف نمودم، و گوئی ترجمان سعادت این معنی بر زبان راند، مقلب القلوب^۲، قبول آن را در دل ایلخانی^۳ جای داد. بنشانند و به زیادت از معهود بنواخت و به عنایت^۴ مخصوص و منظور شدم، چون احوال معلوم شد و بعد از کثرت اراجیف^۵ اطمینان و سکون حاصل آمد. «و کم من نسیم هبلی من شمائم»^۶ شعر

دل رفته بود و جان شده منت خدای را

کان دل به سینه آمد و آن جان به تن رسید^۷

در اثنای جواب مکتوبی که بدو می نوشتم این دوبیت اتفاق افتاد:

وکیف یوثر قول الوشاة فدتیک فی عرضک الانبل^۸

۱- انفت، ننگ و عار داشتن. «غیاث اللغات».

۲- مقلب القلوب: تغییر دهنده دل ها صفتی است از صفات خداوند.

۳- می: ایلخان.

۴- می، مل: عنایت.

۵- اراجیف: بیهودگان و سخن های دروغ و بی اصل. «غیاث اللغات».

۶- بسا نسیمی که از بویهای خوش بسوی من وزید.

۷- مر: پیش از بیت متن این بیت را افزوده است.

آخر دلم به آرزوی خویشتن رسید

و آنچ از خدای خواسته بودم به من رسید

۸- ضبط این بیت در نسخه ها، غشوش و مشوش است و با توجه به تاریخ

و صافی تصحیح شد.

فدایت کردم، گفتار سخن چنان در عرض شریف و برتر تو چگونگی موثر

تواند بود.

وان سعایتهم فی علاک کضرب العقارب فی الجندل^۱

و بر عقب آن متوجه به بندگی حضرت شدم.

و در اوایل ربیع الاول سنه ثمانین و ستمائه^۲ به شرف مشول^۳ رسیدم و چون از رسم پیش کش و طوی^۴ فراغتی حاصل شد خزاینی که مصاحب بود عرض افتاد و بعد از سه روز خزانه دیگر که به اسم توفیر^۵ اعمال و کارخانه ها آورده بودم بنمود.^۶ اما «فوق تدبیر نالله تقدیر^۸» کار به بازوی

۱- بی گمان سخن چینی و سعایت آنان درباره شرف و بزرگواری تو همانند نیش زدن کزدم ها در درخت جندل است.

۲- ربیع الاول سنه ثمانین و ستمائه : در ماه ربیع الاول سال ۶۸۰ و ربیع الاول نام ماه سوم از ماه های قمری است که عبارتند از: محرم، صفر، ربیع الاول، ربیع الثانی، جمادی اول، جمادی الثانی، رجب، شعبان، رمضان شوال، ذی قعده، ذیحجه.

۳- مشول: در لغت مغول در حضور پادشاه ایستادن را گویند در مقام امثال. حاشیه تاریخ و صاف ص ۱۹۴

۴- طوی: ظاهراً معنی طوی در این مقام ضیافت و مهمانی است. ۵- می: حاصل آمد.

۶- توفیر: آنچه در اجاره فائده بردارند «غیاث اللغات».

۷- بنمود: بنمودم ازین گونه استعمال ها در قرن ششم و هفتم بسیار دیده می شود.

۸- برتر و بالاتر از تدبیر، تقدیری از آن خداست. این مصراع در قطعه ای بدامیر المؤمنین علی علیه السلام نسبت داده شده است،

اصبر قليلا فبعد العسر تيسير و كل امر له وقت و تدبير
وللمهيمن في حالاتنا نظر و فوق تدبير نالله تقدير

دیوان امیر المؤمنین ص ۴۰ و ص ۱۰۰ شرح لاهیجانی بر قصیده ترسائیه
مجاننی الادب ج ۲، ص ۹۷

تدبیر و رای پیرانه و یا به عرض خزانه فرابسته نبود. جهانی را دیدم در جوش و خفتی با یکدیگر دربانگ و خروش، از اکثر ممالك اصحاب مناصب و دواوین^۱ حاضر آمده و بر منوال افساعی در تموز^۲ از غایت تشنگی زبان و شایت^۳ از دهان کین و عداوت بیرون کشیده و کاربدان مثبت^۴ انجامیده و بدان مقام رسیده که امرای بزرگ مغولان^۵ [و] ارکان دولت و ملازمان و مقربان حضرت به نقار^۶ و عداوت بیرون آمده: و در اظهار معایب [۱۹۳ ب] و تفتیش مثالب^۷ یکدیگر در کمین انتظار نشسته، و هر کس را از اهل بدعت و فساد که از این شیوه دم زند محرض^۸ و مربی گشته به حدی که اگر بر یکی مسالی باقی کشیده اند یا به گناهی منسوب گشته، چون طاعن عرض دیگری شد امرای دیگر از راه غرض- آمیزی که نسبت بدو دارد^۹ به حمایت او برخاستند^{۱۰} و او را از ورطه

۱- دواوین: دواوین در این مقام به معنی اداره و دستگاه‌هایی که در قدیم کارادارات را انجام می‌داده‌اند، آمده است.

۲- تموز: گرمای سخت و بدان جهت گفته‌اند که تموز نام یکی از ماه‌های رومیان است و مصادف است با چله تابستان.

۳- و شایت: سخن چینی و سعایت.

۴- مثبت: این لفظ برای تشبیه آید به معنی مانند «غیاث اللغات».

۵- میج: صغولان

۶- نقار: کینه و عناد «غیاث اللغات».

۷- مثالب. عیب‌ها و زبونی‌ها. «غیاث اللغات».

۸- محرض: ورغلا ننده و کسی را به جنگ برانگیزاننده. «غیاث اللغات»

پا: محرضی.

۹- تر: دارند.

۱۰- مر: برمی‌خواستند، پا و مل برخواستند.

تهلكه^۱ بیرون آوردند و محترم و موقر گشت^۲، حالها چون بر این نمط^۳ دیدم، دانستم که کار به تدبیر صایب و رای ثاقب^۴ فرابسته نیست یا تن به قضا و قدر باید داد یا شیوهٔ ابنای زمانه در تقبیح صورت و اظهار اسرار و معایب جمعی دیگر به افتراء و تزویر و یا به نمیمت تقریر^۵ برخاست^۶ و قدم در نهاد و از مهالك^۷ و معارك^۸ خطر مال و سر را رهسانید چنانکه جمعی بدین شیوه چون روی نجات و مناص^۹ در آن دیدند از مطالبات خلاص یافتند.

چون تاثیر دوران چرخ برین نمط بود^{۱۰} و خریدار سقط^{۱۱} متاع این سقط^{۱۲} من و برادرم، با همدیگر نشستیم و گفتیم: «النار ولا العار»^{۱۳}

۱- تهلکه: نیست شدن و مردن. «غیاث اللغات»

۲- می؛ گشته.

۳- نمط: روش و دستور. «غیاث اللغات».

۴- ثاقب: روشن و تابان. «منتهی الارب».

۵- نمیمت: سخن چینی کردن بر آغالا نیدن. «منتهی الارب».

۶- پا، مر: برخواست.

۷- مهالك: جای های هلاک. «غیاث اللغات».

۸- معارك: جای های جنگ و میدان های کارزار. «غیاث اللغات».

۹- مناص: گریختن و خویش را باز کشیدن. «غیاث اللغات».

۱۰- مع: بوده.

۱۱- سقط: سهو و خطا. «غیاث اللغات» مر: سقطه.

۱۲- سقط: جامه دان که بر شکل جوال یا مانند کدوی خشک میان تهی

باشد. «منتهی الارب».

۱۳- النار ولا العار: آتش، نه ننگ: مقصود این است که اگر انسان آتش

را اختیار کند بهتر از تحمل ننگ است از امثال سائر است. رك: المستقصی

فی امثال العرب. ج ۱، ص ۳۵۱ البیان والتبیین: ج ۴، ص ۵۱۸ و در تاریخ و صاف

نیز نقل شده است: ص ۷۲

لعنت بر سردرم و دینار باد.

بیت :

به نام نکوگر بمیرم رواست مرا نام باید که تن مرگ راست^۱
 نفس نبیه^۲ چگونه پسندد که به شین^۳ و عار و غمز^۴ و همزه و افشای
 اسرار دوست و دشمن برخیزد^۵ و به اتفاق فتانان^۶ بی عقل فتنه انگیزد
 و به خسوش آمد جمعی بادیگری کاود^۸ و ستیزد. قوله تعالی^۹: «کمئل-
 الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بریء منك»^{۱۰}.

۱- این بیت از اشعار فردوسی است و در شاهنامه دوبار تکرار شده است
 بار اول درج ۲، ص ۸۶۶ در داستان رستم با خاقان چین بر زبان جاری شده
 است و بار دوم در داستان رستم و اسفندیار در داستان «چهاره ساختن سیمرغ
 رستم را» درج ۳، ص ۱۴۹۹ تکرار شده است.

۲- نبیه: آگاه و آگاهی دهنده، «غیاث اللغات» ضبط این کلمه در نسخه‌ها
 مغشوش است: تر: آئنه پا: آینه. مل و میج: آینه.

۳- شین: زشتی و عیب، «غیاث اللغات».

۴- غمز: عیب کردن، تهمت نهادن.

۵- همز: اشاره کردن به چشم و عیب کردن. «منتهی الادب».

۶- تر: برانگیزد.

۷- فتانان جمع فتان و فتان: دزد دیو. «منتهی الارب» فتنه انگیز «غیاث اللغات».

۸- کاود: میج: کاور.

۹- فرموده خداوند است که بر تو متعال است.

۱۰- راست همچون دیو آنگه که به آدمی گفت کافر شو! چون کافر شد،

گفت: من از تو بیزارم. قسمتی است از آیه ۱۶ از سوره الحشر سوره ۵۹. میج:

آیه شریفه و بیت زیر را ندارد.

شعر :

ويعتده قوم كثير تجارة ويمنعني عن ذاك ديني و مذهبي^۱
هرچند از دو سال پيشتر، اين شيوه آغاز رفته بود، اما در اين
سال سنه ثمانين^۲ کار وشايت و نميمت را بازاری بس رواج و تيز
بود. ومطالبة مظالم برسان روز رستاخيز، ثقات^۳ ومعمدان که بهردفع
چنين روزی باشند به سعایت و نميمت چهره می گشودند و نواب^۴ و
زيردستان طمع در اختيار منصوب ومنوب^۵ استاد خود می کردند و حق
مصاحبت و ممالحت^۶ ديرينه يكسومی نهادند. حق نان و نمك حق دين

۱- گروه بسیاری از مردم آن را تجارت و بازرگانی می شمارند و لکن
دين و مذهب من، مرا از آن بازمی دارد. مرحوم قزوینی در حاشیه تاريخ جهان گشای
در تعلقه ای که نوشته است اين بيت را به بعث بن حرث از شاعران حماسه
نسبت داده است و بيت پيش از آن را نیز بدین گونه نقل کرده است:

ولست وان قربت يوماً ببائع خلایق ولادینی ابتغاء التحبب

وسند آن را شرح حماسه ج ۱، ص ۱۹۶ یاد کرده است. رك: تاريخ
جهانگشای ج ۱، ص ۲۳۳. و با اندك اختلافی در عقد الفريد ج ۱، ص ۶۸
نیز آمده است و در پانویس كتاب به بعث بن حرث نسبت داده شده است و در
کتابهای ادبی نیز بدان تمثیل جسته شده است. رك: کلیله و دمنه. ص ۳۱۴

۲- منظور از ثمانين در اینجا سنه ثمانين و ستمائة است يعنی سال

۶۸۰ هجری قمری.

۳- ثقات: جمع ثقه: افراد معتمد و استوار.

۴- نواب: جمع نائب. وکیل ها، گماشتگان. «معین».

۵- منوب: نیابت کرده شده، گماشته شده.

۶- ممالحت: هم سفرگی کردن. «منتهی الارب».

است^۱. بلکه برادر بربرادر و فرزند برپدر و مادر بر فرزند بیرون می-
آمد و رعات و ادوان با حکام دیوان در معارضه^۳ و مقابله بیرون می-
آمدند. بیشتر اصحاب و شایب و مفتریان زور^۵ به مقصود رسیدند و آن
جماعت که برایشان تقریر^۶ دادند در مطالبه مالی ناچیز شدند و خانه خراب،
و بعضی به هزیمت^۷ التجابه مکان بعید و دور کردند و زنان و فرزندان
ایشان مأسور^۸ گشتند و بعضی را به یاسا^۹ رسانیدند، و ادوان قائم مقام
ایشان شدند. و «کل من عاش یسری مالایری^{۱۰}». «فی الجملة^{۱۱}» در
دارد نیا «طامة الكبرى»^{۱۲} مشاهده افتاد [۱۹۴ - الف] و هیچ بقعه‌ای

۱- ظاهراً مثل است و نظیر «حق نان و نمک بسیار باشد» است. رك:

امثال و حکم ج ۱، ص ۶۹۸

۲- رعات: نگهبانان. «غیاث اللغات».

۳- ادوان: ظاهراً جمع دون به معنی حقیر گرفته شده است.

۴- معارضه: پیشاپیش آمدن کسی را در راه. «منتهی الارب».

۵- زور: دروغ و کفر و شرك با خدای «منتهی الارب».

۶- تقریر دادن: اقرار کردن.

۷- هزیمت: پراکنده شدن. فرار کردن و معمولاً برای سپاهیان به کار

می رود.

۸- مأسور: اسیر شده، گرفتار گشته.

۹- به یاسا رسانیدن: کیفر دادن، مجازات کردن. «معین».

۱۰- همه آنان که زندگی می کنند نادیدنی ها می بینند نظیر مثل: «عش

رجباً تری عجباً» می باشد.

۱۱- فی الجملة: باری. بالجملة.

۱۲- طامة الكبرى: بلیه بزرگ، قیامت، رستاخیز. «معین» طامة الكبرى

به معنی بلیه بزرگ و داهیه مهین از آیه ۳۴ سورة ۷۹ سورة النازعات مأخوذ
است. و همه آیه بدین گونه است: «فاذا جاءت الطامة الكبرى» آنروز که داهیه
مهین بیفتد.

از بقاع ملك خراسان و شیراز و کرمان و بغداد و عراق عجم^۱ و آذربيجان و روم^۲ و دیار بکر^۳ و موصل^۴ و میافارقین^۵ از ساعی^۶ خالی نماند و

۱- عراق عجم: ایالت جبال را در قرون وسطی غالب اوقات عراق-عجم نامیده‌اند تا با عراق عرب اشتباه نشود. ایالت جبال شهرهای بزرگی داشت از قبیل کرمانشاه، همدان، و در شمال خاوری آن ری و در جنوب خاوری اصفهان بود. از زمان سلجوقیان این نواحی را عراق عجم گفته‌اند. «جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی» به نقل لغت‌نامه.

۲- روم: در اصطلاح مسلمین و مورخان اسلامی، مراد از روم آسیای صغیر و توابع آن است بدین توضیح که دولت‌های جمهوری و امپراطوری روم چون وسعت پیدا کرد و تا حدود آسیای صغیر مسخر آنان شد از قرن پنجم میلادی به آنطرف منقسم به غربی و شرقی شد. روم شرقی آسیای صغیر بود و بدین مناسبت آن قسمت‌های آسیای صغیر و استانبول را حتی بعد از ورود سلجوقیان و ترکان هم روم و رومیه می‌گفتند. «لغت‌نامه»

۳- دیاربکر: اعراب بلاد بین‌النهرین علیا را جزیره می‌نامیدند زیرا آبهای دجله و فرات علیا جلگه‌های آنجا را در بر می‌گرفت این سرزمین سه سه قسمت تقسیم می‌گردید و هر قسمت را دیار می‌گفتند این سه دیار عبارت است از دیار ربیع و دیار مضر و دیار بکر به نام سه قبیله ربیع و مضر و بکر... در ساحل دجله علیا بزرگترین شهر دیار بکر و دیار بکر شمالی‌ترین این سه دیار بود. ص ۹۳ جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی.

۴- موصل در ساحل باختری دجله بزرگترین شهر دیار ربیع بود در زمان امویان بر اهمیت موصل افزوده شد و در زمان مروان دوم کرسی دیار جزیره گردید. قسمت عمده اهالی موصل در قرن چهارم از نژاد کرد بودند. رک: ص ۹۴ سرزمینهای خلافت شرقی

۵- میافارقین شهری در بین‌النهرین نزدیک دیاربکر و در قرن چهارم از شهرهای آباد بوده است و تا قرن هشتم حتی با وجود حمله مغول شهرت و اعتباری داشته است. «معین».

۶- بجزمی» بقیه نسخه‌ها: ساعی.

هیچ بستانی از بساتین مملکت از نمایی، و در آن حالت جمعی مذمت اهل بغداد می کردند^۱ اما آنچه میان دارد چنانکه لشکریان برامیران خود و کارداران ملک برهمدیگر بیرون آمدند و امور همه اختلال پذیرفت و چون این موضع نه جایگاه شرح و بسط است از تفصیل آن اجتناب نمود و فردوسی^۲ رحمة الله علیه^۳ راست گفته است:

بیت:

ستیزه به جائی رساند سخن	که ویران کند خاندان کهن ^۴
فكان الصديق يزور الصديق	لشرب ^۵ المدام وعزف القيان ^۶
فصار الصديق يزور الصديق	لبث الهموم وشكوى الزمان ^۷

۱- مر: «و» ندارد.

۲- مل و مع: رحمه الله.

۳- جمله فعلی دعائی است به معنی: بخشایش خدا بر او باد.

۴- این بیت در شاهنامه فردوسی با اندک اختلافی در مصراع اول در داستان

رزم خواستن هومان از فریبرز ذکر شده است. شاهنامه ج ۳، ص ۱۰۱۶

۵- مع: این دو بیت را ندارد و بجز «می» بقیه نسخه ها بشرب.

۶- کاربردان سان بود که دوست، دوست خود را برای باده خواری و

ملازمت بندگان و لعب با آنان دیدار می کرد.

۷- کاربردین گونه شده است که دوست از دوست خود برای فاش کردن

اندوه های سخت و گله مندی از روزگار دیدار می کند این دو بیت از ابوالقاسم نصر بن

احمد بن نصر بن مأمون مصری معروف به الخبز ارزی است. رك «وفیات الاعیان»

ج ۵، ص ۳۷۷ وی در سال ۳۲۷ در گذشته است معجم الادباء ج ۷، ص ۲۰۸ این

دو بیت با اندک اختلافی در تاریخ و صاف نیز آمده است ص ۳۶۹، اما در

و غرض از ایماء بدین سخن آن بود تا معلوم رای عزیزان باشد
که از اقتضای وقت چنین بود و خود هر کس^۱ که متعدی کار دنیا باشد
از وقایع و مصایب^۲ چگونه معاف ماند؟
شعر:

ومن ظن ممن يلاقى الحروب بان لا يصاب فقد ظن عجزا^۳
و اگر که تثبت و عنایت و مرحمت ایلخان جوان بخت پادشاه
نیکو سیرست که عفو از گناهکاران سیرت اوست، دستگیر بودی، طامعان
مفتری یکدیگر را زنده نگذاشتندی. و در این اوقات و روزگار مانا
که مروت و فتوت از میان بنی آدم برخاسته^۴ و وفا و حریت^۵ از عالم

→ تاریخ بیهق بدین گونه ثبت افتاده است:

وكان الصديق يزور الصديق	لكسب المعالي و نشر العلوم
فصار الصديق يزور الصديق	لشكوى الزمان و بث الهموم
تاریخ بیهق ص ۳	

۱- مع و مل: هر وقت.

۲- مر: چگونه از وقایع و مصایب.

۳- کسی که در میدانهای پیکار حاضر می شود اگر گمان برد که مصیبتی
بدون می رسد بی گمان از روی عجز چنین تصویری کرده است. این بیت از خنساء
بنت عمرو است شرح حال او را می توان در کتاب الشعر والشعراء ص ۲۶۰ و
آغانی ج ۸۵، ص ۷۲ مطالعه کرد و جزو امثال سائر در کتابهای مختلف نیز آمده
است از جمله رك: التمثيل والمحاضرة ص ۶۴. و نهاية الارب ج ۳، ص ۷۲
الكامل میرد ج ۲، ص ۳۴۴ و تاریخ بیهق ص ۵۲.

۴- پا، مر، مع: برخواسته.

۵- تر، مع: جزیت.

مرتفع گشته و قضای حق ممالحت و مجاملت غدر^۱ و خیانت شده و اسداء^۲ (؟)
 جمیل و نعمت موجب کین و نفمت و حق اصطناع و انعام سبب اساعت
 و انتقام آمده و مکافات اکرام و احسان ماده ایذاء منعمان ایشان و^۳ در این
 معنی چند بیت در خاطر آمد.

شعر:

ومن اتی بجمیل عند ذی شرف یفید حمداً و شکراً فهو مشکور^۴
 فالو غده^۵ ان انت تولیه الجمیل یکن کالکلب یزداد وهو ممطور^۶

۱- مع و مل: عذر.

۲- مر: اسئدا و معنی خیلی دقیق آن برای نگارنده روشن نشد.

۳- مل: «و» ندارد.

۴- هر کس کار نیکی که حمد و شکر بر آن مترتب باشد، به حضور شخصی
 شریف بیاورد، او مشکور و سپاس داشته خواهد بود.

۵- مل: فالو غده.

۶- اگر به شخصی فرومایه و ناکس نیکی کنی همچون سگ باران زده
 بوی بد او افزون می شود و جسم او کلان تر می نماید در کلامه «ممطور» اینها
 به بدبوئی نیز هست چون وقتی که باران به پوست سگ برسد بوی ناخوش-
 آیند از آن بلند می شود و این معنی در ادب عرب بی سابقه نیست. شاعری در
 هجوزنی گفته است:

ریح الکرائم معروف لدارج وریحها ریح کلب مسه مطر
 و دیگری گفته است.

کان ریحهم من خبث ضعتهم ریح الکلاب اذا ما بلها المطر

و نیز ركه: الحيوان ج ۱، ص ۲۲۶

شعر:

قل لمن يلتوى بغصته ولم يجد محرماً لقصته^۱
 ان كفران نعمة المولى يتقاضى شديد نقمته^۲
 من يعادى ولى نعمته يحبسه^۳ الدهرفى مصيبتة^۴
 فانى لاتبغين لنقمته الغدره^۵ كاف بسوء فعلته^۶
 فما نسى حق منعم أحد الا وحل البلاء بعقوبته^۷

وبر عزیزان و برادران پوشیده نیست که بغداد و مایضاف الیه^۸
 را در اقالیم صیتی بس بزرگ است و حاصل آن به نسبت آنچه در
 اذهان نشسته و از دهان^۹ رجماً بالغیب^{۱۰} گویان نادان بیرون می آید

۱- به آنکه از اندوه و غصه خویش تافتن و برای قصه دل خود محرمی

پیدا نمی کند بگو:

۲- بی گمان کفران نعمت بزرگ و سرور ایجاب می کند که انسان

پادفراه شدیدی ببیند.

۳- بجز مل: تعبسه.

۴- هر که با ولینعمت خویش دشمنی ورزد روزگار او را در مصیبتش

گرفتاری سازد.

۵- پا: القدر داف، تر، مل، العذر.

۶- بی تردید تو در جستجوی پادفراه دشمنی ورزنده مباش که غدر و

بی وفائی بدی کار او را بسنده است.

۷- هرگز کسی حق منعمی را فراموش نکرد مگر این که برای عقوبت

و شکنجه او بلائی فرود آمد.

۸- بغداد و آنچه بدان افزوده می شود. یعنی بغداد و حومه آن.

۹- میج: اذهان.

۱۰- آن آنکه در تاریکی سنگ می اندازند یعنی آن آنکه حرفهائی از پیش

به غایت^۱ اندك، و در این مدت این صورت در دل ایلخان با فرو داد، به قلم السنه^۲ مختلفه نقش پذیرفته، و تصدیق آن معانی را بر اخراجات^۳ که لازمه کار مباشران چنان مهمی باشد، پیش کش [۱۹۴ ب] پادشاه و خواتین و برادران و پسران، و هدیّه و عراضه^۴ و سوقات و ملتسمات امراء و ارکان مملکت، و انعام مسترفدان^۵ و منتجعان^۶ از اتباع حضرت و اشیاع^۷ امیران و امثال ایشان، مشاهده می کرده و قیاس می گرفته.

شعر^۷

فیاموقداً ناسراً لغیرک ضوؤها و یا حاطباً فی جبل غیرک تحطب^۸

→

خود می سازند و می گویند.

۱- پا: غایت.

۲- اخراجات: وجه معاش، وجه گذران، هزینه ها و مالیات غیر مستمر.

۳- عراضه: آنچه مسافر برای دوستان خود تحفه بیاورد «غیاث اللغات».

۴- مسترفدان: یاری خواهان. از استرفاد به معنی یاری خواستن

«منتهی الارب».

۵- منتجعان: طالبان آب و علف و منافع.

۶- اشیاع: پیروان.

۷- معج: این بیت را ندارد و در دیگر نسخه ها نیز مغشوش است متن از

اغانی انتخاب شده است.

۸- ای برافروزنده آتشی که روشنی آن برای دیگری است وای هیمه

جمع کنی که باریسمان کسی دیگر هیزم می کشی. شعرا از کمیت بنزیدالاسدی

(متوفی ۱۲۶) است و در کتابهای معتبر نیز درج گردیده است. ر: اغانی ج

←

اما از آنجا که وفور عنایت و کرم پادشاهانه^۱ و رعایت حقوق کوچ^۲ دادن و بندگی کردن بندگان قدیم سی و اندساله مقتضی آن باشد تصدیق آن سخن نمی فرمود.

تادر آن وقت که به بندگی^۳ حضرت رسید و روزگار مقبل بر قول امثال این گفتار و امثال و اقراں بدان شیوه مواخذ و گرفتار، و بر سری جمعی از نواب و ثقات قدیم که در وقوع حوادث و محدودت و قایع اعتمادی کلی بر مساعدت ایشان بود و ایشان را در پیش هنگام مکاوح^۴ و بلیات ترس^۵ خویش می دانستیم، خود ترس و بیم از نیمیت ایشان بود.

شعر^۶

ولكن في البلاء هم قليل ^۷	اخلاء الرخاء هم كثير
فمالك عندنا ثبة خليل ^۸	فلا يغرك كثرة من تواخي

→

۱۷، ص ۱۲ و نهایة الارب ج ۳، ص ۷۴ و تعلیقات تجارب السلف ص ۷۰ و التمثیل المحاضرة ص ۶۷.

۱- میج: پادشاه.

۲- مر: کوچ.

۳- مل: بنده گی.

۴- مکاوح: دشمنی کردن و دشنام دادن. «غیاث اللغات».

۵- ترس: سپر. «غیاث اللغات»

۶- میج: این دوبیت را ندارد.

۷- دوستان فراخی زیست بسیارند ولیکن چنین دوستانی در آزمونهای سخت اندکند.

←

وچون ظنون خاص و عام به شهادت «شهد^۱ شاهد من اهلها^۲» یقین شد و جماعت مساعدان و معتمدان با اضداد قرین گشتند.

شعر^۳:

کیف اشکو^۴ من الزمان خطوباً اظهرت لی جواهر الاخوان^۵

بیت:

تا بدانستمی زدشمن و دوست زندگانی دوبار بایستی^۶
 ابنای زمانه پیچ پیچند همه^۷. مقرر تقریر داد که هر سال بیست
 تومان زر توفیر مال بغداد است که به خزانه نمی رسد. در مدت ده سال

→

۸- فراوانی کسانی که با تو دم از دوستی می زنند ترا نفری بد چون بننگام
 خلاف آمد روزگار و حوادث سخت دوستی از برای تو پیدا نمی شود. مؤلف
 ادب الدنيا والدین این دوبیت را به حسان بن ثابت نسبت داده است و با آنکه
 اختلاف درص ۱۵۲ همان کتاب آورده است. و نیز: نفثة المصطور ص ۱۳۳.
 ۱- مر «شهد» ندارد.

۲- و گواهی داد گواهی از کسان آن زن. قسمتی از آیه ۲۶ از سوره
 یوسف است و همه آیه بدین شرح است: «قال هی راودتنی عن نفسی و شهد شاهد من
 احلیها ان کان قمیصه قد من قبل فصدقت و هو من الکاذبین».

۳- مع: این بیت را ندارد.

۴- مر: اشکوا.

۵- از جهت حادثات، چگونه از روزگار گلشنند باشم چون روزگار
 است که گوهرو سرشت دوستان و برادران را برای من آشکار ساخته است.

۶- مرحوم دهخدا در کتاب امثال و حکم این بیت را به عمادی شهر یاری

نسبت داده اند. امثال و حکم ج ۱: ص ۵۲۸.

←

که اعمال برسیل ضمان است^۱ دویت تومن واجب باشد. و در ضمیر ایلخانی^۲ چنان نشانده بودند و آن نقش بسته^۳ که آن توفیری است که زرنقد باخانه برده ام و در زیر زمین دفن کرده^۴ و اگرچه حصول مقدار توفیر مذکور کذب و زور^۵ بود اما به حسب عادت ضمان^۶ اموال دیوانی و رسوم^۷ و یاسای ایلخانی این توفیر که به نسبت ضمان^۸ مالی از عشر بسیار کمتر بود، اگر دوسه ضعف^۹ این توفیر حاصل بودی متعهد و متدرك^{۱۰} مال را مسلم عوض اخراجات و لوازم کار او، تابدان چهرسد که توفیر

→ ۸- می: انبای زمانه هیچ هیچند همه.

۱- ضمان: قراردادی است که شخصی در مقابل شخص دیگر متعهد می شود.

۲- می: ایلخان.

۳- می: نقش بستگی.

۴- این گفته در تاریخ و صاف چنین ثبت افتاده است:

«مجددالملک به تازگی عرضه داشت که مدت دوازده سال است تا اعمال عراق عرب و خوزستان و مضافات آن برسیل ضمان علاءالدین را مقرر و مفوض فرموده اند، هر سال بیست تومن زر توفیر برداشته و باریگر اموال اندوخته، در زیر زمین دفین ساخته». تاریخ و صاف ص ۹۶.

۵- زور: دروغ «منتهی الارب»، معنی جمله این است که گرد آمدن دو میلیون دینار توفیر مذکور دروغ محض بود.

۶- ضمان جمع ضامن: یعنی کسانی که اموال دیوانسی را ضمانت می کنند.

۷- مر: «و» ندارد.

۸- پا: زمان.

۹- ضعف: دوچندان «منتهی الارب».

←

مذکور دون اعتبار نقصان مالی و توفیر سالی کند هیچ توفیر نباشد^۱ بلکه نقصان بود و اخراجات بسیار که لازمه دیوان باشد بیرون آنچه امثال هدایا و پیش کش یا از عمارات و اخراجات دیوانی، چون در مقابل یگدیگر دارند اخراجات در مقابل توفیر آید، باین قضیه‌ها و معاذیر^۲ روشن و حجت‌های مبرهن^۳ از کار غافل نبودم و در سال‌های گذشته به اسم توفیر مال تسلیم کرده بودم و در این سال پیش از وصول^۴ به بندگی حضرت عرضه داشته و آن را پسندیده فرمود و در آن باب به سیور غامیشی^۵ یرلیغ^۶ نفاذ^۷ یافته و به وقت وصول تسلیم کرده، اما چون نازکی^۸ وقت [۱۹۵ الف] و حال و احتیاج خزانة به مال معلوم بود و در خاطر ایلخان چنان مصور شده که «تأکلون التراث اکلاً لماً»^۹ اندیشه رفت تا تحقیق حساب

۱۰- چنان که متن درست باشد، ظاهراً به معنی پایان بردن تعهد است.

۱- هر چند جمله اخیر خالی از اضطراب نیست ولی ظاهراً مراد این است که توفیری که حاصل شده است از یک دهم آنچه بدگوش ایلخان رسانیده‌اند بسیار کمتر است به علاوه از این درآمدها، هزینه‌های دیوان و پیش کش‌ها پرداخته شده است و اکنون نه تنها توفیری باقی نیست بلکه درآمدها نسبت به هزینه‌ها نقصان هم دارد.

۲- معاذیر: جمع معذار: حجت‌ها و برهان‌ها «منتهی الارب».

۳- مبرهن: حجت روشن و به دلایل قاطع ثابت کرده شده. «غیاث اللغات».

۴- میج و مل «به» ندارد.

۵- سیور غامیشی: التفات کردن و عنایت فرمودن. «معین».

۶- یرلیغ: فرمان پادشاهی لفظ ترکی است «غیاث اللغات».

۷- نفاذ یافتن: جاری شدن فرمان و نامه. در میج «نفاذ» آمده است.

۸- مل و میج: باز که.

و شمار، نواب و گماشته‌گان را زحمت بسیار رسد و مناقشت^۱ بر عرض لایقتر از مناقشت بر درم و دینار، و سال‌های گذشته چون مقررات اموال^۲ تسلیم خزانه و ارباب حوالات رفته بود^۳ و به اضعاف^۴ مقرر برات‌ها^۵ آورده بودند رعایت جانب رعیت را، برایشان هیچ نقلی نمی‌انداخت و به تقدمه^۶ یا^۷ قسمت بر عادت متصرفان ولات^۸ ممالك استخراج مالی نمی‌کرد و ارباب احالات^۹ به جوانب نازک تعلق می‌داشتند دفع و منع ایشان نیز صلاح نمی‌نمود و درانفاذ^{۱۰} حمل خزانه اعتذار^{۱۱} متعذر^{۱۲} بود از خاصه از مستقرضات، و جوهرات ارباب حوالات رابه‌اداد^{۱۳}

→ ۹- مرده ریگ را خوردنی به نهب می‌خورند. آیه بیستم از سوره ۸۹ الفجر است.

۱- مناقشت: باریکی کردن در حساب «منتهی الارب».

۲- مقررات اموال: یعنی اموال مقررده آنچه مقرر بود به خزانه برسد.

۳- یعنی تسلیم ارباب حواله‌ها شده بود.

۴- اضعاف: دوچندها «غیاث اللغات». مع: اضعاف مضاعف.

۵- مر، می: بر برات‌ها.

۶- تقدمه: پیش کردن و درپیش شدن «غیاث اللغات». پا: مقدمه.

۷- بجز مع: با.

۸- می: وولات.

۹- ارباب احالات: دارندگان برات و کسانی که از طرف بزرگان

برات‌هایی برای وصول داشتند.

۱۰- انفاذ: جاری کردن و روان کردن. «غیاث اللغات» پا و مل: انفاذ مع:

ایقاد.

۱۱- اعتذار: عذرخواستن «غیاث اللغات».

۱۲- متعذر: دشوار «غیاث اللغات».

←

می‌رسانیدم و حمل‌های^۱ متواتر می‌فرستاد^۲ تا در مستقبل عوض آن
استیفاء^۳ کنم و چون مضایقه روزگار و باریکی کار مشاهده رفت به
مقتضی آنکه:

شعر :

فاذا عجزت عن الامور فدارها^۴
وامزج بها ان المزاج وفاق^۵
فالنار للماء الذي هو ضدها
تعطى^۶ النضاج^۷ وطبعها الاحراق^۸

→ ۱۳- مج: به آرامی رسانیدم.

۱- حمل: بارسر و پشت: «منتهی الارب». آنچه که به دست یادوش کشند
و از جایی به جایی برند. در متن مراد بارهائی است که به خزانه فرستاده می‌شده
است.

۲- این گونه طرز استعمال در قرن ششم و هفتم بسیار رایج بوده است از
جمله در کلیله و دمنه آمده است: «چنانکه از برادران و خواهران مستثنی شدم و
به مزید تربیت و ترشیح مخصوص گشت». به جای مخصوص گشتم. کلیله و دمنه ص ۴۴
۳- استیفاء: تمام گرفتن حق «غیاث اللغات».

۴- مر: فداوها.

۵- چون از کارها درمانده شدی با آنها سازواری آغاز کن که بی گمان
سرسازواری داشتن به سوی توفیق رفتن است.

۶- بجز می: يعطی.

۷- پا: نصایح.

←

باخود گفتم که فاضل^۱ وجوهات مقارب تقرير ارباب نمیمت و وشایت است فاضل را در این وجه را نم^۲ واز ننگ مقابله ادوان و مجادله ایشان خود را و جمعی بسیار را خلاص دهم و در اول بحث و استکشاف^۳ «اطرح و افرح»^۴ را کار بستم و توفیر نادیده و به دست حق نارسیده قبول کردم.

اصون عرضی بمالی لادنسه لا بارک الله بعد العرض فی المال^۵
اما چون قضادست در دامن زده باشد، تدبیر بشری سراز گریبان بیرون نتواند آورد و تقدیر کمند در گردن وجود انداخته رای و کفایت چگونگی سودمند باشد «ارید و ترید و لایکون الا ما ارید»^۶ اضداد چون دیدند

۸- آتش برای آبی که مخالف و ضد آن است پختگی می بخشد در حالی که طبیعت آن سوزاندن است این دوییت از این نبایه مصری است و در کتاب محاضرات الادباء و محاورات الشعرا به شکل زیر آمده است.

و اذا عجزت عن العدو فداره و امزج له ان المزاج رفاق
فالنار بالماء الذي هو ضدها تعطى النضاج و طبعها الاحراق

ج ۱، ص ۴۴۷

و در کتاب ادب الدنيا والدين نیز هر دو بیت بدون ذکر نام شاعر آمده است. ص ۱۷۸. و در صفحه ۲۷۹ منشآت خاقانی به صورت نشر چاپ شده است.

۱- فاضل: افزونی و زیادتى.

۲- یعنی زیادتى که از خزانه طلب دارم در همان حدی است که سخن چینان می گویند طلب خویش را در وجه مطالبه دشمنان محسوب کنم.

۳- استکشاف: طلب کشف کردن، جستجو کردن.

۴- اطرح افرح: دور بینداز و شادمانی کن.

۵- آبروی خود را با دارائی خود محفوظ نگه میدارم و آن را پلید

که فاضل در وجه رانده^۱ خواهد شد و از آن^۲ سبب آسیب و زحمتی نخواهد رسید ایلخان را یاد دادند که از شهور سنه^۳ تسین تا امروز دوازده سال است. جمعی امرا که به بغداد آمدند و استرفاع^۴ حالی کردند در حد دویست و پنجاه تومان زر^۵ باقی کشیدند و تا غایت وقت از آن وجهی به خزانه نرسیده. هر چند پوشیده نماند که امرا استرفاع حساب کردند، اعمال بامحرر این کلمات بر سبیل امانت بود نه ضمان، و بقایا که تقریر کرده بودند اکثر آن خلاف و بهتان [بود] و آن مقدار نیز که باقی مانده بر جماعت رعایا و متصرفان منکسر^۶ امثال ضمان تمغا^۷ که جز

→
نمی گرداندم که خداوند پس از رفتن آبرو مال را خجسته مداراد. مصراع دوم این بیت در جامع التواریخ رشیدی ص ۷۷۷ و تاریخ و صاف ص ۹۸ نیز آمده است.

۶- می خواهم و می خواهی اما جز آنکه من می خواهم واقع نمی شود. در کتاب التمثیل والمحاضرة از امثال تورات نقل شده است و به صورت زیر نیز ثبت افتاده است «ترید و ارید و لایکون الا ما ارید» ص ۱۳ التمثیل والمحاضرة و در تاریخ و صاف نیز به همین نحو اخیر یاد شده است. تاریخ و صاف ص ۹۳
۱- میج: رانده خوانده خواهد شد.

۲- میج: ازین سبب.

۳- مراد سال ۶۶۹ است.

۴- استرفاع: برداشتن «منتهی الارب».

۵- مل: در.

۶- منکسر: شکسته و پریشان احوال.

۷- تمغا: نشان و مهر و داغ و باجی که بر درهای بلاد و معا بر بحار از تجار

ادوان و سفله متعهد و مباشر چنان مالی نباشند و امکان استيفای آن متعذر بود و هم در آن حال که امرا از بغداد بازگشتند مصاحب ایشان به بندگی حضرت رسید و در باب آن بقایا غور کرد [۱۹۵ ب] و امرای بزرگ بحث [و] استکشاف آن واجب داشتند و به اتفاق امراء مستخرج^۱ و کتاب عرضه داشتند که بقایا بر جماعت ضمان ورعایا است^۲ و به خاصه فلانی تعلق ندارد و نیز اگر از رعایا به قهر استيفاء رود خسارت آن از حاصل آن بیشتر باشد چه موجب خرابی ولایت و تفرقه رعیت گردد. بدان سبب نواخت عاطفت و سیورغامیشی^۳ فرمان شد و به معاودت با سرکار فرمان، و در این مدت از آن سخنی نرفت اما چون در ضمیر و خاطر ایلخان چنان نقش دفاین^۴ زر مستحکم شده بود که مقدار این باقی را^۵ فضله ای می پنداشتند. و در آن حال لشکرهای منصور که فضا از کثرت ایشان تنگ می نمود به جانب شام^۶ در صحبت برادر خویش پادشاهزاده منگو تیمور^۷ می نشستند و لشکری جرار را به جانب بلاد شرقی به خدمت

→

گیرند. «غیاث اللغات».

۱- مستخرج: بیرون آورنده، استخراج کننده به اصطلاح امروز برآورد

کننده.

۲- مر: و برعاست.

۳- سیورغامیشی: التفات کردن و عنایت فرمودن. «معین».

۴- دفاین: جمع دفینه، مالهای مدفون «غیاث اللغات».

۵- مراد از زر باقی ۲/۵۰۰/۰۰۰ دینار مذکور در پیش است.

۶- مراد از شام در ادب فارسی کشور سوریه امروزی است.

←

پادشاهزاده ارغون اغول^۱ روان فرمود و مثل آن لشکری بسیار را به حد دربند^۲ [و] باکو^۳ می فرستاد. و پادشاه به نفس خویش برسبیل

→

۷- منگو تیمور: شهزاده منگو تیمور پسر هلاکو خان مغول و برادر اباقا بود. وی از طرف برادر خود مأموریت جنگ با شامیان را که به ولایات زیرسلطه مغولان می تاختند به عهده گرفته بود و در مقدمه لشکری کلان به جانب شامات حرکت کرده، و در حمص فرود آمده بود. هر چند در آغاز جنگ پیروزی نصیب لشکریان مغول بود ولی سرانجام شکستی سخت را از شامیان تحمل کردند و خبر این شکست اباقا خان را بسیار ملول ساخت و تصمیم گرفت که شخصاً بدان خطه لشکر کشد که اجل مهلتش نداد. ج ۲، ص ۷۷۷ جامع التواریخ رشیدی و ص ۸۹ تاریخ و صاف. میج: منکر نموده.

۱- ارغون اغول: ارغون خان پسر اباقا خان است که تا سال ۶۸۲ در بلاد شرقی حکومت داشت در سال ۶۸۳ با عم خود سلطان احمد تکودار به ستیز برخاست و پس از کشتن او به پادشاهی رسید و تا سال ۶۹۰ بر مسند ایلخانی تکیه داشت برای ملاحظه شرح حال مفصل او رک: جامع التواریخ رشیدی ج ۲، ص ۸۰۵ و روضة الصفا ج ۵، ص ۳۳۵.

۲- دربند: در آخرین نقطه شمالی ایالت شروان شهر باب الالباب یعنی همان دربند معروفترین بنا در دریای خزر واقع است. این شهر از نواحی مرزی ممالک اسلامی است. و در ازمنه قدیم از هر طرف محاط به اهل کفر بوده است. رک: جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی. ص ۱۹۳

۳- باکو: بندر باکو، یا باکویه یا بادکوبه در جنوب دربند است و امروزه از شهرهای جمهوری آذربایجان شوروی است، و تا زمان فتحعلی شاه قاجار از شهرهای ایران بشمار می رفته است. این شهر ساحلی دریای خزر از مخازن و منابع غنی نفت دنیا است. و نیز رک: جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی. ص ۱۹۴.

تفرج شکار برعزم زمستان گساح بغداد به جانب اربيل^۱ و موصل^۲ روان شد و از آنجا مطالعه رجه شام^۳ در خاطر گذشت، جریده از آنجا برانند و برکنار دیهی که آن را دیر^۴ خوانند نزول کرد جمعی را بر سبیل محافظت لصوصه برمدار رجه بداشتند و چندروز در آن مقام تفرج

۱- اربیل: شهری است در نزدیکی موصل در سرزمین پنهانور میان زاب بزرگ و زاب کوچک واقع است و مخصوصاً در قرن هفتم بروسعت و آبادانی آن افزوده شده است و از شهرهای بسیار آباد با بازارها و مساجد بزرگ یاد شده است. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی ص ۱۰۰

۲- موصل: موصل در ساحل باختری دجله بزرگترین شهر دیار ربیعه بوده است و در زمان حکومت بنی امیه بر عظمت و اعتبار این شهر افزوده شد و زمانی نیز مرکز ایالت جزیره گردید. نک: جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی ص ۹۴

۳- رجه شام: این رجه به نام رجه شام یا رجه مالک بن طوق که بانی آن است خوانده شده تا بارجههای دیگر اشتباه نشود. مالک بن طوق در زمان خلافت مأمون می زیسته است. مقدسی رجه را یکی از بزرگترین شهرهای فرات در بین النهرین علیا شمرده است. این شهر حومه ای بسیار وسیع داشته است. نک: ص ۱۱۳ جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی

۴- دیر: دهات بسیاری به نام دیر در نواحی بین النهرین وجود دارد و تاریخ و صاف آنها دیر اسیر از اعمال رجه الشام یاد کرده است. ص ۱۹۶ تاریخ و صاف.

۵- لصوص: جمع لص: دزدان. «منتهی الارب».

صید کرد و بفرمود تالشکر رجه را رخنه کردند تا آب از مزارعان^۱ منقطع گردد و از آنجا بر عزم بغداد بازگشت و لشکری گران را بر عقب لشکر پیشین به جانب شام روان گردانید^۲ و محرر این حروف در مقدمه به تدبیر مصالح یامات^۳ و ترتیب مایحتاج ساوریات^۴ غره^۵ رجب روان شد باز در غیبت حدیث بقایای کهن را نو کردند^۶ و جمعی از امرا را بر عقب من به استیفای آن روان، به تکریت^۷ به من رسیدند و فرمان مطاع ایلخانی را به من شنوایند.

۱- مزارعان: جمع مزارع: کشاورزان زراعت کنندگان.

۲- منظور لشکری است که برای تأیید و تقویت منگو تیمور برادر ابا قاخان که با شامیان در نبرد بود، فرستاده شده است.

۳- یامات جمع یام: یام اسب چا پارخانه است یامات چا پارخانه‌ها. حاشیه تاریخ و صاف به نقل از برهان قاطع. در نسخه‌ها اقامات آمده است و متن مطابق تاریخ و صاف تصحیح شد.

۴- ساوریات: جمع ساوریه: شخصی که بر اسب چا پارخانه سوار شود. حاشیه تاریخ و صاف ص ۱۹۶.

۵- غره: اول روز ماه «غیاث اللغات».

۶- مولف تاریخ و صاف می نویسد: «مجدد الملك در راه، هم در روز انفصال صاحب علاء الدین حکایات بقایا باز یاد ایلخان داد». ص ۱۹۶، ج ۱ تاریخ و صاف.

۷- تکریت: درسی میلی شمال سامرا در جانب باختری دجله آخرین شهر عراق بشمار می آمده است و در قرن چهارم اکثر مردم آن شهر مسیحی بوده‌اند در قرن‌های پنجم و ششم و هفتم دارای بازارها و مساجد و برج‌ها و باروهای عالی

شعر :

نبئت ان ابا قابوس اوعدنی ولاقرار علی زار^۱ من الاسد^۲
با خود گفتم:

العبد وما یملکه لمولاه^۳. آن توترا وآن ما نیز ترا.
اما قصه چکنی کار جد بود و تأثیر اقوال اصحاب اغراض^۴ در خاطر
پادشاه بی حد «لامعقب لحکمه ولامرد لقضائه» و مطالبه بقایا بهانه حصول
زر مقصود است و مقصود^۵ در مدرسه و رباطی که به جوار مشهد عید الله

→ و مستحکم بوده است رک: ص ۲۶ جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی.

۱- زار: در متن ناخواناست و مل: زار و می: زائر. و میج: این بیت را

ندارد.

۲- خبردار شدم که نعمان ابن منذر تهدیدم کرده و بیمم داده است دیگر
قراری بر بانگی از شیر وجود ندارد. این بیت از زیاد بن معاویه مشهور به نابغه
ذیانی است و در کتابهای متعدد ذکر شده است. رک: الشعر والشعراء ص ۹۲
والعمدة ج ۲، ص ۱۷۷ والوسیط ص ۵۵ و در کتاب منشآت خاقانی نیز آمده
است. ص ۳۳۱.

۳- بنده و هر آنچه در دست اوست خواهجه راست. این مثل با اندک
اختلافی در کتب مختلف آمده است. «العبد وما فی یدہ کان لمولاه» امثال و حکم
ج ۱، ص ۲۵۸ و با حذف «کان» در «نفثة المصدور» نیز یاد شده است. ص ۴۱۲. در
تاریخ و صاف نیز ذکر شده است. ص ۱۹۵

۴- می: «اغراض» ندارد.

۵- فرمان خدای را عقب انداختنی نیست و قضای الهی را باز گردانیدنی
نه. قسمت اول یعنی لامعقب لحکمه در آیه ۴۱ از سوره ۱۳ رد آمده است.

۶- مر: مقصور.

علی^۱ - علیه السلام - انشاء رفته موجود و از آن عین^۲ که هیچ عین^۳ و اثر نداشت حوضها مالا مال. در این دم این بیت در خاطر گذشت
 لا المال یغنی عنک شیئاً ولا صائب تدبیر اذ الد هر حال^۴
 و چون می شنیدم که برادرم - که در وقایت و حمایت یزدان باد - سبب این حالت در قلق^۵ و تشویش است و دل خسته و ریش، از اضطراب او مضطرب شدم و الا در آن حال من نیک فارغ بودم و از داد فلک [الف - ۱۹۵/۱] و بیداد و از بار^۶ اندیشه آزاد، با ارادت حق تعالی^۷ در ساخته بی خروش و فریاد. بلکه از حق آن احوال را نعمتی می دیدم بر خود، نه نعمتی، و تهذیبی^۸ می دانستم نه تعذیبی، و با چون و چرا و لا ونعم^۹ دآوری نمانده و می گفتم:

- ۱- عبیدالله بن علی بن ابی طالب الهاشمی القرشی مردی شجاع و عابد بود و در جنگی که مختار با مصعب کرد، عبیدالله با مصعب بود و به سال ۶۷ در یکی از جنگها به قتل رسید. اعلام زرکلی. به نقل لغت نامه.
- ۲- علیه السلام: سلام و درود بر او باد. «غیاث اللغات».
- ۳- عین: دینار و زرسرخ و مال. «غیاث اللغات».
- ۴- عین: ذات هر شی.
- ۵- وقتی که روزگار متغیر و دگرگونه است نه مال و نه اندیشه صائب چیزی عاید تو نمی کند و سودی نمی بخشد.
- ۶- قلق: بی قراری و بی آرامی، «غیاث اللغات» مج و مل: غلق.
- ۷- مج و مل: یاد.
- ۸- حق تعالی: خدا که والا است «شأنش» پروردگار و الامقام. «معین»

مصراع:

هرچ از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم^۱

شعر:

ایارب قد احسنت بدأ وعوده الى فلم ينهض باحسانك الشکر^۲
 اذا عم بالسراء عم سرورها وان عم بالضراء اعقبها الاجر^۳
 فكيف بلوغ الشکر الابفضله وان طالت الايام واتصل العمر^۴

→

۹- تهذیب: پاک کردن. «غیاث اللغات».

۱۰- لا ونعم: نه و آری. این ترکیب در ادب فارسی مستعمل بوده است.

گشادند بر هم در فتنه باز به لا ونعم کرده گردن دراز

سعدی

۱- مصراع دوم بیت زیر اسنائی است.

از دست ار آتش بود مارا ز گل مفرش بود

هر چه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم

دیوان سنائی ص ۳۸۹

به این بیت در کشف الاسرار میبیدی نیز تمثیل جسته شده است. کشف

الاسرار ج ۱، ص ۱۷۹ و نیز ركه: تاریخ و صاف ص ۱۴۱.

۲- پروردگار در آغاز و در باز گشت بر من نیکی فرمودی که شکر و سپاس

جوابگوی احسان تو نیست و بدان نمی رسد.

۳- چون شادمانی تعمیم یافت خوشی آن همگانی می شود و اگر

اندوهی فرا گرفت، اجر و پاداش به دنبالش می آید.

۴- جز به فضل الهی چگونه می توان سپاسگزاری کرد؟ هر چند که

←

در تسکین و تثبیت^۱ او مکتوبی نوشتیم و برانقباض و قلق او انگار
و ملامت کردم و این ابیات در اثنای آن برخاطر گذشت.

شعر:

لئن نظر الزمان الی شزراً	فلاتک ضیقاً افدیک صدرأ ^۲
وکن بالله ذائقة فانی ^۳	اری الرحمن ^۴ فی ذا الامر بسرأ ^۵
زمانی ان زمانی لا ابالی	وقد مارسته یسراً و عسرأ ^۶

→ روزگار به درازا بکشد و عمر طولانی گردد. این قطعه از محمود بن حسن وراق
از شاعران اوایل قرن سوم است و با اندک تفاوتی در کتاب زهر الاداب نیز
آمده است. ج ۱، ص ۱۳۸ و مؤلف المستطرف فی کل فن مستطرف نیز بی ذکر
نام شاعر دوبیت از آن را ثبت کرده است. ج ۱، ص ۲۸.

۱- تثبیت: درنگ کردن و برقرار ماندن. «منتهی الارب».

۲- اگر روزگار بر من به نظر اعراض و کراهیت نگریست (ای صاحب دیوان)

— جانم فدای تو — تود لنگک مباش.

۳- بجز می: انما.

۴- تاریخ و صاف: اری الله

۵- اعتماد و اطمینان به خداوند داشته باش که بی گمان من از جانب

خداوند رازی در این کار می بینم.

۶- اگر روزگار تیر بارانم کند با کی ندارم چون در حالات فراخی حال و

تنگی معیشت باروزگار ممارست داشتم. بنا به نوشته و صاف المحضره این سه بیت

از قصیده ای است که ۷۰ تن به استقبال آن رفته و آن را تضمین کرده اند و خواه

پس از خلاص از محبس قصیده قاضی عزالدین یعقوبی را پسندیده است. بقیه

ابیات این قصیده که از تضمین عزالدین استخراج شده است ذیلا درج می شود.

ان حال دهر لا تكن جازعاً فأنسما الايام حالاً (۲) بحال^۱
 چون مطالبه و تشديد كه از معتاد عوايد مألوف بعيد بود، معاينهديد
 و تأثير مقاصد اعدا و حساد مشاهده، دانست كه: كار از لب خشك و دیده تر
 بگذشت.

→

و قد عاشرته ستين عاماً	و خضت غماره مداً و جزراً
رايت الدهر لا يبقی بحال	يربك الوجه ثم يربك ظهرا
ترانی ثابتاً جاشاً اذا ما	جيوش الحادث عزم من امرا
وجئن مفوقات للمنايا	و او هين القوى خوفاً و ذعرا
اذا حاربتها بجنود صبری	من المولى فاكسرهن كسرا
جنود لم تروها اذ راها	ثباتاً في العزائم ثم صبراً
فان شاهدت في عزمي فتوراً	جعلت عزيمتي للصبر ازرا
اذا دكت جبال الصبر دكاً	تسرى مني فؤداً مستقرا
سواء عندنا يومك دهری	فكن خلا و اما شئت خمرأ
ترانی لا یغیرنی زمانسی	اذا ما ساعنی من حيث سرا
اری دهرأ یعاند کل حر	كان لهلدي الاحرار و ترا
فصبراً ايها القلب المعنى	يكون ختام هذا الامرا نصرا
ولا تلك مثل خنسي ذات دمع	فكن يا قلب في الالاعصخرا
و كن في البوس و النعما شكوراً	لربك حامداً سراً و جهراً

تاریخ و صاف ص ۱۰۱

۱- اگر روزگار دگرگون گشت بسی تاب مباش و جزع مکن که
 روزگاران در حال دگرگونی است.

نظير ضرب المثل للدهر حال بعد حال. مع: این بیت و ابیات بعدی را

ندارد.

شعر :

ان الزمان اذانباً^۱ سلب الذی اعطى قديماً^۲
 كالريح ترجع عاصفاً من بعد ان بدأت نسيماً^۳
 در آن حال این چند بیت از خاطری که براو آب فکر نمانده بود
 ترشح کرد.

شعر :

يا قلب لا تتعبن بالغیر وارض لحکم القضاء والقدر^۴
 فای^۵ عین من القذی سلمت وای عین صفت^۶ من الکدر^۷

۱- مع: بنا.

۲- بی گمان روزگار چون سرناسازگاری وعدم توافق پیش گیرد آنچه را
 که در روزگار این پیش بخشیده است. باز پس می گیرد.

۳- همچون باد سخت، پس از آن که به صورت نسیمی ملایم آغاز می
 شود به بادی تند تبدیل می گردد. این بیت با اندک تغییری در کتاب التمثیل و
 المحاضرة چنین آمده است.

الريح ترجع عاصفاً من بعد ما ابتدأت نسيماً

التمثيل والمحاضرة ص ۲۴۱

۴- ای دل هرگز از دگرگونی های زمان در رنج و تعب مباش و به
 حکم قضا و قدر راضی و خشنود باش.

۵- بجز می: ای عین.

۶- بجز می: صفا

۷- کدامین سرچشمه ای است که از خس و خاشاک به دور باشد و کدامین

چشمه ای است که از تیرگیها صافی و پاکیزه باشد.

والدهر الب على ذوى الخطر ^۱	السيل خرب لكل عالية
فى ورده دايماً و فى الصدر ^۲	لاتأمن الدهران اتى و ابى
والنفع من ^۳ حيث جاء بالضرر ^۴	وانظر الى الصلح منه حين سطا
وطارقات الخطوب كالشرر ^۵	وان دنياك مثل هاوية
معشوقة عند مطمح النظر ^۶	عدوة ^۷ ان سبرت باطنها
فهى كدفلى فى الشكل والخبر ^۸	فلا يغرنك حسن منظرها
سم ذعاف فكن على حذر ^۹	فهى وان لشد طعمها وخلا

[۱۹۵-ب]

- ۱- سيل برای همه بناهای با شکوه و عالی ویرانگراست و روزگار فتنه برانگیز همه صاحبان شوکت است.
- ۲- روزگار اگر در آتشخور خود به توری آورد و یا در پیشگاهش از توری برگرداند آنرا امین مدار و از آن بی بیم مباش.
- ۳- مل: «من» ندارد.
- ۴- به هنگامی که روزگار سطوتی نشان داد و حمله ای کرد در فکر صلح و سازش باش چون سود آن از هر محل و جایی که عاید گردد به زیان است.
- ۵- بی گمان دنیای تو همانند دره ژرف دوزخ است و حوادث درشت روزگار مانند افروزیه و شرار است.
- ۶- بجزمی: غدوة.
- ۷- چون درون و باطن آن بیازمایی دشمنی است و لیکن چون در مد نظر باشد محبوب و معشوق است.
- ۸- زیبایی منظر و چشم انداز دنیا هرگز ترا نفریبد که آن در شکل و خبر همچون خرزهره است، رنگارنگ و لیکن زهر آگین.
- ۹- طعم دنیا اگر خوشایند باشد یا نباشد زهر کشنده ای است از آن بر حذر باش و پرهیز.

واز آنجا در صحبت جماعت به بغداد آمدم و آنچه موجود بود در خزانه و اندرون خانه از خشك و تروسیم و زر و مرصعات^۱ و جوهر و جامه و نادوخته^۲ و هر چیز^۳ که موروث و اندوخته بود تا از اوانی^۴ زر و سیم تا صفر^۵ و سفال تسلیم شد و تفصیل مقدار بضاعت مباضعان^۶ بداد املاک مکتسب و موروث در بلاد عرب و عجم از عقار^۷ و ضیاع^۸، از از انها و بساتین و قرایا و ارحیه^۹ و ممدارات و سرایها و حمامات و انواع حیوانات از ممالیک^{۱۰} تا دواب و هر چه اسم ملکیت^{۱۱} بر آن اطلاق رفته بود خاصه خود و فرزندان باسرها و اجمعها^{۱۲} بسپرد.

۱- مرصعات: وسایل زرنشان.

۲- مر: جامه نادوخته.

۳- مج و مل: هر چیزی.

۴- اوانی: ظروف و آوندها. «غیاث اللغات»

۵- صفر: روئین «غیاث اللغات» و مراد در این مقام ظروف و وسایل روئین

است.

۶- مباضعان: کسانی که با اندک سرمایه ای تجارت کنند.

۷- عقار، کسحا ب: زمین و آب و مانند آن. «غیاث اللغات».

۸- ضیاع: جمع: ضیعه آب و زمین و مانند آن. «غیاث اللغات».

۹- ارحیه: جمع رحاء در لغت به معنی سنگ آسیا و مجازاً به معنی

آسیا می باشد. در نسخه پا: از کلمه «مکتسب و موروث» تا ارحیه افتاده است.

۱۰- ممالیک: غلامان و کنیزان «غیاث اللغات».

۱۱- دواب: جنبندگان. «غیاث اللغات».

شعر: ۱

انت نعم المتاع لو كنت تبقى غيران لابقاء للانسان ۲
 ليس فيما علمته لك عيب عابه الناس غيرانك فان ۳
 وبعداز آن متقبل شد وخط داد که فيما بعدزری که با ۴ مقدار يك
 درم مدفون یا مودوعه بیرون آید مستوجب انکار و ملامت باشد و بدان
 معاقب و مواخذ .

شعر :

سرمن عاش ماله فاذا حاسبه الله سره الاعدام ۶

→ ۱۲- باسرها واجمعها: به تمامی و همگی.

۱- معج: دوبیت زیر را ندارد.

۲- اگر باقی و پایدار می ماندی چه متاع و کالای نیکی می بودی جز
 اینکه پایداری و بقائی برای انسان وجود ندارد.

۳- از معایبی که مردم برای تو بر شمرده اند تا آنجا که من دانسته ام
 بجز ناپایداری عیبی دیگر نداری. این دوبیت از اشعار موسی شهوات شاعر
 آذربایجانی الاصل از موالی بنی تمیم است و با اندک تغییری در کتب تراجم
 و محاضرات به صورت زیر نقل شده است:

ليس فيما بدالنا منك عيب عابه الناس غير انك فاني
 انت نعم المتاع لو كنت تبقى غير ان لابقاء للانسان

رك: الشعروالشعراج ۲، ص ۴۸۲، معجم الشعراى مرزبانى ص ۲۸۶. ادب
 الدنيا والدين ص ۱۱۹ البيان والتبيين ج ۴، ص ۴۵۸ والعمدة ج ۲، ص ۱۳۶ و
 مجانى الادب ج ۲، ص ۲۸ .

۴- می: یا.

واز غایت رعایت جانب اخوت و حرقت^۱ و شفقت و دلسوزی و مروت برادرم که ملازم حضرت پادشاه بود بر ملازمت تثبیت نتوانست نمود، اجازت خواست. چون به بغداد رسید جد و تحریص^۲ او بر تحصیل مطلوب بیشتر از دیگران بود سعی^۳ بلیغ می نمود و می خواست که به حسن تدبیر و سعی و جوهی زیادت حاصل آید تا در خدمت پادشاه به موقع افتد و آن عقده که بس محکم بود انحلال پذیرد.

به اول هرچه در خانه او و فرزندان او بود از اوانی زر و نقره و جواهر و مرصعینه^۴ بیرون آورد و تمامت نواب و معتمدان را حاضر کرد و بر سبیل استقراض^۵ هرچه بر آن قادر بود از ایشان قرض گرفت و تمامت این وجوهات اضافت وجوهات دیگر کرد. و من به کرات بر او انکار می کردم که این کار تقدیری است و تادیبی الهی و امید به فضل

۵- مودوع: به ودیعه نهاده شده. مج: مزروع.

۶- مال و دارائی هر زنده ای را شادمان می گرداند و چون خداوند بازخواستش بکند بی نوائی خوشنودش می گرداند. این بیت از احمد بن صالح معروف به ابی فتن است. نهاية الارب ج ۳: ص ۹۳. التمثیل والمحاضرة ص ۹۲ و مؤلف ادب الدنيا والدين آن را به علی بن جهم نسبت داده است ص ۳۳۴ و در دیوان علی بن جهم این بیت به صورت زیر نقل شده است.

یسر من عاش ماله فاذا حاسبه الله سره العدم ص ۱۹۴

۱- حرقت: سوزش. «غیاث اللغات».

۲- تحریص: کوشش نمودن و آزمند کردن.

۳- مج و مل: سعی.

۴- مرصعینه: جواهر نشان. پساوند «ینه» به قیاس دیگر کلمات مانند زرنینه

و سیمینه و چوبینه به آخر اسم مفعول عربی افزوده است.

۵- استقراض: وام خواستن «غیاث اللغات».

عمیم^۱ او آنکه بر حسب مألوف و معتاد از الطاف بی نهایت^۲.

شعر:

لقد احسن الله فيما مضى كذلك يحسن فيما بقى^۳
و نهایت آن ابتلاء بنقص من الاموال^۴ باشد و به تبع^۵ آن سرایت
و تجاوز نکند^۶ و نفوس در امان و حفظ او بماند، تأکید و مبالغت همین

۱- عمیم: تمام.

۲- ظاهراً جمله نا تمام مانده است.

۳- خداوند احسان و نیکی خود در گذشته به جای آورده است. همان گونه
نیز در آنچه باقی مانده است نیکی و احسان خواهد فرمود. این بیت از منصور
بن اسماعیل مشهور به منصور فقیه است. و مؤلف زهرالآداب بیت پیش از آن را
چنین نقل کرده است.

رضیت بما قسم الله لی وفوضت امری الی خالقی
كما احسن الله فيما مضى كذلك يحسن فيما بقى
زهرالآداب ج ۳، ص ۸۸۵

خاقانی در دوبیت زیر آن را به قاضی تنوخی نسبت داده است.

يك مشت خاکی از چه در بند کاخ و کوخی
برگ از خدا طلب کن بگذار شاخ و شوخی
نیکوت داشت اول نیکوت دارد آخر
این بیت معتقد ساز از قاضی تنوخی
دیوان خاقانی ۸۶۹

این بیت در دیوان منسوب به امیر المؤمنین علیه السلام نیز آمده است
دیوان ص ۶۱ در احیاء علوم الدین ج ۳، ص ۳۸۴ نیز آمده است.

۴- بنقص من الاموال: کاهشی از دارائی.

۵- مع «به» ندارد.

۶- مل: بکند.

تواند بود که هرچه اسم ملکیت بر آن اطلاق رفت بی تکلیفی بلکه به آسانی از سر آن برخاستیم^۱ و به خود قلندروار در عالم تجرید نشستیم و اندک و بسیار هیچ پوشیده نداشتیم و اگر این وجوه که طلب می دارند از واجبات، باقی بودی در ذمت من، یا آن را حدی محدود، شایستی که از دوستان وثقات و متعلقان به امتداد^۲ و استقراض طلب و جوهی کردیمی.^۳ و چون این [۱۹۶ - الف] حال و رای طور تدبیر است، از ایذا و خسارت اصحاب و متعلقان فایده ای صورت نمی بندد و چون هر چه موجود بود با کثرت^۴ تشدیدات^۵ و استقصاء^۶ تسلیم شد^۷ و تمامت در تحت «لایغادر صغیره ولا کبیره الا حصیها»^۸ داخل گشت و خود را نزدیک عرض^۹ و مروت معذور گردانیدم و مطلع الاسرار و الضمائر^{۱۰}

۱- پا و میج: برخواستیم.

۲- امتداد: مدد نمودن و یاری کردن.

۳- مر، می، میج: کرد می.

۴- پا: با کثرت شدت تشدیدات.

۵- میج و مل، شدیدات.

۶- استقصاء: طلب نهایت چیزی کردن مجازاً به معنی سعی و کوشش

بسیار و جزء رسی. «غیاث اللغات».

۷- میج: شده.

۸- [این کتاب] از کارهای ما نه خردی نه بزرگی فرو نمی گذارد مگر

آنکه همه را در شمار می آورد. قسمتی از آیه ۴۹ از سوره ۱۸ سوره الکهف است. و وضع الکتاب فتری المجرمین مشفقین مافیہ و یقولون یا ویلتنا ما لهذا الکتاب لایغادر صغیره ولا کبیره الا حصیها.

۹- پا، مل، میج: عوض.

۱۰- مطلع الاسرار و الضمائر: خداوندی که از رازها و سرشت ها آگاه است.

آگاه، بعد از این جز تسلیم و توکل هیچ ملجاء و پناه نه.

فی الجمله چون^۱ آنچه ممکن بود به تقدیم رسید و کوششی دیگر^۲ مجال نماند و مواکب^۳ ایلخانی به دجیل^۴ رسیده بود، آنچه لایق حمل و عرض بود از جواهر و جامه‌ها و اجناس و اوانی زر و سیم حمل کردند و در مصاحبت خود به حضرت بردند. و چون آن مقدار عشر آنچه در طبع و گوش ایلخان نشانده بودند بر نمی آمد و از افلاک نوازل^۵ بلا به سینه روزگار ریخته بود و با قضا و قدر به هم بر آمیخته^۶، عرض حال اجتهاد برادر^۷ - طال عمره^۸ - بر وجهی رفت که به مراقبت و مجاملت موسوم شد و حال مساعدت و معاونت او در این باب معلوم نگشت.

۱- میج: «چون» ندارد.

۲- میج: کوشی.

۳- میج و مل: مراکب. مواکب: گروه‌های سواران. «غیاث اللغات».

۴- دجیل: ولایتی معتبر است که از دجله آب می‌خورد و دیه‌های معتبر دارد. و تا قرن هشتم در نهایت حاصل خیزی بوده است.

۵- ص ۵۷ جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی.

۵- مر، می: «و» ندارد.

۶- نوازل: جمع نازل، نازله: سختی زمانه و بلای سخت «منتهی» - آلاب.

۷- مر: بهم آمیخته.

۸- طال عمره: زندگانی اودراز باد. جمله دعائی است.

بلکه معاونت^۱ موجب معاقبت^۲ به او آمد^۳ و بودنی ها نبود^۴ و تند باد نکبت^۵ تدبیر و رای انسانی ربود و بدان سبب فرمان شد تا تاجار^۶ یارغوچی^۷ با امرای محصل به بغداد آمد و کنوز^۸ دقین و جواهر ثمین که «ما انزل الله بهامن سلطان»^۹ به تشدید و تعنیف^{۱۰} استخراج کنند و جماعت خزان^{۱۱} بیرونی و اندرونی را حاضر کردند و هر چه امکان داشت از استکشاف و بحث، تتبع آن نمودند و مرا نیز^{۱۲} هم در خانه مألوف

۱- معاونت: یاری کردن. «غیاث اللغات»

۲- معاقبت: عتاب کردن «غیاث اللغات».

۳- پا، میج مل: آمده.

۴- میج ومل: نبود.

۵- نکبت: خواری ورنج «غیاث اللغات».

۶- تاجار، یا طاجار: یکی از امرای مغول که از سال ۶۷۸ تا سال

۶۹۴ پیوسته مرجع مهم امور بوده و بارها برای کشیدن حسابها به شیراز و بغداد و تبریز رفته است و در انتخاب ایلخانان به ایلخانی دست داشته و در بسیاری از جنگها شرکت نموده است رک: تاریخ مغول ص ۳۹۳.

۷- یارغوچی یا یرغوچی: باز پرس، دادستان. «معین». میج: یادغوچی

۸- کنوز: جمع کنز که معرب گنج است «غیاث اللغات» گنجها.

۹- خداوند به آنها سلطنت و فرمانفرمائی نفرستاد. قسمتی است از

آیات ۷۱ و ۴۰ و ۲۳ از سوره های ۷، اعراف ۱۲، یوسف، ۵۳، النجم و در

قرآن کریم سه بار تکرار شده است.

۱۰- تعنیف: سرزنش و ملامت نمودن «منتهی الارب».

۱۱- خزان: جمع خازن: گنجوران.

۱۲- می: مرا هم نیز.

مفرداز متعلقان موقوف گردانید.^۱

شعر^۲

قل لدنیای قدمکننت منی

فاعلی ما اردت ان تفعلی^۳ بی^۴

و دعای «حسبنا الله عند وحدتی وحسبنا الله عند کسرتی»^۵ ورد
زبان آمد.

نفس صبراً لاتجزعی ان هذا خلق من خلایق الایام^۶

در آن حالت این ابیات را از خاطر سرانیدن گرفت.

۱- می: گردانیدند.

۲- مج: این بیت را ندارد.

۳- بجز می: تفعل.

۴- به دنیای من بگو که تو بر من دست یافتی پس آنچه می خواهی در
حق من بکنی، بکن.

۵- به هنگام تنهایی و در حزن و اندوه خداوند ما را بسنده است.

۶- ای نفس شکیباباش و بی تابی مکن بی گمان این مصیبت خوی و
طبعی از طبیعت های روزگار است. این بیت از رثائی است که ابن المعز در
مرثیه ابوالحسین بن ثوابه گفته است. و مطلع آن این بیت است:

لیس شیء لصحة و دوام

غلب الدهر حيلة الاقوام

نفس صبراً لاتجزعی ان هذا

خلق من خلایق الایام

زهره لأداب ج ۳، ص ۷۲۴

شعر: ۱

فالصبر عند الصدمة الاولى ^۲	یا نفس صبراً اذا اتى نازل
فاجتذبوها باليد الطولى ^۳	قد آثر الله بها اهلها
هايلة شتى و موصولا ^۴	لا يستعزى اذ اماترى
قد كان وعد الله مفعولا ^۵	ليس لحكم الله من دافع
يجد وثاق الخطب محلولاً ^۶	من يتق الله ويصبر له
تكن بفضل الله مشمولاً ^۷	فكن بفضل الله مستوثقاً

۱- مج: این ابیات را ندارد.

۲- ای نفس چون بلیه ای فرار سید شکبیا باش که که صبر و شکبیائی در همان ضربت اول است. یعنی پس از اولین ضربت مصیبت بر آدمی هموار می شود. مصراع دوم این بیت از احادیث نبوی است که در نوشته های متقدمان بسیار دیده می شود. فیض القدير ج ۴، ص ۲۳۴ منشآت خاقانی ص ۶۱ مرصاد العباد ص ۵۶ تاریخ و صاف ص ۱۲۸ تفسیر ابوالفتح رازی ج ۱، ص ۳۸۲ و ص ۲۳۷ ۳- خداوند در دمنده اهل درد را درد آشنا کرد تا بادیستی بلند و دراز آن را بسوی خود کشیدند.

۴- چون کارهای درشت و مهیب را به صورت پراکنده یا هماهنگ با هم ببینی البته آنها بر تو غلبه نکند.

۵- برای فرمان خداوند پس زننده و دافعی نیست و وعده خداوند قطعاً انجام پذیر است.

۶- هر کس پارسا و شکبیا باشد بند و گره حادثات را باز گشوده می باید.

۷- پس به فضل الهی اعتماد داشته باش تا مشمول فضل خدا گردی.

وسله کی يعطی الذی ترتجی فانه الاکرم مسؤولاً^۱

و چون به نسبت فیضان فضل باری تعالی - عظمت قدرته^۲ - در امثال نهی «ولاتجعل یدک مغلوله الی عنقک»^۳ تقاعدی افتاده باشد و به قبول عملی ترقی تمام نرفته مناسب آن صفت [۱۹۶ - ب] «سیجزیهم وصفهم»^۴ تادیب و تنبیه را صورت آن معنی بر اعضای مخصوص به ظهور پیوست و دست و گردنی که لایق «فی سلسله ذرعها سبعون ذراع»^۵ باشد چند روزی گاهی^۶ به سلسله و هنگامی به دو شاخ^۷ باز گذرانند^۸، هزاران شکر باری واجب باشد. و در مقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر^۹

۱- از خداوند درخواست کن تا آنچه آرزوی تست به تو ببخشد که بی گمان خداوند گرامی تر کسی برای سؤال است.

۲- عظمت قدرته. بزرگ و عظیم است قدرت و توانائی او.

۳- دست خویش با گردن خویش میند. قسمتی است از آیه ۲۹ از سوره ۱۷ سوره بنی اسرائیل و همه آیه بدین گونه است: ولاتجعل یدک مغلوله الی عنقک ولاتبسطها کل البسط فتقعد ملوماً محسوراً.

۴- آری پاداش دهد الله ایشان را به آن صفت که می کردند. قسمتی است از آیه ۱۳۹ از سوره الانعام سوره ۶.

۵- در زنجیری که درازی آن هفتاد گز باشد. قسمتی از آیه ۳۲ از سوره ۶۹ سوره الحاقة می باشد و کل آیه چنین است: ثم فی سلسله ذرعها سبعون ذراعاً فاسلکوه.

۶- پا: کاهلی.

۷- دوشاخ: یکی از آلات شکنجه و آن چوبی است دارای دو شعبه که آن را برگردن مجرمان گذارند. «معین» (ذیل واژه دوشاخه).

۸- مر، و می: گذارند.

۹- شیخ ابوسعید ابی الخیر: شیخ فضل الله بن ابی الخیر میهنی، صوفی

— قدس الله روحه العزيز^۱ — آمده است که در ره گذری می رفت از بامی طشتی خاکستر بر سر او ریختند شیخ را وقت خوش شد^۲ چون با عالم حواس آمد مریدان از آن حال سوال کردند. گفت: وجودی را که مستحق آتش باشد به رماد^۳ با او قناعت کنند صدهزار شکر بر او واجب باشد^۴

→ بزرگ و شاعر مشهور قرن چهارم و پنجم است. (ولادت ۳۵۷ هـ، ق وفات ۴۴۰ هـ، ق). وی پس از آنکه از تحصیلات ادبی و دینی در میهنه و مرو و سرخس فراغت یافت چندی در سرخس و نیشابور و آمل به ریاضت پرداخت تا عارفی کامل شد و در خانقاه خود در میهنه و چندی در نیشابور به ارشاد سالکان و وعظ و هدایت پرداخت و در ۸۳ سالگی در میهنه در گذشت وی از قدیمترین کسانی است که اصول تصوف را در خراسان اشاعه داد و قول و سماع را میان خانقاهیان متداول ساخت. «معین» و نیز رُک: تذکرة الاولیاء ص ۸۰۰ نفحات الانس ص ۳۰۰ و مقدمه اسرار التوحید ص چهار.

۱ — خداوند روان ارجمند او را پاکیزه گرداناد.

۲ — وقت خوش شدن: بیهوش شدن بر اثر عارض شدن حالات صوفیانه.

۳ — رماد: خاکستر «غیاث اللغات».

۴ — سعدی این داستان را به بایزید بسطامی نسبت داده است و در کتاب

بوستان در باب تواضع چنین گفته است:

ز گرما به آمد برون با یزید	شنیدم که وقتی سحرگاه عید
فرو ریختند از سرائی به سر	یکی طشت خاکسترش بی خبر
کف دست شکرانه مالان به موی	همی گفت ژولیده دستار و موی
ز خاکستری روی در هم کشم	که ای نفس من در خور آتشم

ص ۳۱۴ کلیات سعدی

و غزالی چنین داستانی را به ابو عثمان خیری نسبت داده و در کتاب

ودر آن حال که «اذا الاغلال فی اعتناقهم والسلاسل^۱» مشاهده رفت
این دوبیت^۲ بر خاطر گذشت.

شعر^۳

لا تجز عن لما جرى	الخير فيه لعله
قد كنت عبداً أبقاً	من ربه قد غله ^۴

→

ریاضت نفس از احیاء علوم الدین آورده است که ابو عثمان خیری از کویبی می
گذشت از بامی تشتی خاکستر بر سر وی فروریختند. وی از مرکوب خود فرود
آمد و سجده شکر به جای آورد و جامه خود بپوشاند و چیزی نگفت. گفتند چرا
با ایشان حرف درشت نزدی؟ گفت: کسی که استحقاق آتش دارد و با او باخاکستر
مصالحه می کنند جوازی برای خشنماك شدن ندارد.

ص ۷۱، ج ۳ احیاء علوم الدین.

۱- آنگاه غلها در گردن های ایشان افکنند و ایشان را در زنجیرها
کشند. قسمتی است از آیه ۷۱ از سوره . ۴ سوره المومن و همه آیه بدین گونه
است. اذا الاغلال فی اعتناقهم والسلاسل یسحبون فی الحمیم.

۲- مع: در خاطر.

۳- مع این دوبیت را ندارد.

۴- بر آنچه گذشته است بی تابی و جزع ممکن که شاید خیر و صلاح در
آن بوده است. توبنده ای گریزان از اربابش بوده ای که ارباب او را به زنجیر
کرده است. مرحوم قزوینی از ذیل صقاعی بر کتاب وفیات الاعیان ابن خلکان
دوبیت زیر را با اندک تغییری چنین نقل کرده است: فانشد لعلاء الدین.

لا تأیسن	لما	جرى	فالخير	فيه	لعله
قد كان	عبداً	أبقاً	يغصى	الاله	فغله

ص فکا مقلمة قزوینی بر تاریخ جهانگشای

وهم در این معنی اتفاق افتاد.

قد كان طوق من النعماء في عنقي^۱

وبعد از آن جماعت ثقات و معتمدان را شکنجه آغاز نهادند و روزها تعذیب دادند و بعد از آن سلسله‌ها بادوشاخ مبدل شد و تفحص و سوال از آنچه موجود نبود مسلسل گشت و بدان حد رسید که امرای دوسه نوبت به رباط و مدرسه مذکور رفتند و مدفن جمعی اطفال و عزیزان را که مدفن اموال پنداشتند بسیار کشف و فتنش^۲ کردند و مواضع آن را نبش^۳ عجب حالی روی نمود در آن موضع چون دفینه‌ای مودع نبود چیزی ظاهر نشد و^۴ ذخیره و دفینه همان بنای مدرسه و رباط بیش نبود.

واذا افتقرت الى الذخائر لم اجد ذخراً يكون كصالح الاعمال^۵
الناس همهم الحیوة ولا اری طول الحیة یزید غیر خیال^۶

۱ [گوئی آن زنجیر و دوشاخ] طوقی از نعمت در گردنم بود.

۲- فتنش: کاویدن و جستجو کردن «غیاث اللغات».

۳- نبش: پیدا کردن نهانی را و برهنه نمودن و کفن آهنگی کردن «منتهی الارب».

۴- مع و مل: «و» ندارد.

۵- چون به اندوخته‌هایی نیازمند شدم ذخیره‌ای همانند کارهای نیک نیافتم.

۶- کوشش و هم مردم برای زندگی است در حالی که من طول حیات را جز آنکه پندارها را بیشتر کند چیزی نمی‌بینم. این دو بیت از اخطل است و بیت اول آن در اغلب کتابها به صورت زیر آمده است.

و اذا افتقرت الى الذخائر لم تجد ذخراً يكون كصالح الاعمال

رك: التمثیل والمحاضرة ص ۷۱ کامل میرد ج ۱، ص ۲۴۱ المستطرف فی

گل فن مستطرف ج ۱، ص ۳۱ مجانی الادب ج ۳، ص ۶۷

چون از دفينه موهوم فايده بيش بازنداد فرش و طرح^۱ و ائانی^۲ و قماشى [كه] بر سر تربت و مساجد و مواضع رباط بود تمامت را كبس^۳ کردند و آن ثقل را نقل و آن بار نیز از دوش برداشته^۴ شد. بعد از آن چون هيچ تفتيش نماند استخراج بقيه قماشات از ملبوسات نو و كهنه و اثاث داخل خانه و تبع آن شروع نمودند و هر چه^۵ موجود بود از اثاث و آلت بيوتات تماماً كول و مشروب محروز^۶ در منائر^۷ و انبارها و شرابخانه‌ها به حدی كه انواع ادويه مفرده و مركبه و معاجين^۸ و اشربه كه جهت داروخانه‌هاى تبريز و خراسان و تستر^۹ و موصل و غير آن ترتيب رفته بود تمامت را بفروختند و مرا از وثاق معهود با و ثاق قصر مسنى تحويل کردند و موقوف.

شعر^{۱۰}

۱- طرح: افكنده شده «منتهى الارب».

۲- مى: اثاث

۳- كبس: شبيخون بردن. «غياث اللغات»

۴- پا: داشته شد.

۵- مج و مل: آنچه

۶- محروز: نگاهداشته شده. مى: محروز، مج: مجروز

۷- منائر: جاهائى كه كالاها به صورت پراكنده در آن نگهدارى مى شود.

۸- معاجين: ادويه‌هاى كه با شهد آميخته باشند.

۹- تستر: شوشتر يا سوشتر كه پيش از اين مشهورتر و معروفتر از امروز

بوده است در حدود شصت ميلى شمال اهواز واقع است ولى پيچ و خم‌هاى رود-

خانه كارون اين فاصله را دوچندان كرده است و در قديم در خوزستان شهرى

مهم تر و مستحكم تر از آن شهر نبوده است. و در قرن هشتم چهارده دروازه داشته

است. ر: جغرافياى تاريخى سرزمينهاى خلافت شرقى ص ۲۵۲

۱۰- مج: اين بيت را ندارد.

قالوا حبست فقلت ليس بضائري حبسى واى مهند لا يغمد^۱
 وقيد حديد برداشتند و دوشاخ عوض آن بنهادند و آن را
 ضجیع^۲ لیل و نهار من ساختند و برمنوال^۳ [۱۹۷ - السف] آنکه^۴
 مصلحت وقت مقتضى عجزه‌ای باشد در گردن من انداختند، ناکام
 به معانقت^۵ او سر در بایست آورد و به مباشرت چنان سر و بالا
 هم خوابه‌ای^۶ دست‌خوش او بایست شد،

شعر^۷

وان مليك الخافقين وفعله لكالدهر لا عار بما فعل الدهر^۸

- ۱- گفتند: زندانی شدی گفتم: زندان من مرا گزندى نمى‌رساند و کدام شمشیر است که در غلاف نشود.
- این بیت از علی بن جهم از شاعران قرن سوم هجری است و به هنگامی که محبوس بوده است قطعه‌ای سروده است که این بیت نخستین بیت آن است.
- رك: آغانی ج ۱۰، ص ۲۱۳ دیوان شاعر ص ۴۱ و فیات الاعیان ج ۳، ص ۳۵۷ محاضرات الادباء ج ۳، ص ۱۹۴، المستطرف فی کل فن مستطرف ج ۲، ص ۸۵، معجانی الارب ج ۲، ص ۱۵۴
- ۲- ضجیع: هم خوابه و هم بستر «غیاث اللغات».
- ۳- مر: «منوال» ندارد.
- ۴- مع: پیش از کلمه آنکه «چون» افزوده است:
- ۵- معانقت: دست در آوردن به گردن همدیگر به محبت و جزآن.
- «منتهی الارب»
- ۶- ضبط این جمله در نسخه‌ها مغشوش و مضطرب است، تر، بروباله هم خوابه، مل: چنان سروبالا خوابه مع: چنان سروبالا که هم خوابه.
- ۷- مع: این بیت را ندارد.

و^۱ در آن حالت که امید حیات و رجای بقا جز در معاد در تصور نمی‌آمد^۲ و فنای وجود^۳ را در شبکه و دام خود می‌دید از فضل باری بردل هیچ باری نمی‌یافتم و جز به رحمت بی‌دریغ غیاث المستغیثین^۴، استعانت^۵ به هیچ باری نمی‌بردم. «هو الذی انزل السکينة فی قلوب المومنین لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم^۶».

و در تلاطم آن امواج که شیر سپر^۷ افکند و از حیات سیری نماید، این قطعه بی‌اختیاری و رویتی^۸ نزدیک برادر مـ صانه الله تعالی من

→

۸- بی‌گمان خداوند شرق و غرب و کارش، درست همانند روزگار است و روزگار را در آنچه انجام می‌دهد ننگ و عاری نیست. مؤلف زهرالآداب این بیت را به شمع‌ال‌تغلبی منسوب دانسته است. زهرالآداب ج ۴، ص ۱۱۰۳ این بیت در ترجمه تاریخ یمنی نیز آمده است ص ۴۵ و نیز ركه: التمثیل و المحاضرة ص ۲۴۷ در کتاب اخیر بدین گونه ثبت شده است.

و ان امیر المومنین و فعله لکالدهر لاعاربما فعل الدهر

۱- مج: «و» ندارد.

۲- مج: نمی‌آید.

۳- مر: خود.

۴- غیاث المستغیثین: فریادرس فریادخواهان.

۵- پا: استغاثت.

۶- خداوند آن است که فرو فرستاد آرامش ایمان در دل مؤمنان تا با

آنکه ایمان دارند ایمان خویش بیفزایند. قسمتی است از آیه ۴ از

سوره ۴۸ سوره الفتح.

۷- مل: شیر افکند.

۸- جای این کلمه در «مل» سفید مانده است.

طوارق^۱ الحدثان وتصاریف الزمان^۲ - نبشته شد.

شعر^۳

اسمع فداك النفوس قول فتی قد اوردوه موارد الخطر^۴
اشكو^۵ الى ربنا ومنقذنا^۶ جور الزمان يجيء بالغير^۷
بل اشكر الله اذ ذهبت بما صرت فداء له من الضرر^۸
كان منائي عناق هيفاء كالبا^۹ ن ما البان كان من و طرى^{۱۰}
و چون بر مضمون مکتوب و قوف یافت، دانست که بر دل و درون

۱- بجز می: الطوارق.

۲- خداوند که بلند مرتبه است او را از حوادث پیش بینی نشده نو و دگر گونیهای روزگار مصون دارد.

۳- مج: این ابیات را ندارد.

۴- ای که جانها به فدای تو باد گفتار مردی را بشنوه که او را بر موارد خطر حاضر آورده اند.

۵- همه نسخه ها اشکوا.

۶- ملك منقذنا.

۷- ازستم روزگار که با سختیها توام است. به پروردگار و نجات دهنده مان شکایت می برم. این بیت در تاریخ و صاف بدین گونه آمده است.

اشكو الى ربنا و منعمنا جور زمان يجيء بالغير

۸- بلکه خدای را - که جانم بفدایش باد - به ضروریانی که بر دم سپاس

می گزارم. ص ۲۰۱.

۹- این بیت مطابق تاریخ و صاف ضبط شده است.

۱۰- آرزوی من دست انداختن برگردن بادیک میانی همانند شاخه بان

بود. و حاجت و نیاز من چوب شکنجه نبود.

من ثقلی وباری نیست. واینجا که منم خصومتی باری نیست. شکرو
سپاس بازگزارد.^۱

اما جماعت اضداد با همدیگر می گفته‌اند در این حال که امید
حیات بریده و مرغ رجا^۲ از آشیانه کارپریده است، در این شدت و بلیت
که اگر بر جبال راسیات^۳ تجلی کند «لجعلها دكا»^۴ اگر قوت عرضی نبودی
چندین قوت ذاتی که جاوفا کردی قوت و رای بارویت^۵ نظم و نثر و فکر
کجا^۶ مواتات^۷ نمودی و یکی از مشفقان این حال نموده بود در جواب
آن این دو بیت برای مطالعه او نیشتم^۸.
شعر^۹.

رمتنی العدی^{۱۰} ان لا الین تذللا بصرف^{۱۱} اللیالی ان ذالعجیب^{۱۲}

۱- مر، مل، گذارد، مع: گذاشت.

۲- رجا: امید، امید داشتن «غیاث اللغات».

۳- جبال را سیات: کوه‌های محکم «منتهی الارب». راسیات برخلاف

استعمال امروزی با موصوفش که جمع است مطابق است.

۴- اورا پست گردانید و خرد کرد. با حذف «ل» قسمتی از آیه ۱۴۳

از سوره ۷ اعراف است.

۵- مع: رای و رویت.

۶- مع: «کجا» ندارد.

۷- مواتات: موافقت کردن «منتهی الارب». مع: مواتات.

۸- مر، می، مل: نوشتم.

۹- مع: این دو بیت را ندارد.

و كيف ابالي بالخطوب وانما علي من الواقى الحفيظ رقيب^۱
 و هر چه در قوت^۲ بشریت گنجید از مبالغت در تفتیش به تقدیم
 رسید و از مدخرات^۳ حدیث و قدیم بیرون آنچه در اول ساعت که
 بحث آغاز نهادند و تمامت بر روی طبق عرض نهاد و تقریر داد، اندک
 و بسیار بافتون تعذیب و صنوف^۴ ترهیب^۵ چیزی بیرون نیامد. و نفسی
 که در او از حیا حیاتی باشد و دلی که از مروت دراوجانی، سبب حطام
 دنیوی که گذاشتنی است و آن چنانکه در حال حیات مشاهده کرد^۶ به
 دیگری رها کردنی، چگونه نفس را در مذلت اندازد و تن^۷ در مهانت^۸
 و عرض [۱۹۷-ب] در غارت.

→

۱۰- فقط ملك: العدی، مر: العدان.

۱۱- مل: تصرف.

۱۲- دشمنانم مرا آماج قرار دادند تا با حوادث و گردش روزگار به
 خواری نرم نگردم و بی گمان این شگفت انگیز است. ایسن بیت با اندك
 تغییری درس ۲۰۱ تاریخ و صاف نیز آمده است.

۱- از حوادث و پیشامدها چرا و چگونه بترسم که از سوی نگهدارنده و
 حافظ من مرا نگهداری است.

۲- پا: وقت.

۳- مد خرات: اندوخته‌ها.

۴- صنوف: گونه‌ها و انواع. «منتهی الارب».

۵- ترهیب: ترسانیدن. «غیاث اللغات».

۶- پا: مشاهده گردید.

۷- مج: «تن» ندارد.

۸- مهانت: رسوائی و خواری و سبك داشتن «منتهی الارب».

آخر الامر چون حال برين^۱ جمله مشاهده نمودند و هر چه بود ماقبل و جل^۲ از جزو تا کل از ثمره تا گل از آب تا گل - به حقيقت نه به مثل - برداشتند و از ترو^۳ خشك و صامت و ناطق^۴ و دور و نزديك در بلاد عرب و عجم از موروث و مكتسب از مدخرات و مقتنيات^۵ نفيس تا مبتذلات و مستعملات خسيس تا خنب^۶ آب، و از لعل آبدار تا نعل^۷ خاكسار و اقطاع^۸ يا قوت و انواع قوت از ذهبيات^۹ تا فضيات^{۱۰} تا خزف^{۱۱} از مرواريد تا صدف و از ابريز^{۱۲} تا ارزير^{۱۳} و از تبر^{۱۴}

۱- - مج: بدین.

۲- - آنچه اندك است و يا گرانقدر است.

۳- - مج: «و» ندارد.

۴- - صامت و ناطق: زيور و نقود و كنيز و غلام و چاربا. «غياث اللغات».

۵- - مقتنيات: ذخيره شده ها و اندوخته ها. مج و مل: متقبات.

۶- - خنب: ظرفي باشد كه شراب و امثال آن در آن كنند «برهان قاطع به نقل لغت نامه دهخدا».

۷- - نعل: كفش و جز آن كه پاى افزار باشد. «غياث اللغات».

۸- - اقطاع: جمع قطعه است و ظاهراً با اتكاء به قياس ساخته شده است.

۹- - ذهبيات: وسائل زرينه مج: ربيات.

۱۰- - فضيات: وسايل سيمينه، نقره آلات.

۱۱- - خزف: سفال، «غياث اللغات» سب و سفال و هرچيز گلي كه در آتش

سوخته باشد. «منتهى الارب».

۱۲- - ابريز: خالص از زرو نقره: «غياث اللغات»

۱۳- - ارزير: قلعي. «غياث اللغات».

۱۴- - تبر: طلا كه به فارسي آن رازر گويند. «غياث اللغات»

با صفر^۱ و از مطویات^۲ گرانمایه موصوف تا معتقات^۳ عبایه و گلیم صوف و ازلبس^۴ تافرش و از کلاه تا کفش از جام تا کوزه و از قباتاموزه^۵ و از مماليك بنده و آزاد از خریده^۶ تا خانه زاد و از جمل تا حمل^۷ و از جدی^۸ تا ثور^۹ «نعوذ بالله من الحور بعد الكور»^{۱۰} نگذاشتند. «لاحول ولا قوة الا بالله»^{۱۱}.

ای کلك سودایی چه می خایی این همه داوری و قصه به هر عبارت که گوئی آنرا نشئه^{۱۲} مصدور غصه خوانند.

۱- صفر: روئین «غیاث اللغات».

۲- مطویات: چیزهای پیچیده شده «غیاث اللغات». مج و مل مطربات.

۳- معتقات: چیزهای آزاد ورها کرده شده. می: معسقات.

۴- لبس: نوعی از جامه، جامه و پوشش. «منتهی الارب».

۵- موزه: نوعی از پای افزار که تا ساق پا وزیر زانورا فرا گیرد. «معین».

۶- مج و مل: خرید.

۷- حمل: بره «غیاث اللغات».

۸- جدی: بزغاله «غیاث اللغات».

۹- ثور؛ گاوانر بطور مطلق. «غیاث اللغات»

۱۰- ارنقصان پس از کمال به خداوند پناه می بریم. از احادیث نبوی است

در المعجم الفهرس حدیث بانك تغیری در ذیل کلمه «حور» آمده است و نیز

رك: تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی ص ۱۳۶ و «منتهی الارب» ذیل «کور».

۱۱- نیست نیرو و قوتی مگر خدای تعالی را و در حدیث آمده است:

لاحول ولا قوة الا بالله دواء من تسعة تسعين داء ايسره الله. نیز رك: جامع الصغیر

ج ۲: ص ۲۰۳ و المعجم الفهرس ذیل کلمه «حول»

۱۲- نشئه: دمیدن، مصدور: دارای سینه دردمند منظور از عبارت این است

مصراع:

برگ بی برگی نداری لاف درویشی مزین
و این طامات^۲ و لاف را^۱ نام آن رضا و تسلیم مکن ، دنیا را
باسرها^۴ نزدیک اهل تحقیق چه مقدار، وزینت و زهرات^۶ او را چه
دوام و استقرار «نجی المخفون و هلك المثلون»^۷ امیدگاهی بس وسیع
و فراخ است دست همت در آن شاخ باید زد. و از مسالك مهالك^۸ علایق
به ساحل نجات و تجرید آمد، چون دولت تجرید^۹ به اختیار نگزیدی

→ که این عبارات اذدل دردمند کسی که از غصه دردمند است برمی آید. و ظاهراً
از مثل ولا بد للمصدوران ینفث (امثال و حکم ج ۳، ص ۱۳۴۰) مأخوذ است.
۱- این مصراع مطلع قصیده ای است از سنائی به شکل زیر:

برگ بی برگی نداری لاف درویشی مزین

رخ چو عیاران نداری جان چو نامردان مکن.

دیوان سنائی ص ۴۸۴

۲- طامات: لاف و گزاف.

۳- پا، مچ. «را» ندارد.

۴- باسرها: به تمامی همگی، جملگی «معین».

۵- پا: اهل به حقیقت

۶- زهرات: آرایش ها.

۷- سبکباران نجات یافتند و گرانباران هلاک گشتند. کشف المحجوب آن

آن را به حسن بصری نسبت داده است ص ۴۷۳ و در تذکرة الاولیا از مالک بن دینار

نقل شده است تذکرة الاولیاء ج ۲ ص ۵۲ نیز ذک: امثال و حکم ج ۱ ص ۳۵۰.

۸- مهالك: جاهای هلاک. «غیاث اللغات»

۹- تجرید: تنهایی گزیدن. «معین».

اکنون باری به قسر^۱ و قهر آن سعادت رادست در دست تو نهاد، آن را در پای نباید افکند و بشاشتی^۲ و هشاشتی^۳ تمام تلقی باید نمود و غنیمت روزگار خویش دانست^۴

شعر:

ومن سره ان لایری مایسوءه فلا یتخذ شیئاً یكون له فقدا^۵
تادل به علائق جهان در نبندی.
امرا به بندگی حضرت شتافتند و احوال عرضه داشتند در اثنای

→ ۱- قسر: به زور بر کاری برداشتن «غیاث اللغات».

۲- بشاشت: گشاده روئی و خوشی طبعی. «غیاث اللغات».

۳- هشاشت: شادان و گشاده رو گردیدن.

۴- معج: داشت.

۵- هر که نادیدن چیزهای ناراحت کننده شادمانش کند چیزی را که فقدانی برای آن باشد به دست نمی گیرد. این بیت از عید الله بن عبد الله بن طاهر از شاعران قرن سوم است و در کتاب ادب الدنيا والدین چنین آمده است:
الم تر ان الدهر من سوء فعله یکدر ما اعطی ویسلب ما اسدی
ومن سره ان لایری مایسوءه فلا یتخذ شیئاً یخاف له فقدا

ص ۲۹۴

ونیز رک: التمثیل والمجاضرة ص ۱۰۴ ونهاية الاربع ج ۳، ص ۱۰۰ و

صاحب المستطرف فی کل فن مستطرف این بیت را به عبد الله بن طاهر نسبت داده است ج ۲، ص ۱۶ المستطرف فی کل فن مستطرف.

سخن پادشاهزادگان و خواتین^۱ برخاستند^۲ و چوک^۳ زدند و تربیتی راکه به کرات در ماتقدم^۴ فرموده بودند و در آن باب قدم نهاده^۵ باز تازه کردند^۶ و لطف بسی اندازه، بتخصیص از خواتین بولوگون^۷ خاتون و از شاهزادگان قونقورتای^۸، پادشاه اجابت مبذول فرمود و به نواخت از خروج مضایق بآس^۹ و قید و حبس مخصوص و مشمول شدم، در روز پنجشنبه چهارم ماه^{۱۰} رمضان سنه ثمانین و ستمائه^{۱۱} و در

۱- خواتین: جمع خاتون و در ترکی زن پرده نشین است «غیاث اللغات».

۲- پا، مر، مج: برخواستند.

۳- چوک زدن: زانو زدن در حضور پادشاه «فرنود سارنقیسی».

۴- ماتقدم: گذشته، ماضی «معین»

۵- مج: «قدم نهاده» ندارد.

۶- پا: تازه گردید.

۷- بولوگون: مولف جامع التواریخ در شرح و تفصیل خواتین ابا قاجان

می گوید: «وبعد بلغان، خاتون بزرگی راکه خویشاوند بوقای یارگوچی بود

بستند و ظاهراً ابا قاجان بسیار دوست می داشته است. جامع التواریخ ج ۲،

ص ۷۴۰.

۸- شهزاده قنقورتای پسر نهم هلاکو خان است اودر زمان سلطان احمد

تکوداربا لشکری گران به سرحدروم رفت و رفته رفته سودای سلطنت بردماغ

اوراه یافت و توطئه ای برای ازمیان برداشتن برادر خود سلطان احمد ترتیب

داد اما این توطئه برملا شد و سلطان احمد او را پس از محاکمه علنی به یاسا

رسانید و فرمان داد پشت او را شکستند ص ۱۲۴ تاریخ و صاف.

۹- بآس: خوف و بیم و عذاب و سختی «غیاث اللغات». می: یاس.

۱۰- مر، می: «ماه» ندارد.

۱۱- سال ششصد و هشتاد.

اربعین خلوت^۱ حبس، نفس چنان مرتاض^۲ و مدلل^۳ گشته بود که در آن دم که از مضایق قدم بیرون می نهاد^۴ از خلاص بدن با^۵ خلاص روح از حبس تن فرقی در تصور نمی آمد،

رباعی^۶

آن مردنیم کز عدمم بیم آید
کان نیمه مرا خوشتر ازین نیم آید
[۱۹۸-الف]

جانی است مرا به عاریت داده خدای

تسلیم کنم چو وقت تسلیم آید

امید به فضل بی دریغ^۷ باری - سبحانه و تعالی - وسیع و فسیح^۸
است چنانکه ظاهر از عوارضات دنیاوی طاهر^۹ و مجرد گشت و به
هیچ چیز از آنچ اسم مالیت بر آن واقع گردد مقید نماند که باطن نیز از

۱- مع: خلوت.

۲- مرتاض: ریاضت کشیده.

۳- مدلل: خوار و ذلیل شده. مع: مدلل.

۴- مع: بنهاد.

۵- مر، پا، مل: تا

۶- مر: بیت.

۷- مع: دریغ

۸- فسیح: فراخ و گشاد.

۹- مل: ظاهر.

تعلقات التفات و میلان و جواذب^۱ انتقام که از علامات شقاوت و خذلان باشد مبرا و پاک ماند و از درون اوزار^۲ دماء و از اوساخ^۳ مظالم مطهر و منزه^۴ و مبرا گردد و چنانکه در ضمیر مقرر است و در عزیمت مصور، بقیة عمر در رضای یزدان و استغفار از گذشته‌ها به آخر رساند.

بیت

عمری که نه در رضای یزدان گذرد

آن خود به چه ارزد به چه کار آید باز

و آن شب که بامدادش از مضایق^۵ خروج خواست بود در خواب دیدمی که گفتی^۶ از مدتی رنجور بودمی و اطبا مراسمات دادندی و صحت تمام حاصل آمدی و من خود را دیدمی جوان در صورت «احسن تقویم»^۷ و در مزاج قوتی بیش از معهود می یافتمی باجمعی که پیش من بودندی بارها می گفتمی زهسی حبی که اتفاق افتاد و مسهلی که تناول رفت به هیچ وقت این قوت در خود مشاهده نکرده ام.

۱- مج: جوادت.

۲- اوزار: گناه‌ها و بارها «غیاث اللغات». این جمله مغشوش به نظر می‌رسد.

۳- اوساخ: جمع وسخ که به معنی ریم و چرك است. «غیاث اللغات».

۴- مج «منزه» ندارد.

۵- مضایق: جاهای تنگ. «غیاث اللغات».

۶- یا، می، مج و مل، گفتی.

۷- «در نیکوتر نگاشتی» آخرین قسمت از آیه چهار سوره ۹۵ سوره التین

است و همه آیه چنین است: لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم.

و چون^۱ به نظر اعتبار در کار خود به نسبت اصحاب^۲ اطراف و متصرفان تأمل می رود و به حسب معاملان^۳ دیوانی نظری می افکند بر خاص و عام پوشیده نیست موجبی که اقتضای این حال بود به قلیل و کثیر سانس نگشته بود و در هیچ یارغو^۴ و بحث بر او کاری منکر ثابت نگشته و نه هیچ متظلم نه به اول کار نه بعد از یأس از بقای حیات و استمالت کسی که تقریری از این نوع کند به منادی و مساره^۵ به هیچ نوع سخنی گفت و نه از مال درمی یادنیاری بر او باقی آمده آنچه تقریر و توفیر^۶ بود خود چنانکه گفته آمد داده بودم و متقبل که بعد از حساب اگر باقی ماند در حال ادا کنم و آنچه به حجت^۷ بقایای سالهای گذشته که در قرب بیست سال بر آن گذشته است چنانکه^۸ تقریر متقدم است هیچ واجب نه، هم در آن سال که استخراج آن رفت و آن مال باقی کشیدند به اتفاق به^۹ بندگی حضرت

۱- میج «چون» ندارد.

۲- مل «اصحاب» ندارد.

۳- معاملان: ظاهراً به معنی کسانی که عاملان دیوانند، می باشد.

۴- یارغو: بازرسی. «معین»

۵- مساره: با کسی راز گفتن «منتهی الارب».

۶- توفیر: آنچه در اجاره فائده بردارند. «غیاث اللغات» اصل معنی دادن حق کسی است به تمام و کمال در اصطلاح دیوان بیشتر شدن مال دیوان از آنچه انتظار می رفت از راه کمتر خرج کردن و صرفه جوئی و پس انداز کردن یا محل عایدی تازه یافتن «کلیله و دمنه».

۷- مل تحجب،

۸- مل: چنانچه.

۹- میج: «به» ندارد.

آمدیم و تمامت امرای بزرگ از یار غوچیان و بتکچیان^۱ تفحص^۲ آن کردند تمامت متفق بودند که از این باقی^۳ اندک و بسیار^۴ به خاصه فلانی تعلق ندارد و بقایا بر رعایا است. اگر استیفاء^۵ رود موجب خرابی اعمال^۶ گردد و بدان سبب پادشاه سیور غامیشی فرمود و از سر آن درگذشت و چون حال بر این جملت یافته شد، حقیقت دانسته آمد^۷ که تقدیری بود آسمانی بلکه تأدیبی^۸ ربانی «ادبانی ربی فاحسن تأدیبی»^۹. تدبیر را در آن باب مدخل نه، وحل و عقد این به دست عقل و رای من و تونه.

بیت :

[۱۹۸-ب]

زین پس من و دل شکستگی بر در^{۱۰} دوست

چون دوست دل شکسته می دارد دوست

۱- بتکچیان: جمع بتکچی یا بیتکچی: به معنی مأمور مالیات. «معین».

۲ تفحص: کاویدن. «غیاث اللغات».

۳- مج «باقی» ندارد.

۴- مج: یسار.

۵- استیفاء: تمام گرفتن حق. «غیاث اللغات».

۶- اعمال: دهات. «غیاث اللغات».

۷- مج و مل: دانسته اند.

۸- پا: تأدیب.

۹- پروردگار من مرا ادب آموخت پس تأدیب مرا نیکو گردانید از احادیث نبوی است. رک: فیض القدير ج ۱، ص ۲۲۴ و در کشف المحجوب و تمهیدات عین القضاء به صورت «ان الله ادبني فاحسن تأدیبی» آمده است کشف المحجوب ص ۳۳۲ و تمهیدات ص ۴۶ و ص ۱۷۴.

بلکه از روی تحقیق جماعت اضداد و فرقه حساد را حق بزرگ ثابت می‌دانم که مرییان دنیوی را آن نعمت نبوده است. آن جماعت شفقت به زمان اولی کردند و این قوم بر باقی عقبی «وللآخرة خیر لك من الاولى»^۱.

شعر:

قضی کل مولی منکما حق عبده فحولہ الدنیا و حولته^۲ العقبی^۳
اکنون چون ارشاد و مساعدت سعادت و موافقت توفیق باشد
چنانکه در خاطر^۴ راسخ است و در نیت ثابت،
بیت:

بعد از این دست ما و دامن دوست
پس از این گوش ما و حلقه یار
هیئات هیئات بعد از این، مصراع:
من از کجاسخن سر مملکت ز کجا^۵

→

۱۰- مل و میج: در بر دوست.

۱- سرای آن جهانی ترا به از این جهانی. آیه ۴ از سوره ۹۳ سوره

الضحی است.

۲- بجزمی: حوالیه.

۳- هر سرور و بنده ای از شما حق بنده خود گزارده است پادشاه دنیا را بسوی او برگرداند و اضداد آخرت را بوی دادند. در کلمه مولی به هر دو معنی مولی یعنی سرور و غلام توجه داشته است.
۴- میج: ظاهر.

←

انزو او اعتزال را که اختیار رفته است شعار حال و دثار^۱ بال^۲
خویش خواهد گردانید و خود مدت عمر - اگر تا دیرتر کشد - توان
دانست تاچند باشد. الخبر: «ان اعمار امتی مابین ستین الی سبعین^۳» و
در این حالت که پای بر^۴ این مقام نهادم.

مصراع:

برفت از سرم آواز بر ربط و طنبور
واز دل و درون و سوسه نفس اماره و غرور

→

۵- بعید است و نابودنی، بعید است و نابودنی مقتبس از آیه ۳۶ از سوره
۲۳ سوره المومنون است.

۶- این مصراع از مجیر بیلقانی است و همه بیت چنین است.
من از کجاسخن سرمملکت ز کجا حدیث من ز مفاعیل و فاعلات بود
ج ۴، ص ۱۷۳ امثال و حکم.

۱- دثار: در لغت به هر جامه که به بدن ملصق نباشد. «غیاث اللغات». مجازاً
به معنی ظاهر و بیرون حال بکار می رود.

۲- بال: دل و جان و حال. «غیاث اللغات».

۳- بی گمان زندگانی امت من بین شصت الی هفتاد سال است. از
احادیث نبوی است رك: المعجم المفهرس حدیث ذیل «عمر» و كنوز الحقائق ج ۲،
ص ۱۸ و تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی ص ۱۳، فیض القدر ج ۲، ص ۱۱

۴- مع: در

رباعی: ۱۰

از بی خبری مگیر ای دل کم او
 خود را به هزار حيله کن محرم او
 حاصل ز جهان دمی است یادم زدنی
 زان دم چو گزیر نیست باری دم او
 دنیا و کار دنیا خود چیست و چند است؟ رطب و یابس^۲ «هشیمآ
 تذروه الریاح^۳» و غرور و سرور بریق^۴ لمعه برق.
 مصراع: ۵۰

المع برق سری ام ضوع مصباح^۶
 دنیا بنده گریزنده از دست و جوینده او بنده او.

۱- مع «رباعی» ندارد.

۲- رطب و یابس: تر و خشک.

۳- خشک گشت و باد آن را بپراکند. قسمتی است از آیه ۴۵ از سوره
 کهف سوره ۱۸ و همه آیه چنین است: «واضرب لهم مثل الحیوة الدنیا کماء
 انزلناه من السماء فاختلف به نبات الارض فاصبح هشیمآ تذروه الریاح».
 ۴- بریق: روشنی و درخشندگی و تابش برق که از ابر می جهد.
 «غیاث اللغات».

۵- مع: از رطب و یابس به بعد تا آخر مصراع عربی را ندارد.

۶- آیا درخشش برق است که شبانه آمد یا روشنائی چراغ: مصراع
 اول بیت است از بحر تری که به عنوان شاهد مثال در بحث مبالغه یاد می شود.
 المع برق سری ام ضوع مصباح ام اتبسامتها با لمنظر الضاحی.
 المطول ص ۴۴۳

الخبر:

«يا دنيای من خدمنی فاخدمیه من خدمك فاستخدمیه»^۱

رباعی:

زنهار دمی طبع هوس پیمایت

تاریك مكن روان روشن رایت

تو از سر صدق يك نفس با او باش

تا هرچه جز اوست سرنهد در پایت

تا آخر خروج از مضایق^۲ و تفصی^۳ از عوایق حال بر این موجب بود و از تلویحات و اشارات که رفت. سزد که صاحب^۴ فکرث ثاقب رای فایده از مطالعه آن بردارد و الاسمری^۵ باشد از اسمار^۶ و حدیثی از مدروسات اخبار و یقین داند که نقوشی که از عالم غیب بر صفحات وجود پیدا می آید به مجرد محمود رای و کفایت و به مجهود^۷ تدبیر و عقل و درایت^۸ و به مقصود از بسواطن آن وصول ممکن نه،

۱- ای دنیا هر کس مرا «خدای را» خدمت کرد پس تو خدمتش کن و هر که به خدمت تو پرداخت او را به خدمت و ادار. با اندك تغییری در کتب مختلف آمده است. رك التمثیل والمحاضرة ص ۱۳. والبيان والتبيين ج ۳، ص ۱۶ و عیون الاخبار ج ۲، ص ۳۲۹ و مرصاد العباد ص ۳۰۶.

۲- مضایق: مکان های تنگ و کارهای سخت.

۳- تفصی: از تنگی و دشواری خلاصی یافتن. «غیاث اللغات».

۴- می: صایب.

۵- سمر: افسانه شب. «منتهی الارب».

۶- اسمار: جمع سمر است: افسانه های شب «غیاث اللغات».

۷- مجهود: استطاعت، کوشش کرده شده. «غیاث اللغات».

۸- درایت: عقل و دانش و دانستن. «غیاث اللغات» مر، می: ذیمجهود

معاذبت و موافقت این چرخ سرگردان که اونیز از ما به هزار درجه سرگشته تر است از خویش و کار غافل نشود^۱ و بدو مغرور و سبکسار، و مخالفت و مبیانت یاس و عجز بر وجود^۲ [۱۹۹-ب] مستولی و استوار نگرداند و در این حال که سانح گشت به گذشتگان مثل زدن حاجت نیست، حال من اعتبار بس است مردینا^۳ را، و تذکره^۴ ای کافی و وافی دانا را این حال، و فایده^۵ دوم^۶ آنکه در غایت حلم و کرم ایلخان عالم سائیس امور بنی آدم تأمل نمایند که با اشتعال^۷ نایره^۸ غضب و تاثیر سخن های هر بولهب^۹ در ضمن اشتغال به عظیم^{۱۰} امور جمهور چگونه عفو و اغماض را اشغال (؟) فرموده^{۱۱} و اندیشه ای را که اعدای در قلع اصول کرده بودند به دست تثبیت^{۱۲} پایمال،^{۱۳} کار مالی که^{۱۴} اندوخته دولت و

۱- مع: مل، شود.

۲- مع: وجود خود.

۳- مر: دنیا را، مع: مردمان را.

۴- تذکره: یاد آوردن «غیاث اللغات».

۵- مع: دویم.

۶- مع: اشتغال.

۷- نایره: آتش و شعله. «غیاث اللغات».

۸- منظور از بولهب در این مقام هر خسودفتان است.

۹- مع: تعظیم.

۱۰- می، مل، مع: فرمودند.

۱۱- تثبیت: درنگ کردن و برقرار ماندن. «منتهی الارب» پا: سلب.

۱۲- مل و مل: پای حال

۱۳- مع: وله

فواضل^۱ هبات^۲ وصلات او بود^۳ وامثال مابندگان به محل خازنی
وصاحب ودیعتی،

ولابدیوما ان ترد الودائع^۴

ودیعت تسلیم رفت مقرون به رضاء «ولاراد لحکمه فیما امر وقضی»^۵
ومن باسرفطرت «کما بدأکم اول مرة تعیدونه»^۶ رفتیم واز صحن سینه گرد
هوا وهبای^۷ اورفتیم و مصلحت خویش به یقین نه گمانی^۸ در آن بود که
رفت و آن را گلی دانست نه خاری که^۹ شکفت. «المقدور کائن والهم

۱- فواضل: مج: فواصل.

۲- مج و مل: هیات.

۳- مج، و مل: نبود.

۴- سپرده‌ها و امانات بناچار باید روزی برگردانده شود. مصراع دوم
بیتی است از لبید بن ربیعہ از شاعران جاهلی که اسلام را درک کرده است.
همه بیت چنین است.

وما المال والاهلون الا وداائع ولابد یوما ان ترد الودائع

رک: الشعر والشعر ج ۱، ص ۱۹۷ و محاضرات الادباء ص ۳۸۸، ج ۴
نهایة الارب ج ۳، ص ۷۰ والوسیط ص ۵۳ و احیاء علوم الدین ج ۳، ص ۲۰۷.
۵- برای حکم خداوندی، در آنچه فرمان می‌دهد و می‌گذراند باز پس
زننده‌ای نیست.

۶- احیاناً نامقتبس است از قسمتی از آیه ۲۹ سوره ۷ سورة اعراف که فرموده
است: «کما بدأکم تعودون». همان گونه که در آغاز شما را آفریده است بسوی
او بازمی‌گردید. و ظاهراً باید آخر جمله تعودون باشد نه تعیدون که متعلی است.

۷- هبا: غبار و گرد هوا.

۸- مل و مج: گمانی در آن نبود.

۹- مل: شکفت.

فضل^۱» جواب این فصل است وبر عزیزان و یاران واجب و لازم است که دعای دولت روز افزون ایلخانی ورد زبان و ذکر جان هریک از ایشان باشد و در قرون سالفه^۲ چون اعتبار رود و استکشافی، نظایر و اشباه این واقعه بسیار بینند چنانکه این حال به نسبت آن لایق به اظهار مسرت و تهانی^۳ باشد. در حصول مباحی^۴ و امانی عزیزان و دوستان را زندگانی باد والسلام.

۱- آنچه تقدیر شده است خواهد بود و قصد و کوشش زیادتی است. این مثل در ادب فارسی نیز آمده است.

آنچه گفتست شرع آمده گیر و آنچه مقدور کائن آن بده گیر

سنائی: امثال و حکم ج ۱، ص ۲۷۳

و نیز ذک: التمثیل والمحاضرة ص ۳۲۷ و نفثة المصدور ص ۲۶۷

۲- سالفه: گذشته. در قرون سالفه صفت باموصوف که جمع مکسر است با توجه به قواعد عربی مطابقت داده شده است.

۳- تهانی: جمع تهنیت: مبارک باد دادن «منتهی الارب» یا: تنهائی، تر: تعانی.

۴- مباحی: مطلوبات «آنندراج».

فهرست‌ها

- | | |
|-----|--------------------------------|
| ۱۵۰ | ۱- فهرست آیات قرآنی |
| ۱۵۲ | ۲- فهرست احادیث و امثال |
| ۱۵۴ | ۳- فهرست عبارات و ترکیبات عربی |
| ۱۵۷ | ۴- فهرست لغات |
| ۱۶۵ | ۵- فهرست شعرهای عربی |
| ۱۷۱ | ۶- فهرست مصراع‌های عربی |
| ۱۷۲ | ۷- فهرست شعرهای فارسی |
| ۱۷۴ | ۸- فهرست رباعی‌ها |
| ۱۷۶ | ۹- فهرست اعلام |
| ۱۸۲ | ۱۰- فهرست جای‌ها |
| ۱۸۴ | ۱۱- فهرست مأخذ |

۱- فهرست آیات قرآنی به ترتیب ورود در کتاب

ص ۲۱	بسم الله الرحمن الرحيم
» ۲۱	الحمد لله رب العالمين
» ۲۱	وان يمسسك الله بضر...
» ۳۱	يا نار كوني برداً وسلاماً
» ۳۵	ساعت مستقراً ومقاماً
» ۴۱	نسوا الله فانسيهم انفسهم
» ۴۲	انما نملئ لهم ليزدادوا اثماً
» ۴۳	افآ منوا مكر الله...
» ۴۳	انامن المجرمين منتقمون
» ۴۳	الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات...
» ۴۵	السا بقون السا بقون...
» ۴۹	اوئك الذين امتحن الله...
» ۵۰	سبح اسم ربك الاعلى
» ۵۰	يا ليتني كنت تراباً
» ۵۷	توتى الملك من تشاء...
» ۶۲	حسداً من عند انفسهم
» ۷۳	فى سلسلة ذرعها سبعون ذراعاً...
» ۸۵	كمثل الشيطان اذ قال للانسان...

» ٩٥	شاهد شاهد من اهلها
» ٩٧	تأكلون الثرات اكلاً لمأ
» ١٠٦	لامعقب لحكمه
» ١١٧	لا يغادر صغيرة ولا كبيرة ...
» ١١٩	ما انزل الله بها من سلطان
» ١٢٢	لا تجعل يدك مغلولة الى عنقك
» ١٢٢	سيجزى بهم وصفهم
» ١٢٢	فى سلسلة ذرعهاسبعون ذراعاً
» ١٢٤	اذا اغلال فى اعناقهم والسلاسل
» ١٢٨	هو الذى انزل السكنية ...
» ١٣٠	لجعله دكاً
» ١٣٨	احسن تقويم
» ١٤١	وللآخرة خير لك من الاولى
» ١٤٢	هيهات هيهات
» ١٤٣	هشيماً تذروه الرياح

٢- فهرست احاديث وامثال

١٢٠	ص	ادبنى ربى فأحسن تأديبى
١٠٠	»	اريد وتريد ولا يكون الا ما اريد
٤٠	»	الامور بخواتيمها
٥١	»	البلاء موكل بالانبياء ثم الاولياء
١٢١	»	الصبر عند الصلحة الاولى
١٠٦	»	العبد وما يملكه لمولاه
٣٢	»	اللهم انى اشهد واعلم واعتقد ...
١٤٧	»	المقدور كائن والهم فضل
٨٤	»	النار ولا العار
١٤٢	»	ان اعمار امتى ما بين ستين ...
٦٨	»	انما هى اعمالكم يرد اليكم
٧٠	»	بعض الشرا هو من بعض
٤٥	»	جذبة من جذبات الحق ...
٥٠	»	حاسبوا قبل ان تحاسبوا
٥٣	»	عجبت من اقوام يقادون الى الجنة ...
٣٣	»	فرغ الله من الخلق والخلق والرزق والاجل
٤٥	»	كل من عاش يرى ما لا يرى
١٣٣	»	لا حول ولا قوة الا بالله

٥٥	»	ما يزع السلطان أكثر مما يزع القرآن
٦٥	»	من يسمع يخل
١٣٢	»	نجى المخفون وهلك المقتلون
١٣٣	»	نعوذ بالله من الحور بعد الكور
١٤٢	»	يا دنياى من خدمنى فاحدميه...
٣٢	»	يا طالب الدنيا لتبرترك الدنيا ابر
٢٣	»	يا تيك بالانخبار من لم تزود

۴- فهرست عبارات و ترکیبات عربی

ص ۷۷	اطال الله عمره
» ۱۰۰	اطرح افرح
» ۲۷	اللهم
» ۵۵	المقصر فی جنب الله
» ۴۰	ای واللہ
» ۱۳۳	باسرها
» ۱۱۳	باسرها واجمعها
» ۲۱	بسم الله الرحمن الرحيم وبه القوة
» ۹۲	بغداد وما يضاف اليها
» ۱۱۶	بنقص من الاموال
» ۴۴	ثمانين
» ۱۳۶ و ۸۲	ثمانين وستمائة
» ۷۳ و ۵۵	حاشاكم
» ۲۷	حرسها الله تعالى
» ۱۲۰	حسبنا الله عند وحدتي وحسبنا الله عند كربتي
» ۱۰۷	حق تعالى
» ۴۲	خبايع العذار
» ۹۲	رجماً بالغيب

ص ٨٩	رحمه الله عليه
» ١٣٧	سبحانه وتعالى
» ٦٠	سبع وخمسين وستمائة
» ١٢٨	صانه الله تعالى من طوارق الحدثان وتصاريف الزمان
» ١١٨	طال عمره
» ٨٧	طامة الكبرى
» ٤٢	عاجل الحال
» ٦١	عاماً بعد عام
» ٦٣	عزيز ذوانتقام
» ١٢٢	عظمت قدرته
» ٢٢	على اختلاف طبقاتهم
» ١٠٧ و ٣١	عليه السلام
» ٧٠	عليهم السلام
» ٤٤	عناية الازلية وكفاية الابدية
» ٢٩	عياذاً بالله
» ١٢٨	غياث المستغيثين
» ٨٧	فى الجملة
» ١٢٣	قدس الله روحه العزيز
» ٨٥	قوله تعالى
» ٧٣	كرة بعد كرة ومرة بعد مرة
» ١٤٦	كما بدأكم اول مرة تعيدونه
» ٢٢	لا بالى
» ١٤٦	لاراد لحكمه فيما امر وقضى
» ١٠٧	لامرد لقضائه
» ١٠٨	لا ونعم
» ١٣٦	ما تقدم

١٣٢	»	ما قل وجل
١١٧	»	مطالع الاسرار والضمائر
٨١	»	مقلب القلوب
٦١	»	من يزيد
٤٢	»	نعوذ بالله من غضب الرحمن وخاتمه العمر بطالع الخذلان
٢٩	»	والعمر مضى
٢١	»	وبه القوة
٧٣	»	هلم جرا
٣٨	»	يعلم الله

۴ - فهرست لغت‌هایی که در حاشیه کتاب معنی شده است

۴۹	استغراق	۷۰	آثام
۶۵	استقراء	۳۲	آجال
۱۱۵	استقراض	۳۲	آزال
۱۱۷	استقصاء	۵۱ و ۲۱	آلاء
۱۰۰ و ۶۵ و ۲۷ و ۲۲	استکشاف	۱۳۲	ابریز
۵۹	استنزاع	۶۷	اتباع
۱۴۰ و ۹۹ و ۶۷ و ۵۴	استیفاء	۲۶	اثقال
۷۲	استیلاء	۹۸	احالات
۱۲۴	اسمار	۸۰	احتباس
	اشباه	۹۳	اخراجات
۷۵ و ۴۴	اشغال	۸۷	ادوان
۲۷	اشفاق	۸۱	اراجیف
۹۳	اشیاع	۵۱	ارجاس
۳۱	اصدار	۱۱۳	ارحیه
۵۴	اصغاء	۱۳۲	ارزیز
۹۸ و ۶۵	اضعاف	۷۸	استحضار
۵۳	اطلاق	۶۸	استدراك
	اعادی	۱۰۱	استرفاع
۷۶	اعتداد	۶۷	استظهار
۹۸ و ۶۸	اعتذار	۲۷ و ۲۲	استعلام

۴۱	اوفی	۱۴۰	اعمال
۷۹	ایادی	۶۶	اعمال سواد
۷۹	ایثار	۳۶	اغترار
۶۰	ایدا ع	۶۵	اغراء
۷۷	ایقاقی	۵۳	اغلال
۳۹	ایلمخان	۲۶	افگار
۳۱	ایماء	۷۲	اقدار
۶۴	باحث	۲۲	اقطار
۲۵	بازی باختن	۱۳۲	اقطاع
۱۳۶	بأس	۲۲	اکناف
۷۲	باسری	۷۲	التیام
۱۴۲	بال	۶۳	امانی
۶۲	بایرات	۱۱۲	امتداد
۱۴۰	بتکچیان	۶۷	امتداد دست
۶۷	برات	۴۶	امم
۶۷	برطیل	۱۹	امم سالفه
۳۰	بروق	۶۶	امم مختلف السنه
۱۴۳	بریق	۷۸	انتهاز
۱۳۵	بشاشت	۵۱	انجاس
۶۶	بقاع	۹۸	انفاذ
۲۱	بلوا	۸۱	انفت
۳۲	بؤس	۵۳	وام
۴۶	به نادر	۲۱	اوان
۴۵	به یاسا رسانیدن	۱۱۳	وانی
۳۸	بهیمه	۳۶	اوتاد
۴۱	بیت	۱۳۸ و ۷۰ و ۴۹	اوزار
۲۲	پهلواز کار باز دادن	۱۳۸ و ۵۱	اوساخ
۲۰	پهلوی	۴۲	اوفر

۲۵	تململ	۳۲	أمل
۸۱	تموز	۶۵	أنى
۱۳۹ و ۸۲	توفیر	۱۳۲	بر
۷۸	تومان	۱۴۵ و ۱۰۹ و ۶۵	ثبت
۱۴۷	تنهانی	۵۳	نجبر
۱۰۸	تهذيب	۱۳۵	تجريد
۸۴	تهلكه	۱۱۵	تحریرص
۷۲	ثار	۶۷	تحقیق
۸۲	ثاقب	۱۴۵	تذکره
۸۶	ثقات	۹۴	ترس
۱۳۳	ثور	۱۳۱	ترهیب
۳۰	ثوران	۵۴	تشیب
۱۳۳	جدی	۴۷	تصادم
۲۷	جواذب	۳۰	تضاعیف
۱۳۶	چوکه زدن	۲۵	تعیه
۲۲	حادث	۱۱۹	تعنیف
۱۱۵	حرقه	۵۲	تعبیر
۲۴	حساد	۱۴۰ و ۲۲	تفحص
۴۱	حظ	۱۴۴	تقصی
۲۵	حقه	۶۰	تقویض
۳۶	حلو	۲۷	تقاعد نمودن
۶۰	حل وعقد	۹۸	تقدمه
۱۳۳	حمل	۵۴	تقریر
۹۹	حمل	۸۷	تقریر دادن
۶۰	خانیت	۳۱	تلویح
۲۴	خبث	۲۴	تمتع
۱۱۹	خزان	۱۰۱	تمغا
۱۳۲	خزف	۷۵	تمکن

۱۲۳	رماد	۶۱	خستگی
۳۸	روائح	۳۶	خسران
۹۶ و ۸۷	زور	۳۸	خلاب
۱۳۴ و ۴۱	زهرات	۲۲	خلاق
۱۴۷ و ۴۶	سالفه	۱۳۲	خنب
۶۷	سانح شدن	۱۳۶	خوانین
۳۴	سانح گشتن	۲۶	خواطرا
۱۰۵	ساوریات	۵۳	خیلاء
۳۰	بسماب (؟)	۷۱ و ۲۳	دالت
۳۲	سراء	۵۲	داهول
۲۱	سراء وضراء	۱۴۲	دثار
۸۴	سقط	۱۴۴	درایت
۶۷	سفك	۲۵	دغا
۸۴	سقط	۱۰۲	دفاين
۷۳ و ۵۳	سلاسل	۴۱	دنی
۴۹	سلم	۱۱۳	دواب
۲۶	سلوت	۲۷	دواعی
۱۴۲	سمر	۸۳	دواوین
۶۲	سواقی	۶۲	دور
۲۶	سهام	۱۲۲	دوشاخ
۵۰	سئیات	۱۳۲	ذهبیات
۱۰۲ و ۹۷ و ۶۱	سیورغامیشی	۱۳۰	راسیات
۳۰	شروق	۸۲	ربیع اول
۳۵	شغب	۶۰	رتق و تق
۷۲	شماتت	۱۳۰	رجاء
۶۰	شهور	۱۴۳	رطب و یابس
۸۵	شین	۸۷	رعات
۱۳۲ و ۸۰	صامت و ناطق	۳۰	رعود

۱۰۷	عین	۵۲	صروف
۱۰۷	عین	۱۱۳	صفر
۷۳ و ۳۸	غائص	۱۳۳	صفر
۱۰۵	غره	۴۲	صفر او بیضاء
۳۶	غطاء	۱۳۱	صنوف
۷۳ و ۴۹ و ۳۸	غمرات	۳۰	صواعق
۸۵	غمز	۱۲۷	ضجیع
۲۵	غموم	۳۲	ضراء
۵۵	غوايت	۹۶	ضعف
۱۰۰	فاضل	۹۶	ضمان
۸۵	فتان	۹۶	ضمان
۱۲۵	فتش	۱۱۳	ضیاع
۱۳۷	فسیح	۴۴	طاری
۱۳۲	فضیات	۱۳۴	طامات
۶۷	قبچور	۲۳	طایر
۳۴	قدح	۱۲۶	طرح
۶۲	قرايا	۴۹	طور
۱۳۵	قصر	۸۲	طوی
۵۱	قصار	۵۱	طهور
۲۶	قضا و قدر	۴۱	طیبات
۱۰۷	قلق	۴۰ و ۳۲	عالم غیب
۷۱	قلماش درای	۳۲	عالم کون و فساد
۷۰	قویم	۲۳	عتب
۱۲۶	کبس	۹۳	عراضه
۳۹	کرم پيله	۱۱۳	عقار
۱۱۹	کنوز	۶۲	عمود(?)
۱۰۸	لاونعم	۱۱۶	عمیم
۱۳۳	لبس	۶۲	عواطل

۱۳۷	مرتاض	۱۰۴	لصوص
۷۰	مorde	۳۵	لمعه
۱۱۳	مرصعات	۳۳	لوح محفوظ
۱۱۵	مرصعینه	۴۲	مآل
۱۰۵	مزارعان	۸۷	مأسور
۱۳۹	مساره	۷۹	ماحی
۶۵	مسامع	۴۱	مباشر
۴۰	مسامیر	۱۱۳	مباضعان
۶۸	مساہم	۱۴۷	مباغی
۱۰۲	مستخرج	۲۹	مبالات
۹۳	مسترفد	۹۷	مبرهن
۲۳	مشتهر	۵۲	متبوع
۲۵	مششدر	۷۹	متخلف
۲۹	مصافات	۹۷	متدرك
۱۳۳	مصدور	۹۸ و ۲۵	متعذر
۱۴۴ و ۱۳۸	مضایق	۸۳	مثابت
۵۶	مطاوی	۸۳ و ۶۲	مثالب
۴۰	مطرد	۸۲	مثول
۱۳۳	مطویات	۶۶	مجتاز
۱۱۹ و ۶۷	معائب	۱۴۴	مجهود
۱۲۶	معاجین	۸۳ و ۶۵	محررض
۹۷	معاذیر	۱۲۶	محروز
۸۷	معارضه	۴۴	مخالطت
۸۴	معارك	۷۳	مخدول
۵۳	معاصد	۱۳۱	مدخرات
۴۴	معاقب	۷۰	مذکر
۱۳۹	معاملان	۱۳۷ و ۲۶	مذلل
۷۲	معاند	۳۶	مر

۲۴	موحش	۱۲۷	معا نقت
۱۱۵	مودوع	۱۱۹	معاونت
۱۳۳	موزه	۱۳۳	معتقدات
۲۲	مولع	۸۰	معد
۱۳۴ و ۸۴ و ۳۸	مهالك	۶۲	معمور
۱۳۱	مهانت	۶۴	مفوض
۴۰ و ۲۴	ميلان	۱۳۲	مقتنيات
۱۴۵	نايره	۹۸	مقرر
۱۲۵	نبش	۹۴	مكاوحت
۸۵	نييه	۶۱	مكفوف
۱۳۲	نعل	۴۸	ملت
۳۲	تعماء	۸۶	مما لحت
۹۷	نفاذ يا فتن	۱۱۳ و ۸۰	مما ليك
۱۳۳	نفشه	۴۴	ممتحن
۷۲	نفس اماره	۴۰	ممهّد
۸۳	نقار	۱۲۶	مناثر
۳۰	نقمت	۸۴	مناص
۳۱	نكبا	۹۸	مناقشت
۴۲	نكبات	۵۵	نبه
۱۱۹	نكبت	۹۳	نتجعان
۸۴	نمط	۵۱	نتقم
۸۴	نميت	۲۵	منصوبه
۸۶	نواب	۷۸	منطوى
۱۱۸	نوازل	۱۰۱	منكسر
۵۵	وازع	۸۶	منوب
۳۸	ورطه	۷۰	منهاج
۳۹ و ۲۷	وساوس	۱۳۰	موانات
۵۱	وسخ	۱۱۸	مواكب

۸۵	همز	۴۴	وسم
۲۵	هموم	۸۳۶۶	وشایت
۳۹	هواجس	۳۰	وفود
۷۰	هیها	۱۲۳	وقت خوش شدن
۱۳۹	یارغو	۱۴۶	هبا
۱۱۹	یارغوچی	۳۱	هوب
۸۷	یاسا	۷۸	هزارهزار
۱۰۵	یامات	۸۷	هزیمت
۹۷	یرلیغ	۱۳۵	هشاشت
		۶۸	هم

۵- فهرست اشعار عربی

صدر بیت	قافیه	صفحه
یعلمک الدهر	الجفا	۲۸
فانی مریض	الشفاف	۲۸
ولست الومک	صفا	۲۸
حبیبی قل لی	عفا	۲۸
لقد حسن الله	بقی	۱۱۶
ولیس یبقی	یحب	۳۵
توق مکر	خب	۳۵
جَمیع احواله	لعب	۳۵
فیا موقداً ناراً	تخطب	۹۳
رمتنی	عجیب	۱۳۰
وکیف	رقیب	۱۳۱
قضى کل مولی	العقبی	۱۴۱
ولست وان قربت	التحبیب	۸۶-ح
ويعتده	مذهبی	۸۶
قل لدنیای	تنعلی بی	۱۲۰

٩٢	لقصته	قل لمن
٩٢	فعلته	فانت لا تبغين
٩٢	نقمته	ان كفران
٩٢	بعقوبته	فما نسي
٩٢	مصيبته	من يعادي
١٤٣-ح	الضاحي	المع برق
٦٩	لا يغمد	قالوا
٢٣-ح	لم تزود	ستبدى لك
١٠٦	من الاسد	نبت
١٣٥	فقد	ومن سره
١٣٥-ح	اسدى	الم تر ان الدهر
٢٨	حده	كورد دقلی
٣٧	رده	نعيمه معترج
٣٧	ورده	وليس يصفو
٣٧	ورده	فبؤسه تايع
٣٧	قصده	رايته ليس
٣٧	رعه	وضحكه يبقی
٣٧	سعه	وضره اكثر
٣٦	ضده	نظرت فى الدهر
١٠٨	الاجر	اذاعم
٧٦	مكدر	مضت الشيبه
١٠٨	الشكر	ايا رب
١٠٨	العمر	فكيف بلوغ
١٢٧	الدهر	وان ملك الخافقين

٧٦	الجوهر	ان الشيبية
٩١-ح	مطر	ريح الكرائم
٩١-ح	المطر	كان ريحهم
٩١	ممطوز	فالوغد
٩١	مشكور	ومن اتي
٨٢-ح	تديبر	اصبر قلبلا
٨٢-ح	تقدير	وللمهيمن
١٠٩	صدرا	لئن نظر
١٠٩	عسرا	زمانى
١٠٩	سرا	وكن بالله
٢٩	الكدر	خخدمن زمانك
٢٩	على الغير	فالعمر اقصر
٦٢	الاثار	ان آثارنا
١١٢	الخير	فلا يغرنك
١١٢	فى الصدر	لاتأمن
١١١	القدر	يا قلب
١١١	الكدر	فاى عين
١١٢	حذر	فهى وان لذ
١١٢	كالشر	وان دنياك
١١٢	بالضرر	وانظر
١٢٩	من الضرر	بل اشكر
١١٢	الخطر	السييل خرب
١٢٩	الخطر	اسمع

١٢٩	وطرى	كان منائى
١١٢	النظر	عدوة
١٢٩	بالغير	اشكو
٩٠	عجزا	ومن ظن
٧١-ح	من بعض	ابا منذر
٧١-ح	من بعض	حمدت الهى
١٤٦-ح	الودائع	وما المال
٩٩	الاحراق	فالنار للاماء
٩٩	وفاق	فاذا عجرت
٢٠	معشوقة	يا عجباً
١٠٧	حال	لا المال
٧١	اجمال	انا لفي زمن
٩٤	خليل	فلا يغرك
٩٤	قليل	اخلاء الرخاء
٣٣	الاجل	فرغ الله
٣٣	اتكل	ان مفتاح
١٢١	الاولى	يا نفس
٣٩	مهزولا	من كان
١٢١	موصولا	لا يستعزك
١٢١	الطولى	قد آثر
١٢١	مفعولا	ليس احكم الله
٣٩-ح	مفعولا	يوم الفراق
١٢١	محلولا	من يتق

١٢١	مشمولا	فكن
١٢٢	مسؤولا	وسله
٢٤	سائل	مقالة
١١٠	بحال	ان حال
١٢٥	الاعمال	واذا افتقرت
١٠٠	فى المال	اصون عرضى
١٢٥	خيال	الناس
٨١	الانبل	وكيف يؤثر
٨٢	فى الجندل	وان سعايتهم
٢٤	بالباطل	ومن دعا
٦٣	حيله	لى حيلة
٦٤	قليله	من كان
١٢٤	لعله	لا تجز عن
١٢٤	غله	قله كنت
١١٤	الاعدام	سر من عاش
١٢٠	الايام	نفس صبرا
٧٥	اضغات احلام	ماذا ارجى
٦٦-ح	الحكم	يا عدل الناس
٩٠-ح	العلوم	وكان الصديق
٩٠-ح	الهموم	وفصارا الصديق
١١١	قديماً	ان الزمان
١١١	تسيماً	كالريح
٧٥	شيطان	هب الشيبه

١١٤	للانسان	انت نعم
١١٤	فان	ليس
٨٩	الزمان	فصار الصديق
٩٥	الاخوان	كيف
٨٩	القياان	فكان الصديق
٥٦	الكون	ان فسد الدهر
٥٦	ما بينى	واى نمام
٥٦	والبين	وانظر الى الدهر
٥٧	الدين	ما جاز ان تفعل
٥٧	العين	يامم حيارسم
٥٦	المين	اسمع عداك
٦٣-ح	جانى	وانى لا ازال

۶- فهرست مصراع‌های عربی

ص ۶۳	إذا لم اجن كنت مجن جانی
ص ۱۴۳	المع برق سری ام ضوء مصباح
ص ۷۶	فیک الخصام وانت الخصم والحکم
ص ۱۲۵	قد کان طوق من النعماء فی عنقی
ص ۸۷	کل من عاش یری ما لا یری
ص ۱۴۶	لا بدیوماً ان ترد الودائع
ص ۸۱	و کم من نسیم هبلی من شمائم
ص ۸۲	وفوق تدبیرنا لله تقدیر
ص ۲۳	ویأتیک بالاخبار من لم تزود

۷- فهرست شعرهای فارسی

گفتم همه نام و ننگ شد در سر تو
گفت این همه نام و ننگ کی بود ترا
ص ۷۴

غلام کیخسرومی که نیکش اندیشه بکا
اژی میانه بورت بحر مس کاله ورا
ص ۴۷

که زیر گنبد خضرا چنان توان بودن
که اقتضای قضاها ی گنبد خضر است
ص ۳۴

به نام نکو گر بمیرم رواست
مرا نام باید که تن مرگ راست
ص ۸۵

به دست ما چوا زین حل و عقد چیزی نیست
به عیش ناخوش و خوش گرضاد هیم سزا است
ص ۳۴

زین پس من و دل شکستگی بر در دوست
چون دوست دل شکسته می دارد دوست
ص ۴۱

از عمر هر آن چه بهترین بود گذشت

بگذشت چنان که بگذرد باد به دشت

ص ۷۴

گاه آن است دلم را که بسامان گردد

کسار دریابد و از کرده پشیمان گردد

ص ۷۵

دل رفته بود وجان شده منت خدای را

کان دل به سینه آمد و آن جان به تن رسید

ص ۸۱

بعد از این دست ما و دامن دوست

پس از این گوش ما و حلقه یار

ص ۱۴۱

عمری که نه در رضای یزدان گذرد

آن خود به چه ارزد به چکار آید باز

ص ۱۳۸

بترس از خدای و میازار کس

ره رستگاری همین است و بس

ص ۷۰

ستیزه به جائی رساند سخن

که ویران کند خاندان کهن

ص ۸۹

تا بدانست می ز دشمن و دوست

زندگانی دوبار بایستی

ص ۹۵

۸- فهرست رباعی‌ها

برمن همه بیداد من از بودمن است دردم سرم از پای گل آلود من است

درد راه طلب زیان جان سودمن است وین تیرگی چشم دل از دودمن است

*** ص ۶۹

هان تا تو نبندی به مراعاتش پشت کو با دل نرم پرورد خار درشت

زنهار به دریای کسرم غره مشو کو بر لب بحر تشنه بسیار بکشت

*** ص ۴۳

زنهار دمی طبع هوس پیمایت تاریک مکن روان روشن رایت

تو از سر صدق یک نفس با او باش تا هر چه جز اوست سرنهد در پایت

*** ص ۱۴۴

خواهی که خدا آنچه نکو با تو کند ارواح ملایک همه روبا تو کند

یا آنچه رضای او در آن است بکن یا راضی شو بد آنچه او با تو کند

*** ص ۵۲

آن مرد نیم کز علمم نیم آید کان نیمه مرا خوشتر از این نیم آید

جانی است مرا به عاریت داده خدای تسلیم کنم چو وقت تسلیم آید

*** ص ۱۳۷

از بی خبری مگیر ای دل کم او خود را به هزار حيله كن محرم او
حاصل ز جهان دمی است یاد م زدن زان دم چو گزیر نیست یاری دم او

*** ص ۱۲۳

دنیا که چنین غره در اوشد خواجه وز بی خبری در تك و پوشد خواجه
بنیاد وجود آدمی بردودم است گر بر نایسد یکی فروشد خواجه

ص ۵۲

۹- فهرست اعلام

ابا قا : رك ابا قانخان

ابا قانخان ص ح/۷، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ح/۶۱، ح/۷۸، ۸۰، ح/۱۰۳، ح/۱۳۶

ابا قا يوس ص ۱۰۶

ابراهيم ادهم ص ۴۸، ح/۴۵

ابن لشكك بصرى ص ح/۷۶

ابن معتز ص ح/۳۴، ح/۱۲۰

ابن نبأته مصرى ص ح/۱۰۰

ابواسحق ابراهيم بن ادهم بن سليمان منصور بلخى ص ح/۴۸

ابوالحسن محمد بن محمد بن جعفر ص ح/۳۷

ابوالحسن بن ثوابه ص ح/۱۲۰

ابوالعباس سفاح ص ح/۵۸

ابوالفتح طاهر ص ح/۳۴

ابوالفرج احمد بن محمد «كافى ظفر كرجى» ص ح/۴۷

ابوالفرج اصفهانی ص ح/۶۳

ابوالفتح تبریزی رك: شيخ فخر الدين

ابوالقاسم ابراهيم بن محمد نصر آبادى ص ح/۴۵

ابوالقاسم نصر بن احمد بن نصر بن مأمون ص/ح/۸۸
 ابوالمعالي نصر الله منشي ص/ح/۵۶
 ابوسعید ابی الخیر ص/ح/۴۵ و ۱۲۲
 ابو عثمان خیری ص/ح/۱۲۳
 احمد بن هارون الرشید ص/ح/۴۸
 احمد تكدودار ص/ح/۷، ح/۱۰۳، ح/۱۳۶
 اخطل ص/ح/۱۲۵
 ارغون اغول ۱۰۳
 اسفندیار ص/ح/۸۵
 اشیل ص/ح/۶۹
 افراسیاب ص/ح/۴۶
 ام فروة ص/ح/۹
 امین ص/ح/۵۸
 امیر المؤمنین علی (ع) ص/ح/۸۲
 با یزید بسطامی ص/ح/۱۲
 بحرّی ص/ح/۱۴۳
 بعث بن حرّیث ص/ح/۸۶
 بلغان رك: بولوعون
 بوقای یارغوحی ص/ح/۱۳۶
 بولوغون ص/ح/۱۳۶
 بهاء الدین محمد بن شمس الدین صاحب دیوان ص/ح/۷۸
 بیژن ص/ح/۴۶
 پیرهری ص/ح/۶۸

تغاجار ص ۱۴، ۱۱۹

تولوی بن چنگیز ص ۶۰/۱

جعفر بن محمد (ع) ص ۳۱

چنگیز خان ص ح/۳۱

حسن بصری ص ح/۱۳۴

حسان بن ثابت ص ح/ ۹۵

حمد الله مستوفى ص ۴۷

المخبز ارزى ص ح / ۸۹

خنساء بنت عمر ص ح / ٩٠

خواجہ بہاء الدین ص ۹، ۱۰، ۱۱

خواجہ شمس الدین، رکن: خواجہ شمس الدین محمد جوینی

خواجہ شمس الدین محمد جوینی ص ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ح ۷۷

خواجہ عبداللہ انصاری ص ۶۸/۶

راشد «خليفة» ص ح/ ۵۹

راضی «خليفة» ص ح/ ۵۹

زھیر بن ابی سلمی ص ح / ۲۴

سبیتی ص ۴۸ و ح ۴۹

سفیان ثوری ص ۴۸/ح

سوار بن المضرب السعدي ص ح / ٦٣

شمس الدين محمد صاحبديوان: رك خواجه شمس الدين

شمعل التغلبى ص ح/ ١٢٨

شیخ فخرالدین ابوالفتوح تبریزی ص/ح ۸

شيخ فضل الله بن أبي الخير ميهني: رك أبو سعيد أبي الخير

صادق «حضرت امام جعفر صادق عليه السلام» ص ٣١
 صفى الملك ابوالمكارم ص ٩/
 طرفة العبد البكرى ص ٢٣/ح ٣٥
 ظاهر «خليفه» ص ٥٩/
 عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن مناف ص ٥٨/
 عبدالله بن طاهر ص ١٣٥/
 عبيدالله بن عبدالله بن طاهر ص ١٣٥/
 عبيدالله على «عليه السلام» ص ١٠٦/
 عثمان بن عفان ص ٥٥/
 عز الدين يعقوبى ص ١٠٩/
 عظاملك ص ٩، ٧، ٤، ١٢، ١٦، ح ٦٣/ح ٧٧
 عظاملك بن محمد بن محمد المستوفى الجوينى: رك. عظاملك
 علاء الدنيا والدين عظاملك بن محمد بن المستوفى الجوينى: رك. علاء الدين.
 علاء الدين: ص ٥، ٦، ٨، ٩، ١٢، ١٣، ١٤، ١٥، ١٧، ح ٧٧
 علاء الدين عظاملك جوينى: رك علاء الدين
 على بن جهم ح ١٢٧/
 عمر بن الخطاب ص ٥٦، ح ٦٦/
 عيسى (ع) ص ٧١/
 فردوسى ح ٨٥/
 فضيل بن عياض ص ٤٨/
 قائم «خليفه» ص ٥٩/
 قادر «خليفه» ص ٥٩/
 قاسم بن محمد بن ابي بكر ص ٣١/

قاهر «خليفة» ص/ح ٥٩
 قزويني ص ٦، ح/٥٦، ح/٧٨، ح/٨٦، ح/٨١، ح/١٣٦
 قنقوراتاي ص ١٣٦ و ح/١٣٦
 كافي ظفر كرجي ص ٤٧
 كافي ظفر همداني ص/ح ٤٧
 كعب بن زهير بن ابي سلمى ص/ح ٢٤
 كميت بن زيد الاسدي ص/ح ٩٣
 كيخسرو ص ٤٦
 لبید بن ربيعة ص/ح ١٤٦
 مأمون «خليفة» ص/ح ٥٨
 مالک بن دينار ص/ح ١٣٤
 متقی «خليفة» ص/ح ٥٩
 متوکل «خليفة» ص/ح ٥٧
 مجدالملك يزدی ص ٥، ٩، ١٠، ١١، ١٢، ١٤، ح/٦٣، ح/٧٦، ح/٧٧، ح/٦٠٤
 مجدالدین علاءالدوله همداني ص/ح ٤٧
 محمد بن حازم با هلی ص/ح ٢٤
 محمد بن عبد الوهاب قزوينی ر.ك: قزوينی
 محمد غزالي ص/ح ٧٠
 محمود بن ابي الجنود ص/ح ٦٤
 مسترشد «خليفة» ص/ح ٥٩
 مستضى «خليفة» ص/ح ٩٩
 مستظهر «خليفة» ص/ح ٥٩
 مستعصم «خليفة» ص/ح ٥٩

مستعین «خلیفه» ص ۵۸/ح
 مستکفی «خلیفه» ص ۵۹/ح
 مستنجد «خلیفه» ص ۵۹/ح
 مستنصر «خلیفه» ص ۵۹/ح
 مطیع «خلیفه» ص ۵۹/ح
 معزز «خلیفه» ص ۵۸/ح
 معتضد «خلیفه» ص ۵۸/ح
 معلوط ص ۶۳/ح
 مقتدی «خلیفه» ص ۵۹/ح
 مکتفی «خلیفه» ص ۵۸/ح
 منصور دوانیقی ص ۵۸/ح/۳۱/ح
 منگو تیمور ص ۱۰۲/ح/۱۰۳
 مهتدی «خلیفه» ح ۵۸/ح
 مؤیدالدین طغرائی ص ۶۹/ح
 ناصر «خلیفه» ص ۵۹/ح
 نظامی عروضی سمرقندی ص ۳
 واثق «خلیفه» ص ۵۸/ح
 هادی «خلیفه» ص ۵۸/ح/۴۹/ح
 هارون الرشید ص ۴۸، ح ۵۸/ح/۴۹/ح
 هلاکوخان ص ۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ح ۱۰۳/۱۳۶

۱۰ - فهرست جاها

آذریبجان	ص ۱۰، ح/ ۸۸۰۶۰
اردبیل	« ۱۰۴
باکو	« ۱۰۳
باکویه، بادکوبه: رك: باکو	
بغداد	« ۹، ۷، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۸، ۶۰، ۶۱، ۸۸، ۹۰، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۳
تبریز	« ۸، ۱۵، ۲۸، ۷۸، ۱۱۹، ۱۲۶
تستر	« ۱۵، ۱۲۶
تکريت	« ۱۳، ۱۰۵
چرنداب	« ۸
خراسان	« ۶، ۱۰، ۱۵، ۲۷، ۸۸، ۱۲۶
خوزستان	« ۲۷، ح/ ۹۶
دجيل	« ۱۱۸
دربند	« ۱۰۳
دياربكر	« ۸۰ و ۹۲
دير	« ۱۰۴

رحبه شام	«	۱۰۴
روم	«	۸۸، ۱۰
زنجان	«	۱۱
سواد بغداد	«	۶۶
شام	«	۱۰۵، ۱۰۲، ۶۶/ح، ۱۱
شروياز	«	۷۸
شيراز	«	۸۸
عراق	«	۷۸، ۵۵، ۹
عراق عجم	«	۸۸، ۷۸، ۱۱، ۱۰
فارس	«	۱۰، ۷
قصر مسنى	«	۱۲۶
كرمان	«	۸۸ و ۱۰
گيلان	«	۲۷
مكه	«	۲۷/ح، ۲۸
موصل	«	۱۲۶، ۱۰۴، ۸۸، ۱۵، ۱۰
ميا فارقين	«	۸۸
ميهنه	«	۱۲۳/ح
هرى	«	۶۸

فهرست کتاب‌هائی که در تصحیح این کتاب به آن‌ها مراجعه شده است

- ۱- احیاء علوم الدین. تصنیف ابوحامد محمد بن محمد غزالی چاپ دارالمعرفة للطباعة والنشر، بیروت، لبنان
- ۲- احیاء علوم الدین. «ترجمة مؤید الدین محمد خوارزمی» به کوشش حسین خدیو جم از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران در هشت مجلد.
- ۳- ادب الدنيا والدین. تألیف ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب البصری الماوردی چاپ قاهره ۱۹۱۳
- ۴- ارشاد الاریب الی معرفة الادیب معروف به «معجم الادباء و طبقات الادباء» لیاقوت الرومی تصحیح د. س. مرجلیوٹ چاپ اول مصر ۱۹۲۵
- ۵- اصول کافی. ثقة الاسلام ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی بسا ترجمه و شرح حاج سید جواد مصطفوی انتشارات علمیه اسلامیة چاپخانه حیدری.
- ۶- اعلام زرکلی. قاموس تراجم لاشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربین والمستشرقین تألیف خیرالدین زرکلی چاپ بیروت ۱۹۶۹
- ۷- کتاب الاغانی. تألیف ابوالفرج الاصبهانی چاپ دارالکتب و وزارة الثقافة والارشاد القومي قاهره مطابع کوستا توماس و شرکاء
- ۸- امثال وحکم. تألیف علی اکبر دهخدا از انتشارات امیرکبیر ۱۳۲۹

- ۹- البیان والتبیین. به اهتمام عبدالسلام هارون چاپ مصر ۱۹۴۹
- ۱۰- تاج العروس من جواهر القاموس. تألیف سید محمد، رنضی الحسینی الزبیدی چاپ کویت.
- ۱۱- تاریخ الخلفاء. تألیف جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید مطبعه سعادت مصر ۱۹۵۲
- ۱۲- تاریخ بیهق. به تصحیح مرحوم احمد بهمنیار چاپ دوم به سرمایه کتا بفروشی فروغی.
- ۱۳- تاریخ جهانگشای. تألیف علاء الدین عظاملک جوینی به اهتمام محمد قزوینی چاپ بریل ولیدن هلند ۱۹۱۱ افست مؤسسه مطبوعاتی نصر و کتا بخانه صدر.
- ۱۴- تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر. تألیف غیاث الدین بن همام الدین حسینی معروف به خواندمیر از انتشارات کتا بخانه خیام. ۱۳۳۳ شمسی.
- ۱۵- تاریخ گزیده. تألیف حمدالله مستوفی، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی از انتشارات امیر کبیر ۱۳۳۹
- ۱۶- تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت جلد اول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری «تاریخ مغول» تألیف عباس اقبال چاپ سوم انتشارات امیر کبیر ۱۳۴۷.
- ۱۷- تاریخ و صاف الحضرة. در احوال سلاطین مغول تألیف فضل الله بن عبدالله شیرازی به سرمایه کتا بخانه جعفری و کتا بخانه ابن سینا آبان ۱۳۳۸ چاپ افست رشديه.
- ۱۸- تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی جلد دوم، احادیث. انتشارات دانشگاه تهران ۱۱۴۲ جمیع و تألیف عسکر حقوقی.
- ۱۹- تذکرة الاولیاء. تألیف شیخ فریدالدین عطار تصحیح دکتر محمد

استعلامی انتشارات زوار ۱۳۵۵.

۲۰- ترجمه تاریخ یمنی. از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب چاپ اول با اهتمام دکتر جعفر شعار.

۲۱- تعلیقات و حواشی بر تجارب السلف. نگارش حسن قاضی طباطبائی تبریز ۱۳۵۱ انتشارات دانشگاه تبریز.

۲۲- تفسیر روض الجنان و روح الجنان. تصنیف شیخ ابوالفتح رازی نصیح آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی انتشارات کتابفروشی اسلامیة ۱۳۵۲ شمسی.

۲۳- التمثیل والمحاورة. تألیف ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی به تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو قاهره ۱۹۶۱ در احیاء الکتب العربیة.

۲۴- تمهیدات عین القضاة. تألیف عین القضاة همدانی انتشارات دانشگاه تهران شماره ۹۶۵

۲۵- جامع التواریخ. تألیف رشیدالدین فضل الله همدانی به کوشش دکتر بهمن کریمی از انتشارات شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء.

۲۶- جامع الصیغری فی احادیث البشیر النذیر. تألیف جلال الدین عبدالرحمن ابن ابی بکر سیوطی چاپ قاهره چاپ چهارم.

۲۷- جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی. تألیف لسترنج ترجمه محمود عرفان انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۳۷.

۲۸- جمهرة اشعار العرب فی الجاهلیة والاسلام. تألیف ابی زید محمد بن ابی الخطاب القرشی تحقیق علی محمد بجاوی دارالنهضة مصر چاپ اول.

۲۹- چهارمقاله. تألیف احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی با اهتمام محمد قزوینی با تصحیح مجدد دکتر محمد معین چاپ ششم شهر یور ماه ۱۳۴۱ ناشر کتابخانه ابن سینا.

- ۳۰- دستورالوزراء. تألیف غیاث الدین بن همام الدین معروف به خواند میر با تصحیح سعید نفیسی، انتشارات اقبال چاپ دوم تهران ۱۳۵۵.
- ۳۱- دستورالوزراء. تألیف سلطان حسین واعظ استرآبادی تصحیح و تعلیق اسماعیل واعظ جوادی از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران شماره ۱۲.
- ۳۲- دیوان امیر المؤمنین وسیدالبلاغ والمتکلمین علی بن ابی طالب علیه السلام جمع و ترتیب عبدالعزیز الکرم ۱۹۵۵ دمشق مطبه کرم.
- ۳۳- دیوان انوری با اهتمام محمد تقی مدرس رضوی انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب .
- ۳۴- دیوان سنائی تألیف حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی با اهتمام مدرس رضوی انتشارات کتابخانه سنائی.
- ۳۵- دیوان علی بن جهم به اهتمام خلیل مردم بك چاپ دمشق.
- ۳۶- دیوان کمال الدین اسماعیل اصفهانی به اهتمام دکتر حسین بحر العلومی انتشارات کتابفروشی دهخدا ۱۳۴۸.
- ۳۷- دیوان متنبی. با شرح عبدالرحمن برقوقی در چهار مجلد دارالکتب عربی بیروت.
- ۳۸- دیوان ناصر خسرو به کوشش مهدی سهیلی چاپ گلشن تهران ۱۳۴۸
- ۳۹- دیوان الهذلیین. ناشر دارالقومية للطباعة والنشر قاهره ۱۹۶۵.
- ۴۰- روضات الجنان و جنات الجنان تألیف حافظ حسین کربلائی تبریزی تصحیح جعفر سلطان القرائی از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۴۱- روضة الصفا. تصنیف سید برهان الدین خواندشاه، چاپ کتابفروشی خیام، مرکزی، پیروز.
- ۴۲- زهر الآداب و ثمر الالباب تألیف ابواسحق علی الحصری قیروانی

- به شرح دكتر زكى مبارك دارالجيل للنشر والتوزيع والطباعة چاپ چهارم ۱۹۷۲
- ۴۳- سبك شناسى يا تاريخ تطور نثر فارسى تصنيف محمد تقى بهار
«ملك الشعراء» چاپ دوم انتشارات اميركبير سال ۱۳۳۴.
- ۴۴- شاهنامه. از روى چاپ و وارس مشهور به چاپ بروخيم ۱۳۴۵ تهران
- ۴۵- شرح لاهيجانى بر قصيده ترسائيه. نسخه خطى به شماره ۶۹۵ در
كتابخانه آستان قدس محفوظ است.
- ۴۶- شرح معلقات سبع. شرح ابو عبدالله حسين زوزنى چاپ مصر
۱۹۶۴ مكنبه تجارى كبرى.
- ۴۷- الشعراء. تاليف ابن قتيبه دينورى طبع دار الثقافة بيروت
۱۹۶۴.
- ۴۸- طبقات الصوفيه. تاليف خواجه عبدالله انصارى به اهتمام عبدالحى
حبيبي قندهارى.
- ۴۹- العقد الفريد. تاليف ابى عمر احمد بن محمد بن عبدربه اندلسى
شرح احمد امين، احمد الزين، ابراهيم الابيارى چاپ سوم قاهره ۱۹۶۵ لجنة
التاليف والترجمه والنشر.
- ۵۰- العمدة فى محاسن الشعر وآدابه ونقده تاليف ابو الحسن بن رشيق
قيروانى چاپ بيروت ۱۹۷۲.
- ۵۱- عيون الاخبار. تاليف ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبه دينورى در
چهار مجلد الهيئت المصرى العامة للكتاب ۱۹۷۳.
- ۵۲- غياث اللغات. تاليف محمد غياث الدين ابن جلال الدين چاپ
بمشى ۱۳۹۰
- ۵۳- فرهنگ آندراج. تاليف محمد پادشاه متخلص به شاد زير نظر

- محمد دبیرسیاقی انتشارات کتابخانه خیام در هفت جلد.
- ۵۴- فرهنگ علوم عقلی. تالیف سید جعفر سجادی از انتشارات کتابخانه ابن سینا تهران ۱۳۴۱.
- ۵۵- فرهنگ معین. تالیف دکتر محمد معین از انتشارات موسسه مطبوعاتی امیرکبیر.
- ۵۶- فیض القدير شرح جامع الصغير. تالیف علامه مناوی چاپ دوم دارالمعرفة للطباعة والنشر بیروت لبنان ۱۹۷۲.
- ۵۷- فيه مافیه. از گفتار مولانا جلال الدین مولوی تصحیح بدیع الزمان فروزانفر انتشارات امیرکبیر.
- ۵۸- قرآن مجید.
- ۵۹- الکامل فی اللغة والادب. تالیف ابوالعباس محمد بن یزید معروف به مبرد مکتبه معارف بیروت بی تاریخ چاپ.
- ۶۰- کتاب الحيوان. تالیف جاحظ ابی عثمان عمرو بن بحر، چاپ دوم چاپ مصر، به تحقیق عبدالسلام محمد هارون ۱۹۶۵.
- ۶۱- کشف الاسرار و عده الابرار معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری تالیف ابوالفضل رشیدالدین المبیدی تهران ۱۳۳۱ انتشارات دانشگاه تهران ۱۵۸۰.
- ۶۲- کشف المحجوب. تصنیف ابوالحسن غلی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی تصحیح، ژوکوفسکی.
- ۶۳- کلیات سعدی. از روی نسخه محمدعلی فروغی. ناشر کتابفروشی محمد حسن علمی تهران، بازار بین الحرمین.
- ۶۴- کلیله و دمنه. انشای ابوالمعالی نصرالله منشی تصحیح مینوی ۱۳۴۵ انتشارات دانشگاه.

- ۶۵- کنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلائق. تالیف عبدالرووف مناوی به ضمیمه جامع الصغیر چاپ شده است.
- ۶۶- لباب الالباب. تصنیف محمد عوفی به اهتمام ادوارد براون انگلیسی چاپ چاپخانه برهل از شهر لیدن ۱۹۰۳.
- ۶۷- لغت نامه. تالیف علی اکبر دهخدا انتشارات موسسه لغت نامه دهخدا
- ۶۸- مآخذ احادیث مشنوی. جمع و تدوین بدیع الزمان فروزانفر چاپ دوم موسسه مطبوعاتی امیر کبیر ۱۳۴۷.
- ۶۹- مجانی الادب فی حدائق العرب. چاپ بیروت.
- ۷۰- مجانی الحدیث عن مجانی الالباب شیخو مطبعه کاتولیکی بیروت، مکتبه شرقیه.
- ۷۱- مجمع الامثال. تالیف ابوالفضل احمد بن محمد میدانن به اهتمام محمد محی الدین عبدالحمید ۱۹۵۹.
- ۷۲- محاضرات الادباء ومحاورات الشعراء والبلغاء. تالیف راغب اصفهانی چاپ بیروت ۱۹۶۱ مکتبه الحیاة.
- ۷۳- مرزبان نامه. تالیف مرزبان ابن رستم و ترجمه سعدالدین وراوینی تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی انتشارات کتابفروشی بارانی تهران.
- ۷۴- مرصاد العباد من المبدء الی المعاد تالیف نجم الدین رازی انتشارات سید محمد میرکمالی ۱۳۳۶ تهران.
- ۷۵- المستطرف فی کل فن مستظرف، تالیف شیخ شهاب الدین الابشهی ۱۲۸۵.
- ۷۶- المستقصى فی امثال العرب. تالیف جارا الله محمود بن عمر زمخشری چاپ بیروت دارالکتب العلمیه.

- ۷۷- المطول: تالیف تفتازانی چاپ ترکیه به تصحیح عثمان افندی زاده
واحمد رفعت.
- ۷۸- معجم البلدان. تالیف شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت حموی، دار احیاء
الثرات العربی بیروت لبنان بدون تاریخ چاپ.
- ۷۹- معجم المفهرس لالفاظ القرآن، تالیف محمد فواد عبد الباقي افسر
از روی چاپ قاهره ۱۳۴۴.
- ۸۰- المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی چاپ لندن ۱۹۶۱
- ۸۱- منتهی الارب فی لغة العرب. تالیف عبدالرحیم بن عبدالکریم
صفی پوری به سرمایه کتابفروشی اسلامیة، ابن سینا، خیام، امیرکبیر، جعفری
تبریزی، سنائی ۱۳۷۷ هجری قمری.
- ۸۲- منشآت خاقانی. به اهتمام محمدروشن از انتشارات دانشگاه تهران
به شماره ۱۴۱۳.
- ۸۳- نفثة المصنوع. انشای شهاب الدین خرندزی به تصحیح دکتر
امیرحسین یزدگردی چاپ وزارت فرهنگ
- ۸۴- نفعات الانس. تالیف مولانا عبدالرحمن جامی تصحیح مهدی
توحیدی انتشارات کتابفروشی محمودی.
- ۸۵- نهاية الارب فی فنون الادب تالیف شهاب الدین احمد بن عبد الوهاب
النویری چاپ دارالکتب مصر.
- ۸۶- الوسيط فی الادب العربی وتاریخه. تالیف الشیخ احمد الاسکندری
دارالمعارف مصر.
- ۸۷- وفيات الاعیان وانباء ابناء الزمان. تالیف ابن خلکان تحقیق محمد
محمی الدین عبدالحمید قاهره ۱۳۶۷ هجری قمری.

٨٧- يتعمية الدهر في محاسن اهل العصر. تاليف ابو منصور عبد الملك ثعالبي
باهتمام محمد محي الدين عبد الحميد. دار الفكر بيروت چاپ دوم ١٩٧٣.

گروه نشراتی آباد
مرکز بخش: تالار کتاب
روبروی دانشگاه تهران - تیرن ۶۶۱۲۷۹
حق چاپ محفوظ

۳۰۰ ریال